



روای مجرب بجهت آتشنی ... کوبیده قدری ... چوبه در رزه چوب ... کوبیده ... خیش ساینه
یکنکره چوار ... بیان تخم رنگ ... طور ... مبالش بگذارند وبعد ... کرم بگذارند
تا پخته شود بعد قدری ... کو سفند میانش بریزند ... کنند ... چهارم ... بروند البته ... شود

[illegible]

تفصیل کتب که از مال حضرت ... تا تاریخ ... سنه ۱۳۲۰ ... موجود است ... این کتب ...
خریده شده تا بعد مشترک شود

[illegible]

[illegible]



بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

ثنای بی حد و حمد خدا را | که موجود از عدم کرده همه را
نور عقل بر همه نداز جهالت | هدایت کرد با علم از ضلالت
ثناخوان خویش کرده زبانها | بعلم خویش پر کرده جهانها
همه بر بارگاهش جبهه فرسا | چه رومی و چه زنگی و چه ترسا
لغات مختلف در هر زمانی | بیان حمد بی از معانی
مرادف با صفاتش گشته ذاتش | بری از شرکت آمد صفاتش
گل انسان سرشت از حسن تقویم | طفیل علم اسما کرد تعلیم
گزید از زمره اولاد آدم | محمد علت ایجاد عالم

وحوش ار نبودی عالم نبودی | کسی در عالم از آدم نبودی
ز حق باد التحیت بر روانش | بر اهل بیت و آل و رهروانش
خصوصا بر وصیش کو ولی بود | علی کاسرار حق در وی جلی بود
زبان قاصر ز تعداد ثنایش | بیان کوتاه از وصف عطایش

در ایام بهار نوجوانی | که بعد عنفوان کامرانی
بدم مایل بنظم هر لطافت | ز نو بشکفت حل مشکلاتی
همه ام کردم صرف اوقات | بنظم و نثر و الفاظ و عبارات
پس از فهمیدن هر داستان را | نظر کردم کلام باستان را
بفرهنگ جهانگیری رسیدم | چو باغ پر گل و ریحان بدیدم
چو باغ از دیدنش مسرور گشتم | ز درد و غصه و غم دور گشتم
رموز و سر یافتم عندلیبان | بروی هر گل گشته نواخوان
لغات او چو انجم زهره زاهر | نکات او زواهر چون جواهر
همه خالی بد از حشو زواید | همه مملو بود از فواید

چو دیدم آنچنان باغ دلارا

چو دیدم آنچنان باغ دلآرا | در آن ساعت ز روت گفت با ما
که تالیف کتابی در این باب | که محبوب آید اندر پیش احباب
وحوش سرها باشند رامت | طور رمزها افشد مدامت
شود زان معنی اشعار حاصل | نمائی حل اشکال مسائل
ز فهم شعرها عاجز نباشی | ز قلب خود درو گوهر بپاشی
تسلط بر همه ابیات یابی | قصوری نبود اندر هیچ بابی
اطاعت عقل را چون بود لازم | بمعنی مقصدش برگشت عازم
پس آنکه چند قطعه جمع کردم | ز غمهای محزون خوردم
نمودم قطعها را یک کتابی | چو بوالنصر فراهی یک نصابی
که شاید بر لغات فرس باشد | بطفلان دبستان درس باشد
نهادم نام او را در شهوار | خردمندان بر او بخشند
من الله استعین فی الاحوال | الی انجاح الامانی والآمال

القطعة الاولی فی بحر متقارب

الا ای تو عارضت در سما
ربوده است رونق ز ماه و ذکا

فعولن فعولن فعولن فعول
تو بحر تقارب بدان جالقرا

نژوان زعفران و لخن تربلی
چخو هست پستان و چخول گدا

شنه شیهه اسب و جولا جر
خراج است و مانند معرب با

فتوره است مزدور ستغ عنب
حریص است نجم و چو پرنه شتا

نصیب و توقف بود داغ و کرد
خره تیره گل برغان اژدها

خنگ خوب و خوش لیک سنجر زبان
حریص است آزور ای دلربا

بحرفاع طاع

چو فال و چو طالع چو کوکب علم
بود اختر اخ اخ بود مرحبا

فرین آفرین فربه فربین بود
شو شو است ارزن اصم دان شوا

مطیع است از دست فرمان ارم
سزاوار ازدر چو آزهر صدا

بشارت است مانند ولمس و نثار
نغز خوش بود خنگ خنشر دک گدا

گنشو است پشتان فرود تخک
جشن تب برین بار صبا

بود قد رو گندن معنی ورج
ورغ
ورغ بند رود است و نور و ضیا

سفید است سیاحی سمانون ولا
هلاکوش آشوب دان خنشر خشا

شبچه شب باشد و آمن بز | از زبهت ناله زغال کشتوا

خشین و خشینه ست زرد سیاه | معنی خراشیدن آمد شخا

گشن نازوعشوه کشف لاک پشت | غلواج گله ست ضفدع کلا

چکاو چکاوک بود قبره | چلک نام کنجک آب ست تا

دکن اسر کوه و ژکفر شلب | ولی شفت چنین بود کم بها

حشه آستین غفج شتر تر | خواکوشت مقراض ناخن برا

القطعة الثانية في بحر رمل

ای شده از رشک رویت زرد روی آفتاب

از لب چون ...

ور لب لعلت جهان از عشق تو گشته کباب — فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

خوان تو در بحر رمل این قطعه را ای [illegible]

هست مژکو نام صومعه هست مرو افغان بنگ

مرغوا فال بد است و وزن کوزه پر آب | درزت امیدان برهنه و رسن میدان ریسمان

هسم و رنج آمد حرص و آبدار آمد خوشاب | تره و تره زشت مرغوله نشاط است و سرور

مرغ باشد نوع سبزه تیغ باشد آفتاب | مرده ریگ و مرده میراث ارجمی و نقعل

گرزمان عرش است گرداننده عمر از کباب | گرد میدان اسمند حیران اسکندر نگین

خشته منقل غفج کودال است چنبر آمد رکاب | تکه سیر کوب کوهست و کوا دره رکش

گرزش است دادخواه گرم عشم ساغر رکاب

چرخ چو قوس و پرن زنده فقر است و ورزک
غوک ضفدع بچه غوله کوراب آمد سراب

وان و ون مانند باشد وایه وا با مراد
شول پریشان غوره غنچه است تاو مدیح خوراب

ناو ناله نهر کوچک وانگشار و سخن
وار و واره شبه و عادت کوله میدان حباب

نام کوه است و شره باشد شبوز
خنکساران ارض ملح گویند باشد ور از آب

سکلک است بدره است و قحم دیگر گون نگین
گر زیرباس و فرم اندوه خلک آمد تگاب

بلکن آمد منجنیق و بلمه ریش و ربوج
عیب آهو ایمر الکن هسم فرس آمد رکاب

مبرز و مسمع و کُنا دو سته قرش و پش
جلبه رعن افزار زند کلیونه گوناب

حمش رفتار است و خشم حمحمه آوازبای
انج رخساره نمایش آب مبا شد سراب

خم آریز است و چال سانغو جا نخچر گوزه لیس
هسم حمان ساقی آمد قوه و قدرت سلاب

تول باشد پچا گرسند سخت و شد و تیز
حمغ جاع آمد سگند و احتلام آمد کوشاب

ارد مهر و شادی و اندوه و سود و بوی شر
ساغو ساقی شرده ستون موج آب

رندلاف و زندداف و زندبان است عندلیب
گر گو دان بید مشک و خربه راجا خراب

القطعة الثالثة في بحر المضارع

ای آنکه هم قد تو سرو از چمن رست
وز اوج نور روی تو نور زد کا پست

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات
بحر مضارع که استاد نام بست

سام آتش سازبود وکوفیع لیک

ساران فرق سیاره وبجاست خاک رشت

چوروستم تنگ تشام ست تیر فام

کنندیدن دهان عشاکت محو گشت

سندکیس ست قوس سرخ زرخش تاب

ماست مالک لیک دودین شد است رشت

کم وبیمار اندوه وغم واندیشه خیم خوی

تمامیس سیتان بود آتشلده گشت

عیب وصف وقوت پیچ زرد خوی

دانگاه جان وخون همه معنی رنگ ست

پوشیده وزبون تیره بسرد گوی

سیلو فرست آبو خطی بود گشت

افشان کلان بدان گبدان بود ست

اهو ارست واله وحیران نقش نشت

جا دو خم وکدو وبریان

جای خم وکدو وبریان ستکال

کادرست حرص کاچه زنج زرشت

نیلی ستکاج نانک کارست جنک

کاکوش دانیش وارام دان شکفت

خرات ماست باشد وتباه مژده لیک

برچیدن وکناه زغوشه بخیل زفت

دغول عاشیه ست خبخ آمده ترب

شاخ درخت شفش ولیکن گجیب شغفت

رم دان رمه چو کامه گرامد لقاره زن

کارست خوک بانک سکان ست شغفت

پروین ست بنگر وشرق تیوولی

لتره تو پاره پاره هم دان سیاه هست

کیتن چو کفتن ست تباو ارعاقبت

ورکیج سقف خانه بگو اتش خراب شت

ورش فرامش هست ربع حرف چنده

کاه هست صد دم پروانه وهست مشت

خرچال نام مرغ بود عاجز ورزک

افنا فونکری هست ولی طارم حفت

بنک هست مهره پر بود برق وجاخ جواب

لانو هست نردبان هوس خوش کتف کفت

زنهار عهد نون عذر زین جوال را است

القطعة الرابعة في بحر الكامل

خاک گل وشکوفه بود لاد و دشت رشت

روی مبارک فال تو گرهیه مفتاح الفرج

متفاعلن متفاعلن متفاعلن متفاعلن

تقطیع بحر کامل ار خواهی بخوان این نهج

ارغون است شد روان رعد باشد خشمگین

اروند و ارمان آرزو انگشت کوچک کلج

رنگ هست چرخه برنج برق افرنگ زیبائی بود

خواره هست خلایش افند عجب کدو انگور جابج

خرمنج باشد خرمکن لیکن خروج خیر و سر

چشم و غم و الم دغز اشر هاس هست فهر کوه چج

طلب و دهر باشد تیر چاک ضرب کن و تیغ

آمد فنا فش حریر خرس و در کلار شهر بج

زفت هست تالاب و پرنیا خمش خوب و خجر

از عا و از عا نیز و جوسم اندرون قم اج

والاد سقف خانه دان و احمق غر صدا

لکلک تو حرف یاوه دان سلسلم کوی زنست بج

بکوی پریشان خوانند به غزل آمد

آمد پریشان آمد چمن موی شانه هست بج

گردن اوب برهنه آمد گل سرین رب

آمد و هیمن دان افسر بکن باشد فلوس حوت کج

سرخاب می سرواد شعر مقصود وقد راست کر

ماور مساور ناله پر پروین پرن رخساره کال

نام سهیل آمد برک شمشر و روین سم رند

پرون و پرتو نیهان لشک سپیده آمد زغ

ابرو برو پریر توست پراکنده تذرو بود دغ

کشکاب سم نان جو ست ران و سرین آمد چوچ

فرتوت پیر سالخورد لال است لعل و رنگ سنج

کال است فرابلیک لیکن کد و کرمه لج

آراسته آمد زده جوان زند دده

خانه ولی باشد کده ذان دانه پشت باغچ

القطعة الخامسة فی بحر السریع

ای رخت سالف تو تا مانند دغ
پرده رخسار تو محراب رخ

بحر سریع است بدان ای پسر
مفتعلن مفتعلن فاعلن

بخش بود بهر خوش و خوش خج
اسپ و ریست و غم اندوه رخت

دختر بران دختر و سخونه رند

غصه و اندوه و شکاف ست رخ

گربه و گربس گربه و رغ

بانک شغل است ولی شاخ شخ

زخم چرک زرف عمیق آمده

رخش بود و قوس قزح خلیک چ

پرسه گدائی ست زنوچه زبان

نغل سته ناله و زخم است زخ

شانه نغاه شده و نو پهلوان

بچه کجاوه ست صف چشر نخ

شخل صدا است ولی خنج شود

شم بود ژاله خوش و خوب سخ

آفت و آسیب و بلا کت اک

گربه فانوس لکن گفش

فتنه و آشوب غیب فوج دخ

چشم بزرک آمده باشد بلک

درد و سرو بحر کلک سی جخ

خار ثلوا مق و بی عقل بزرک

خلج جلیبا است ولی نارخ

دلک دلمه ... تیلاوله

درد و شلم ست لک کو شخ

کلک جفر پاره و کرزه ست لخت

لیک کل تیره و لغزش شوخ شخ

القطعه ... بحر الهزج

ای بروی چون نسرین روی تو ...

با کی زور تو رو زوشت کرم فراز

فاعلن مفاعیلن فاعلن مفاعیلن

بحر مجتث ... القطعه بقلب ثلاثی

ناشسه رشک خان خانه و له حیله باله

روستا بود و قریه نامه دهات و استار

سود و عشرت و شادی عنکبوت و یوبا

سوک ماتم آمده لیک شش نفس آباد

... راه ماراما سایل و کدا ساسان

هم سیاله و پاره سان و آن حصه خوب آباد

خامیاره خمیازه شلغم آمده نوشاد

کامکست تارک سر کرد حیله خاتوله

ورکه شهار در خوار مسافر ...

دف تصیح میدان ... چاو ...

خوشه عنب ... لیک آفرین آباد

شاخ پاره نیلوفر ... آمده نیلوفر

آشیان مغان ... آمده آزاد

لنگر و حیله آژنگ است آمدان آبادان

آرزیک چست و فحم و شت و چوک زره سپاه

شاهنگ سرکش دان زمش پر نور روشن

خار نار خاره زن بحث و پاس نیز یار

آبن است تیغ و سیف آوج اوج آخ

پاسبان دربیه مدح و آه باشد یار

توسن فرو کرون شیخ و مست وان جا لنگر

ناله نو کرز هر کز آمده کلاژه خاد

عشوه است آشفته شتی زر خالص

دنک نقطه پرکار راه و دم دلاور راد

لنگره است دندانه دندانه حق و دندان

نیزه آمده خنجر کبر حیله از من یاد

القطعة السابعة في بحر المجتث

نمونه کسی بیان چن تو خوش نظر سمن بری که اندام او سرو سیمین بر

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات و بحر مجتث این بحر خوان با سالم و بحر

اما معنی یاد و ان ابی بمعنی بط

ثبت حیله و مکار زشت آور

تیهو طبل تبوراک است غسرو زرین

بزرک است چلاچ گشت زار آنج

خنک دایره اسب چون سر گشته

خاره آگه و هشیار حوصله زاغ

پریش است پریشان زنگ خوش و خوش

صدای کبر سبک برگ و دامن تیغ

برش ناله و افغان سیر و تیر فرخ

فسان لنج سهی راست بیده وان زاور

غو است گرفته ملاج بانگ و صدا

شبانه است نگهبان نام حق گرار

پریر نعره و فریاد و تنگ صدای بلند

گر زبر پشت است شیم و صدر او سینه

گربه کوچه شکر صبح برگ زبان

ار سنبل بود آن که درمن نغز خوک نر

شبه است شیش سوز آورد

بصل توخ آوا خ برگ و بالا بر

ملک مردم عور آمده گروه گروه

از سو مرقان کا خر است لاغر

القطعة الثامنة في بحر المقتضب

ای بعکس شمع قامت تو سرو ناز | نه غلط که سرو ناز گشته چو تو تمنا

فاعلات مفتعلن فاعلات مفتعلن | بحر مقتضب این است خیر خوان گشش آواز

باز گونه نحس و شوم جا بلوم آشینه

باز زنگ پستان جند هم شار روان پرواز

نشست لسید را بست و رانو ورفت

بارگاه و پرده بار گفش پشت پای افراز

گنج هست گنجا شکم خمناک و حمنک

کنده بود و غنچه زور عیش سنباک انداز

سار است شکمن سیار نشکنه لنگنج وصین

باختر خور شرق و غرب جاه بر وست انداز

وهن داعقل است کاج اندر فرار

شب فهمک و رشتک لیک حرص باش آز

بام کوه و آن شبلان انگشن بود آسنه

تاره طارم و تاریک سم قسول و اپن آواز

جا کاف آره ار کاسه طبق و قفاره

اشکار فسانه جانب وصدا داول باز

کاهواره گاواره رشتی و کری رف

جا گونه وارونه نشب آمد باز

القطعة التاسعة في بحر الرجز

ای آمده مرد گمت شیر و قطر جانوس | در پیش رو بنالی برسعاج و مرکز

مستفعلن مستفعلن مستفعلن بحر رجز خوانی اگر محبوب آید بر لکن

کوپال عمود و آهنین یالشت بالش شوخ زیم

زیبائی و خوبی براز ضایع بود داروی دوکس

سان بیت ساما و فنابن حیله شغا امید روی

لس بیت پنپود ونت ولی جیلوپش شاطر

بوبر دو بوبر دوک هزار الطاف و قبول اید بسیار

افگندن و انداختن اوزن چو گرز آمد دبوس

توکتن بتول جنک توزی سیغنه نوشتر

بونوت بد بد بوف بوم جسم اسب

طوطی بیت توتنک تلی پر اوزون تغیر بیت

اورا حصار اواز آواچم چشم با علت اوزوک

دالتوغ فراز آمده اروانه نوعی از شتر

دامی چو صیاد آمده روباه و ثعلب زویک

یور بیت گرد و پهلوان چنک بیت آهنگ وقار

پوره پربات و ترکی

یوره ابر یالست توش لیکن شجاع آمد اروس

پیند بیت بشد و روشن مدح و ثنا آمد اوکون

بالسته یا ییند و ولی انار بیت و کیا باشد کونسی القطعة العاشرة بحر الهزج

ای شده جان و دلم در ره جانان بغنر بیت حقا انقدر بر نج عاشق ملش

مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعلن قطعه بحر هزج خوان تو باسلوب خوش

ساغر و می طبلی دایره و دف کله

زغره شرده ولی خرزه زرق جاش

المادان شفتالیک شفت دافن قلک

شیر فرالنیک الابی بودلوش ولش

هرزه بوش لنک حرکه و مید ریک

راهزن و شوخ شنک کاکل اسبت بش

دشنام سباید سخار نحو محبت زنار

رابته باشد تعار سینه و بوله کش

حظ و نصب بت برخیره شجاع و دلیر

نشن وکشن وان کشتزار آمد چمن شد ارش

فاش وعیا پرزه ها هست بلک ارمغان

مای میاخانه خان تیر و پیدان چوخش

غازه وغاله بود وعده مهیا بود

درع ودشنه بود کالکار سست قفش

پاره وراله هست اتک غنره هست لشک

طوق ولفت شنک لیک بی قلمز گیپ

لاف وگزاف ست لند لیک حسر مراد وسند

زرک وباغفل کند خشه واتش چوشش

غنز وثناکی گروز ناک کد دی شراب

طعدو پیدین شم آمده سیماب شش

خشم وغضب دان والد هنر وحشت نغا

خواب پایه شباب بی فتن ولای شش

درچه وزره دان جعلک احمق وبی عقل

وس وفس ناخ کلام هست لیک جواراه دش

تاکوره

نازو کرشمه هست شش ناب ونوان نای ویر

هست لسم نشنگا گردیده تش

جامه سراج بود ناله ونعره دنار

قامت وبالا هست لیس وتن تنه وخوب وخشی القطعه اسمای عشرة بحر الرمل

چند از جور وجفای تو بسازم خلیلی چند کریم از فراق وشتاب فت بهجو تنع

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

بار تائی خوان تو تقطیع رمل ار شوق تنغ

طاق وخشم وگناه وطاهر واندوه وعدل

حلکا سعز آزرم اند لیکن سقف سنج

نعع وقدر واندک آنچ هست نغار ابکا

اه باشد آوه شاخ جمله حیوانات شنج

سو بود مانند سو دار آلش آذر زفرو

زنج آنک آمده فسا وزاری حنیلغ

شور شوم وکوش شکر شور عوا اوازحت

کوتر و کبتر کبوتر را لقب کرده مع

خوش گوزل بیت ــ نکه نیکو تمام چیزی اندکی

هور اطراف دهن باشد عبوق و زرفین

کر زور و روق آب بتلاق کذه چند البج

قیت تخش باز بن سیخ کباب ارنج رنج

خوشه شلك قاب بن شاخ پیشانی

دنبال آمد کات ایلك غم و رنج

گنج باشد خوب دست انلب شولانك کب

شیله ایست شنه ابونس آمد چونج

القطعة الثانیة عشرة فی بحر المتدارك

صنما ندیده بدر فلک — چو تو حوری و پری و ملک

فعلن فعلن فعلن فعلن — متدارك آمده فیست شك

غله خالی آمده ... دلیه — شده اسب تند رو چو شولك

سره کسیح و کسیح دون — دغ داغ استوار دلك

غفه ... سپستین بره — کبر چاپ مرك موش شك

چو کلم نقب کنه دایره

سخن و چلپید نست تك

دهن و فریب و پی چو دم — کله زلف و امو ... لك

کاو هرزه و دوان چه بله — یکه صبح دان توکلیده ملك

غم و اشطار ... جگر — و لب ... خشم ژك

اره چرك ورم زفان زبان — شکن ... نك تك

القطعة الثالثة عشرة فی بحر البسیط

ای مهوش سنگدل وی دلبر جاهل
تاکی خورم خون دل از دست تو جاهل

مستفعلن فاعلن مستفعلن فاعلن

هست نشتیلک هرزه و هذیان لک

ارض و یر است ... با گوهر

خوبی و زیبا است ... و دلا بستلم

خشم و کلیتره خلم ران و ... ل

مکر یا مد شکال فکر و خصومت شکال

تارک سر دان کلال قریه و کوتا بکر

فقر بود قلّه نکر و فسون دمدمه

آمد اسیر شمه بره و بگذاری

ادرک یک بیش یک آمده تقدر دک

لیک قفال است یک احمق بی عقل ...

جانب و طرف است جن لعزه و فریاد دن

خانه و دار است جن باشنه گرو دیده ...

صوت و صدا است ... و ... شکه

المعه داوان غلبک ... رو اخوش خیل

... روان و بلاک طالع و خورشید ...

تو سیاره و تو قوس ... واسق ل

القطعة الرابع عشر فی بحر الرمل

ای فرس طلعت بر ... باکی اغفن کنم ... تو ... ده

فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

بار تقطیع رمل برخوان تو بار اسلوب ...

بای ... عکس ... شوم ...

باغ بن مصحف ... فرزند زاد و ن ...

چهار کاله است ... کله آواه

شاه هوی ... کهان ...

شیخ ... آمد ...

نام مرغ و طاقت ... و غضب ... شد تیز

مرغا باشد ... ست

شاه میوه خار و غور آشوب غار آمد ...

... باشد ... ره

شاد غرش چو خشم آمد شنع شاخ بقر

اچمش ایسه خوله آبله شهر است خه

ده ده آمد زینت وزیور زهو طرز وروش

دلکیا باشد زغیره خوش وخوب است خه

زنخ وغصه زاو نیست غم نر

شنف هوش نیست شنده مهر عقاب اید ولد

ده دهی باشد زر خالص ده هون از رداء

زشت ناز زیبا الهاشم نغز وخوش است زه

القطعة الخامس عشر في بحر السريع

از غم جور تو بتا ناسکی

خون دل ریش خورم جای می

مفتعلن مفتعلن فاعلن

اگر سریع است بدان نام وی

و ... شیوه ... تو ... کر

کپد غلیواج ولی است بی

بنده رهی شهر وطن دیم روی

شوه فغان ناقه هیون پای پی

خید جو وگندم برکت غرم

پادشه پاتشهان است کی

لاغر وپوشیده ونهان نزار

شیر کمان طاقت وتاب است بی

چه بدان الق کیوان کلان

بست سرکوه کلات است تی

مهر بر تنست ... پوس انتظار

ویژه ... سخن ... سپه وای قی

نو عروس آمده زنین محلی

رنج کشیدن بود وسنگ بی

نو بخاج آمده وویژه خصوص

لیمو زجاج است صفا دان چو

خنک سخن لیمو کاوین رنگ

وزنه بود خالص و مقدار وی

عدد در سم شده کبوتر کیش

چو نصب آمده ساغر چو پی

کوچه بود برزن و برزین نار

زنده گری ارس سرشک جنگی

حاجب و سوری بده حق ملک نار

تجربه ازون و لی [illegible]

القطعة السادسة عشر في بحر المقتضب

ناکه کاشت دست قدر قامت تو سرو زیب

پای در گل آمد سروزان قبا [illegible]

فاعلات مفتعلن فاعلات مفتعلن

بحر مقتضب خواهی باز خوان تو شرح خب

نام مرغ آن خوار آرید آزده

گر حقو بود سلوی هم دست باشد

رنج واقف ست آگفت اقتباس

کالسه آسیابه مضطرب به شتب

بام باماد و آمد باده تکله خسرو کلاو

مادرست مالک و مام تو همین سیدا خب

در بچه بود باغچه پاره تخته و چوب

خوشه عنب بانک اضطراب آمد

سخت ست مالامال است سر آکند

تال تار و مار و مال هم جند باشد شب

سلیاو پای پیل نونی از فتح باشد

از سخن تو السلاف در سخن شد کب

القطعة السابع عشر في بحر الخفیف

ای قدت سبلند سرو گواه

گفته گل از نبو وش غار

فاعلات مفاعلن فعلن وزن بحر خفیف دان سو بار

پانه پاوُن چو دسته آتش پاور

نخم تانه هست ایلک اوُل کاز

پاو سدار غاب بیهوده

نرباسج دان نموش

هست آژیر زیرک هشیار

هست کرشته و نکوک دروار

آژین آج آکنه شراب

شجر کاج سلا بدان تو نارش

پامر باس پا ال هست وصال

هست آسودن و پاسا

صاعقه آذرخش تیاب آذخ

غار غار هست سرزنش چو کوار

دمن و حسرت هست لالمسدن

خوله خالی خوند هسته وتیز

سخن بی مزه تو میدان تزتز

خاک آجاک سچه دان آتون

کفش تا هسته کد خیمه بتا تارز

در ذکر ... فارسی

چار حرف در کلام پارسی

هست مخصوص ای نگار دلربا

کاف و ثلاو پاو و زنکاهست چیم

شل زار ژور زنک جشم و چرو پا

در ذکر تبدیل حروف ...

لنون چند حرف را زین گوش کن

چو شیر شکر جمله را نوش کن

بدان چند حرف در پارسی

که تبدیل شد بلشان هدکجا

زهم بهر سهولت نظم و نثر

نماند نماجم بهندم گر

چنین هست مثل الف با سپ

بدان تا نماند شود زما

دال حرف با را بواو به میم

نماند نبدیل از ... کلیم

زتا دال اسم بدل سکند

ولی ذال و تا را زدال آورند

بدل کاف قاف زا و ز اش در چیم

زشین سین شود ولیک از قدیم

بدل غین و با گشت از حرف خا — گه کاو و گه گاو و شاه گه شه دنیه

ز زا جیم و پس آن غین و سین — ولا کاف گردد بغین و سجا

ز زا لام و ز کاف غین آمده — بجو لیک از طین شود ها و شین

بکاف عجم غین برو او فا — ز جیم عجم زا و شین آمده

گردید از واو طای محتشم — بدل شد ز با خا و از لام دال

بدل با و فا بعد یای عجم

در ذکر کلماتی که بجهت حسن کلام آورده و دخلی در معنی ندارد

چند حرفی آورند اندر کلام از بهر زیب — وصل بر معنی نباشد باشد از معنی بعید

شعر بر در بر و انجو لفظ با لفظ پسی — لیک واقع میشود با شین لفظ [illegible]

گر زین در شود [illegible] — ور ز قبل بر بود [illegible]

در ذکر کلماتی که [illegible]

لفظهای چند هست اندر کلام پارسی — کان ز اسما و افعال و ز حروف [illegible]

هر معنیهای گوناگون که [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

اگر بر معنی بسیار است کو هم [illegible] — لاخ اندر سنگلاخ و بار اندر رودبار

پس ستان اندر گلستان بستان [illegible] — سار اندر کوهسار و زار اندر لاله زار

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — فیلبان دربان [illegible] و الکیلا [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — وار روا معنی لایق [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — فام و وام [illegible] معنی [illegible]

[illegible] — [illegible]

معنی نسبت بخشد [illegible] — [illegible]

خاتمه در ذکر [illegible]

بحمد الله بتوفیق الهی — رسید این نامه بر پایان نگار

کلام باستان نو تازه کرده عروسان سخن را غازه کرده
امید از صاحبان عقل و دانش رجا از واقف اسرار و بینش
همین دارم که با چندین عنایت نظر سازند از اول تا نهایت
همه چشم از عیوبش برپوشند همه شیرین تر از شکر بنوشند
غریق رحمت یزدان کسی باد که سعدی روح این مسکین کند شاد
رقم شد چون تاریخش در آخر بهاء در طالع گشت ظاهر
شد اتمام این چنین در زه نیم ز طالع گشت کین بیش و نه کم

حرره وطبعه في يوم الاثنين شهر محرم الحرام
من شهور سنة ... بيد ... عبد المجيد ابن
يوسف ابن محمد ... الله اغفر ذنوبه
و ستر عيوبه ... السادات بلغه الكريمه
هر که خواند دعا طمع دارم
زانکه من بنده گنهکارم

نصاب بدیع ... شراره
نصاب بدیع ... شراره
و به نستعين

بسم الله الرحمن الرحيم

از پی حمد خداوند زمین و آسمان در لغت نظمی کنم مانند آب روان
از برای نفع شد این معنی خواه ای صاحب کمال اول از سال فتح و کسر و ضم بدین ترتیب دان
رب بود پروردگار و رُبّ بود مثل خلق
رُبّ آب خالص از انگور و سیب و نار دان
عُمر بسیار از زبان ما خواهد در لغت
عُمر گنه عَمر باشد پیر مردم در جهان
حَبر شش جامه ... و مخ نیز از کارها
حِبر حقّی صاحب ... و حُبر نام خانه دان

صفر گری در شکم صفر است خالی از عدد
صفر سالا گفته است سالی که تر زد شریان

وان سلام هم تحیت سنگ دم آمد سلام
پس سلام است دختر بهای نعب پابرجان

وان سخنهارا کلام و پس جراحتها کلام
پس کلام از ارض جای سخت آمد بیگمان

گری سخت است سهام و جمع سهم آمد سهام
شد سهام از روی معنی حصه‌های وارثان

حلم الطال ادیم و حلم باشد بردبار
حلم اضغاث است و احلام آنکه معنی نکته دلها

دعوت است خواندن بخوردن دعوت خواندن بحج
دعوت است خواندن بحرب و هم بسوی بارکران

نسبت زور شر و ثبت العلا از بینی
نسبت چنین چیزی که بیاده زرع کرده باغبان

لفظ اندران

سقط دشنام است سقط آن بچه کافتد ناتمام
سقط آتش پاره است اندر شوره کران

قره باشد آن زمینی کاندرو سنگ سیاه
قره تشنه بود آن زن کو است از او و ازان

قسط جور و قسط عدل و قسط نام داروئیست
روغنی سازند بهر لقوه و فالج از آن

قره بسی از زنان و قره از شبهای سرد
قره ظرف درهم است گوئی او سلاحیان

قره وان آتش که سرد است قره سیلابها
قره نور و قرة العین است نور دیدگان

قره یکبار است مره قوت است اندر بدن
قره چیزی نباشد در مذاق انس و جان

شرب باشد مجلس شرب و جای شرب آبکی
شرب آشامیدنست از آبها چیز روان

خرف ادهن باسع است و خرف مردی بی ظریف

خرف ناودانی و حمق تماشای عس ریز غله دان

وان رقاق از مردمان شخص ضعیف باد و دراز

هم رقاق است شط و رود و هم رقاق نوع نان

شکل شبه و شبه آمد شکل هم زنکاریست

شکل اشکالی که سازند از ادیم و ریسمان

غل خیانت غل عداوت غل که بر گردن نهند

زاهن این بر و ریسمان کو باشد از گردن کشان

غال جای بس بلند و غیل از کشته

غول جادوئی که باشد از شریر جنیان

صل بود آواز تیر و صل بود از چیست

صل بود لحم و شراب کو دهد بوی گران

سبجه آمد طلا دان و طلا چیزی که از آن

بر ورمهای بدن مالی طلا خوانند زنان

خوان بلارتی معده دان بلا

خوان بلارتی معده دان بلارتی ظرف

کشت معنی بلا اوراق تجدد و کران

شد جلا رفتن ز خانه نیست بر خود جلا

پس جلا امر عظیم است در میان جلانان

دان کلا را نو کیاه و خلان کلا جمع کلا

کرده باشد کلا و قسر دان سال کلیه دان

دان فلانپ و فرار از ضیافت باکسی

قریه کیده باشد معنی قرا کفتم عیان

امه بد شکستن و قصد کردن هم بود

امه جای بس فراخ و امه فرودی ز دهنان

لمه القوی کتاب و لمه تابموی کوشت

لمه جمعیت که بود اندر او غیر از زنان

فیه تکلیفه که کرد آدمی اندر دهان

قبه بالای سر است و قمه سید ابی الدیان

جدّ بود معروف و جدّ جهد هست اندر کارها
جُدّ بود چاهی که او را کنده اند پیشینیان
مدّ حرف علّت و مدّه زرد آب است و ریم
مدّه باشد روزگاری کو گذشته از زمان
مسک شکلی از ادیم مسک مشک خالص است
مُسک پر خوردن بود از خمر چون اندر خوران
عَرف بوی عُرف معروف و عُرُف بالا دان و قد
نیز عادتها که باشد در میان مردمان
نیز سخت است صَدق و صِدق قول صادق
صُدق دان کابین زن بحر و سیار نیکان
جاریه کشتی و جمعش در لغت آمد جوار
شد جوار آهن جُوار از جانب ایمان
باس قوت بس شدت بوس فقر و بی زری
زار و زیر و زبر را بشنو هم اکنون بیان

لا زار صوت شیر

زار صوت شیر و زیر آنکه کس بشنید آن
زور فعل ظالم آمد شیر دان از عطا کاوان
عار عیب و عیر بسیار است در لفظ عرب
تن برهنه عور و جمع عور را اعور دان
خلّه کار و خلّه خوانند آنچه در دندان بجا
خُلّه دان عشق و محبت در میان دوستان
قَطع بریدن قِطع قطعه هست یکپاره شب
قُطع شد در وان خانه باشد ای قطب بیان
بَضع یکپاره از جسم و بِضع جزیی از عدد
بُضع گرفتن بود بضعه زاد نام زنان
ضَعف باشد سستی و ضِعف چند آن بود
ضُعف ضمّ است ضعف مکسور گفتم با تو آن
اَمّ بود قصد و بود اِمّ و امامت هم لغت
اُمّ بود مادر که زادت در شبستان جهان

جنه بستانست و جنه ات شیطان رجیم

جنه را میدان سپر در روز شیر کستان

حب دانه حب حبیب و حب بفتحش خم

بر بیابان بر نکونی بر تو خبر کنندم خوان

رق تو کاغذ دگر جلدی که بنویسند بر آن

رق عبودیت بود رق [illegible] دیبان

ود باشد دیب دان ود بفتحش نام مرد

قد بود بالا و بفتحش جمع و تثنیه قدان

عرض گردیدن بشد و عرض نامی از رخ

عنف ضد لطف یعنی جبر جاه و جور جابر است

غرغر و ره هستم طور جنبه از جوجه

غوشتر دان خشم آمد رو سفید از نیکوان

لشوار حجر ساده و حجر ساده و حجر ساده

حجر یک ج حجرات و حجه بابات هان

بحور ارکاده دوم

حلوت اشراف قوم و جلسه ذات و حلاوت

جله آمد ظرف خرما ای ظریف نکته دان

آب جلب حسلال و حبل بشد حلال

مع کفش بار ملال از قوم و در بدبیر بان

خف مصدر دان و خفت بشد بسکون لفظ و در

خف بود موزه برای پای مردمان

در نماز آمد نشستن قعده و قعده هیات شر

قعده دب راهواری کو بود دایم روان

سوق بازار سیق تحریک از ناحی و بار

سوق بازار و جمعش سیاق و طلب ادکان

منه نامی از زمان و منت بر کسان

منه قوت باشد و دان جمیع بر منت منان

شد قوی پستی ارض و قوت ادب و قول

سج قوت شد قوی ای بهترین عاقلان

عقد بستن باشد و عقد از لآلی رشته

عقد جمع بیت از عقود مؤمنات خوش نشان

شد طوی شخص گرسنه کار رو با بطوی

وان طوی چاهی که پر آب است بر یک کران

خوان روی را آسیا رو روی سیلاب کوه

منظر جا روی از بهر جمیع ناظران

عرض ضد طول باشد عرض باشد آبروی

عرض هر جنس آن موضع که سازندش مکان

خطبه کاری بهر علم و خطبه گفتن خطیب خطاب

جمع خطب کو بجای آمیخته رنگ خزان

ربع باشد منزل معشوق و یک ربع با

ربع اول از تب است چار یک باز ربع دان

خبر مصدر از خبر خبر شده و صلت است

خبر باشد اشتر خبر شده ماده که باشد او جوان

[illegible]

قطر اقطار است و قطر باران قطرس

قطر عود و نیز جانب را زروی امتحان

خسر ترس و خشیت باشد باک و خشم

خسر از الوان بود رنگی برنگ زعفران

رسل گوسپند است و رسل شیر خالص است

رسل جمعی از رسول پادشاه بندگان

کید و را عقده دان و جمع او را عقده دان

جمع و عقده عقده آمده از طریق امتحان

قبل باشد پیش و در قبل جهت باشد شمار

قبل جمع قبله یعنی قبله اسلامیان

قدح مصدر دان و قدح النار یعنی قدح از علاج

قدح جمع است از قدحهای مراد مغبان

سم زهر و سم کشنده است سم سفت سوراخ است

روح راحت ریح بوی و روح مجبه است جان

شهر موی شعبه معروفست نعمت الله

شعبان کوچ کراو راموی شد تا میان

شهر زیان مال و شهر توبه اسم تاج

شهر چاری که دار شخص او نا توان

عشر شیس سالکی هست و شهر شتر کوخورد

بعد ده روز آب و اسم عشر تیر دیگر ک...

همین نمط بعینه با بیتی نظم کرد

تا بود در روز کارش از وی این نام از ثبات

بود وادی عصیان آب شسته معفرت   ساز شهر این الهی در میان ...

قد فرغ من تسوید هذا الکتاب فی یوم

الثلث ... شهر محرم ...

من مخلفات شمس تبریزی ...

بسم الله الرحمن الرحیم

اول دفتر بنام صانع دانا او دار جه نویس دار العیار معانی حقیقت نگارشنای پادشاهی هست که میزان بردار محاسبه خود کرد را صاحب توجه دفتر خانه وجود نمود کریمی که ارباب مناصب عرفانرا هر روزه در روزنامچه ایام و دهور بر انعام فیض نامتناهی فرخ تمامی افراد کاینات شرمنده الطاف بی اندازه اش و جمله ذرات جهان بهره مند از برات روزی تازه تازه اش ... نویس عطایش هر لحظه اسانید طاعات پرستاران مجری نماید محرر ضابطه فیض عامش هر دم درجی تازه بر رخ عاصیان گشاید آیه و افیه یوم نطوی السماء کطی السجل در آمد طومار قدرتش خورشید

محمد عنوان اوست و فحوای ندای جانفزای و تکون الجبال کالعهن
المنفوش شرط نامچه امرش که قضا محصل واجب الاذعان اوست
فاری بقد و جنس خاک و آب و هوا و آتش را یکمفرده جمع و ابواب
عمال ایام که فصول اربعه اند نمود و لقد بهار عالم آرا را از آن مفرده
وضع و در مفرده ثانیه تحویل حمل مقرر کرد صانعی که نور وجود حضرت باجود
سید ابرار را [illegible] از جمیع مخلوقات طبقا ساخته باقی ممکنات را
طفیلی آن بهترین موجودات نمود و بعد از آن اولاد اطهار و اهل بیت کبار
آن فخر کائنات را که راه نمایندگان دین مبین و گوشوارهای گوش عرش
برین اند بعد وثم بعده بر مسند ولایت حق و وصایت مطلق [illegible]
گردانید چنانکه بقرینه معلوم است صلوات الله وسلامه علیه وعلیهم اجمعین
سیما ابن عم الرسول زوج البتول اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب
علیه افضل الصلوات آداب سرای طبع معنی سرای که صورتکده
مطالب گوناگون است یکچند زین پیش باشاره دوستی صادق و [illegible]
در مساق سیاق رساله و چیزه انشا نموده بود لیکن ساقی توفیق [illegible] مدام

بحق تحقیق باده خیال میریزد و خاطر فاتر را بر نقش باد راک معانی بر می انگیزد
این جرعه سرشار را بی چاشنی فیض قرآن عالی تبار بمذاق مطارحه
کسی گوارا نمی شد و این طراز رساله را بی آرایش مدیح گرامیان
اقتدار بر قامت مطالعه کسی زیبا نمی شد آری آری مدحت گلزار بها
سپهر مداری را شاید ای خرد بوالفضول اینجا که تو عروج می [illegible]
طایران قدسی مظاهر عقول بال و پر انداخته و ای اندیشه انتقال
پیشه اینجا که تو می پروازی طوطیان بلاغت را هوای عروج [illegible]
بر روی یکدیگر انداخته عجب راه و روش کرده کم پا بسر [illegible]
عقل معانی طراز فکر سخن [illegible] همانا میخانه فیض [illegible] این دریا دل
که می آشامی و دور بزم مراد بغیر از کیفیت صفات این حمیده خصال
نشاء بجامی ندارد از فیض هم آغوشی شاهد بخت بیدار [illegible]
دولت و اقبال سعید سپهر بر خویش بالیده و از رشک گوهرنثاری
خامه عنبرین شمامه اش رشته امید بدخواه بچندین پیچ و تاب
بر خود پیچیده و زهی اعجاز فرمان که آصف منشیان زمان را باشاره

لطفش خاتم سلیمانی در انگشت و بی برگ و نوایان فیروزه
کار را با مداد عاطفتش مفتاح فیروزی در مشت است یعنی
السید السند العالم زین الاکابر و الاعاظم امیر الامرا المعظم
افتخار الوزراء الاعظم المتوسل الی الله الغنی صاحب هذا العصر
ابو المدیح المیرزا محمد مهدی الحسینی افاض الله جزایل الانعام
من تاثیرات خلقه العظیم ادام الله کاس الایام لکمه صبا
لطفه العمیم ما کانت آناء الدهور مملوة بمدام الوجود و لا زال
الشهور مجموعة فی کنام الشهود بیت هرگز نیست از ساغر او ان که
بر هم نخورد سلسله عیش مدامش صد دور فلک گر شما از ره اقبال
گردید بگرد تو و گشتی تو بکامش آیینه مقصود بسی چشم براه
تا روی تو از مهر تو افتاد بجامش بعرض میرساند که اوج و جز
خالی نیست از صورت جامعیت هر شمه از این فن و این کیفیت مفهوم
می آید مگر در ظهور فهرست یکی از آنها جزو منظوی میشود بر مورده
و من ذالک و دو صرف چهار دفعه و باقی که قایم مقام فاتحه و

خاتمه و باب در فصول لنده

خاتمه و باب و فصول لنده و الله المستعان جزو در اداب اوارجه
بدانکه چند وجه تسمیه از بهر آن معنی است اول انکه او راجمع کرده
بود یعنی آنچه او را جمع کرده اند چون در تحریر و تقریر تفصیل جمع
اوارجه کرده اند دوم انکه او راقمه بوده که بکثرت استعمال اوارجه
شده دیگر انکه او آرجه بوده که از راه تخفیف ساخته اوارجه گفته اند
و از این قبیل کلام در سوق تازی و صوغ دری و پهلوی بسیار است
چون سامره که سر من رای بوده و شتر خوان که سر حاجی
حاجی ترخوان و اکنون کتاب عظام رقم دفترخانه همایون
حاجی ترخوان نویسندش و بپذیرفت که اصل ان بعدد از فیه
و در اصطلاح متحرین بحر سیاق اوارجه معنی جمع است که خان
جمعی که در تحتان مجلا خرج نموده آید و آنچه از محصولات
و مستغلات و تحاویل و تحاصیل و غیره بوده باشد و هکی
شعب اوارجه اند بدین نوع که در شعبها مسطور خواهد شد بدانکه
واضع این فن بدین کیفیت فهرست ریخته که اولا اوارجه یلا

مدی ارتش باید خواست وانگاه به اتصال باید برد بنوعی که در این
شعبها نموده می آید در ابواب ثالث بر آنکه اولین شعبه اوارجه است
و افراد در تحت اوارجه ارتش باید خواست و مادام که ناتمام است
با اتصال داخل نشود بدین نوع
و ابواب ثالث را نیز توابع و لواحق بسیار است چنانکه ظاهر میشود
و مستقلات محصولات و مستقلات جز و محصولات اولا برقم و ثانیا عددی علیحده
که قرینه آن محصولات دوم است و قرینه محصولات اول سایر
جهات و اتصال آن بدین طریق است
اما محصولات مقرر است
اولا آنچه حاصل بساتین و قری و مزارع و مواضع و محوطات
و طواحین و اغنام و غیره است هر کدام را عددی علیحده در تحت
محصولات ارتش برخیزد و کل واحد از مذکورات را باسمه اولا
به ترتیب قرب و بعد و ثانیا به ترتیب حروف از شتوی و صیفی و شماری و
مفرده مفرده محاسبات مفروغ باید داشت و ترتیب قرب و بعد

در اوارجه مقررات

در اوارجه و مقررات معتبر است و در باقی ترتیب حروف چنانکه در آن
این رساله غالب است و همچنین در مستقلات و کل واحد از محاسبات
اگر مفرده و اگر سجد(؟) مفرده منقح شود مجوز است و الا اگر همه در یک مفرده
تنقیح باید ساخت دانسته تر است و اتصال محصولات و مستقلات هر یک
بر یک نهج است اما بجای محصولات ثانی مستقلات گویند
باز به ترتیب قرب و بعد و حروف قرب و بعد در کلیات مثل ملک
فلان یا قصبه فلان و حروف در جزئیات مثل اسامی حوزت(؟)
و خانات و غیره و این کلیه و ضابطه است در محصولات و مستقلات
و بعضی از مقررات از توابع ابواب ثالث سایر جهات است
که قرینه محصولات و مستقلات میشود و این حیله ایست که مسموع شد
از شخصی صحیح الرای شنید که واضع محصولات و مستقلات را
به یک مد مقرر داشته چنین مفهوم میشود که قرینه رفع میباید
و اگر هر کدام را عددی کردی با سایر جهات شبه قرینه میشد
اما جمعی که درین عصر قانونند مجوز دانند که محصول و مستقل

هر کدام بر رسم مدی باشند چه اگر در سایر قرینها ملاحظه رفع
و فرو منکنند و جز مدی قرینه چنین طلب منیدانند و باعتقاد راقم
شق اخیر استدلاله ترست چه میتواند بود که واضع تحتیه ترتیب چنان
نموده باشند به تحتیه تعداد و هر نقد بر آنچه را اصلی صحیح نمودار
نیست اما سایر جهات از انتزاع توابع است اول حاصل اعمال
که در محل خود نموده می آید و اتصالش این
دوم وجوهات مملکتی طلبی سیوم وجوه
اقامت و پیشکش و تکلفات و دستگردان و مساعده و منافع و
مضاربه که اتصال انها به اتصال حاصل المذکور طابق النعل
مگر مدرائع که مبدا ان میشود شعبه دوم از اوارجه در شقه ارباب التحاویل
والتحاصیل هر چه تحت اخراجات و عوارضات از نقد و جنس بعد را
بروجهی موجود تحویل آن سازند و مومی الیه معجلا قبض ان کنند
تحویل گویند و نسخه محتاج بحساب بلکه عند الوصول موقوف بر قطع
و فصل باشد تحصیل خوانند و این هر دو در اوارجه و توجیه هر جا منبع طی

بروجه تفصیل مکتوب نموده فهرستش انکه ارباب التحاویل گویند
والتحاصیل را بر قلم در تحت ان در آورند و بعد از ان التحاویل
گویند و صاحبان تحویل را اسم باسم در مفردجات محاسبات
مفروغ دارند و اتصالش این است
والتحاصیل را هم بعد از ان قرینه التحاویل تا
و محاسبات ارباب تحصیل را نام بنام در مفرده منقح سازند
و اتصال ان بطریق ارباب التحاویل است و در مدتهاست
التحاویل را به التحاصیل تبدیل کنند شعبه سیم از اوارجه موردان
تفاوتی و سررده است که قرینه شعبتین مزبورتین است چه گروهی
خام که بمقتضای من تشبه بقوم فهو منهم خویشتن را بی ادبانه
در سلک نقادان این فن منتظم ساخته اند موردان را جزو
سایر جهات میدانند از این غافل که داخل ابواب
اعمال نیست چرا که مبلغی یا مقداری بقرض دهند و از انجا
جنس باز یافت نمایند و اگر از ان منفعتی بوجه باشد در وجه منافع و

ابواب کند پس اصل آنها اصل ابواب الاعمال خواند
بود و در او ار چه از آن جهت کنوسند که هنگام حواله
و اطلاق از نظر برود بدانکه سایر جهات که موجودات
حکم محصولات و غیره دارد در مفرد و مفرده محاسبات
تشخیص می باید لیکن به ترتیب حروف و القیاس
این است و هر کدام از موجودات بالانبار بدست صحیح اخیر
که سابقا گذشت نمی علیحده توان نمود
در ادات توجیه که باصطلاح این جماعت تخریج است
استخراج خرجی که گاهی در آن جمیع پردازند
و قرینه او از چه است قاعده آنکه توجیهات را
از مبلغ برخیزند و مفردات را برقم در تحت آن در آورند
و اتصال کنند و بار دیگر تکرار توجیهات کنند
برابر چنانکه محصولات و مستغلات را و صیغها را
به ترتیب حروف به تحریر در آورند و نحو اصیغها را

علی سبیل الوقوع

علی سبیل الوقوع در تحت هر یک مفصلا مشروحا
نویسند و توجیهات بر دو قسم است اطلاقی و مستمری
و اتصال اطلاقی بدین نوع است
و صیغهائی که در اطلاقی تحریر
میشود از جمله آنها مشهور این است ابتیاع اجرت اخراجات
ارمغان استعمال اسقاط اخراق انفاق اقامت انعام
انقطاع انکسار بازار و نابود بهاء المذکور پیشکش تخریج
تبدیل تحویلات تحصیلات تخفیف تسلیح تسلیم تصدق
تقاضیه تعطیل تعمیر تفاوت تکلف تکفین تغسیل حق الحاکم
حق التدریس حق السعی حق الشرب خمس حواشی دستگردان
رعایت روشنائی زکوة سه علفه سوخت سورسات
شرب صرف ضروریات طعمه علیق علوفه عمارت
عوض المذکور فرش قیمت قطع کرایه کمبود مسیح مرسوم
مرمت مساعده مکسور مفروزی مواجب نقصان نواله وظیفه

یا دو یا دو کلی واحد از صیغ مذکور را بدین ترتیب
مسطور دارند و در تحت آن وجهی منحرف گویند و تحوات
در تحت آن دفعه بدین وجه در آورند و گاه باشد
که محتاج بوجه منحرف نباشد بلکه جمع در آخر
صیغ رعایت وجه کذائی کنند و نیز بعد از توجیهات
مقررات گویند و در تحت آن اول قلاز محصولات
و مستقلات و بعد از آن محصولات گویند و مسکات
و شرطنامجات و اسناد که در او ارجه شرح
ثبت است انجا مجملی ثبت کنند بر عکس هم چار نسبت
بلکه اول و بعد از آن مستقلات گویند که قرینه محصولات
دوم است وان نیز همین حکم دارد و بعد از آن صورت
احکام و غیره گویند و احکام مطالعه و تعلیقات و مکاتیب
و غیره فیستجاز از هر کدام مدّی کنند الکا تعین المناصب
قرینه محصولات و صورت احکام نامند و اتصالات

مثل نجزا

بدین کیفیت نسبت حرف ... در قرینه و اتصال در آن

دو دفعه نسبت دفعه الف در قرینه و اتصال و ...
بات نسبت ب الف در قرینه بدانکه هرچه در این فن تحریر یابد
از آن بالضروره قرینه باید و اگر فردی بی قرینه بدست محرّر این فن
دهند گمان برد که فرد قرینه آن فوت شده و چیز برابی قرینه
نویسند گرسته جا اول انجا که کتابت بسیار شده
از سر نوشتن دشوار باشد از آنکه قرینه نداشتن مقید
سازند دوم توجیه که اگر قرینه هم رسانند عیب نسبت
از این جهت که توجیه خرج نسبت و ظاهر نسبت خرج آنچه
چه خواهد بود و بنابر این بعضی مدات را احتیاطاً بی قرینه نویسند
که چون خرج دیگر بهم رسد قرینه آن شود و از آنجا است که

بعضی اسمها و قدها بی قرینه می‌ماند سوم در روزنامجات
که حکم توجیه دارد اما اینجا تنگ جز مجوز نیست که در توجیه
نیست و آن تکرار یک صفحه نیست در یکروزچه در محاسبات
اکثر مفردجات بی قرینه می‌ماند چرا که قرینهٔ مفرده مفرده
و قرینه هر چیز از جنس خود باید و باید جز و هم جنس باشند
چون اوارجه و توجیه و بلد و بلده و قصبه و قریه و امثال
اینها نیز قرینه اند و قرینهٔ اسم اسم است خواه جنس و خواه
درویش و هم چنین نقود و اجناس و اقمشه و امتعه
و غیر ذالک را با اندک مناسبتی با یکدیگر سنجیده
قرینه باید ساخت دیگر موقوف به سلیقه رفیق و فکر
دقیق است العاقل یکفیه الاشاره اگر پرسند که
بی قرینه نوشتن جز در سه جا جایز نیست پس چه
در وجهی که در توجیهات است و در اسناد و بروات
و طوامیر هم اینها را بی قرینه نویسند جواب آنکه

واضع کلیه

واضع کلیه ساخته که هر چه را منحرف نویسند قرینه‌اش را
پس هر چه قرینه ندارد منحرف نویسند **بیستم** در اتصال
و آن چنان نیست که چون مدتی از شش بر چیزی مداوم که
موقوف علیه داشته باشد بر سر فرد رود و چیزی بنویسد
باشد مشروط بانکه مدار روی فرد بر خواسته باشد
نه از ظهر و مدی که در ضمن نوشته میشود داخل اتصال نمیشود
بلکه در تحت اتصال اتصال کنند تحقیق که از طرفین اتصال
اصلی بقدر یک انگشت قلم تجاوز نماید و آن نیز اتصالی است
اما شکل دیگر دارد چنانکه نموده میشود و اتصال صلی
باندام اتصال ضمنی و هر چه کوشواری کتابت
شود آن نیز در اتصال حکم تا ضمن دارد لیکن بقدر یک جا
از آن کوتاه تر و ثبت اتصالات بر سبیل نمود دار
تمام در این جدول راقم مصور است و قاعده
زانفصل شکله این قلب خسته ایم

نیست مدهای اتصال از پنج متجاوز باشد وازالماهر
افراد کرفته اند بنابراین تعیین عقد خمس از بهر اجمله
و از جهت اتصال ضمنی و ضلعی تعیین عقد نشده و اتصال
گوش و گوشوار و بدن خواه ضمنی و خواه ضلعی هر کدام
یک قرینه از سه متمیز دارند بدانکه پنج مد اتصال را
چنان باید نوشت که اگر فرد در انگشت مثلثی میان [illegible] کنند

چنانکه در اتصال

چنانکه در اتصال اصلی بخط شرحی نموده شده مدهای وی از خط
مذکور تجاوز نه نماید و ما بقی را از پنج باید نمود **دفعه رابعه**
در گوشوار و بدن وغیره و در ان ذو بابت است
باب اول در گوشوار و بدن وغیره بدانکه ناقدان اصل این فن
گوش و گوشوار را موضوع ساخته اند فایده آنکه
هرگاه در مرزانهای کل خواهند بروجه اجمال تفصیلی دهند
غیر آنچه در شمار بر جزو متفرق و مفصل تحریرات توانند
قاعده آنکه مدهای هر کدام از یکدیگر بلند تر باشد خواه
میان بسته و خواه ضلعی و بعضی قصر و طول الکفرینه
و بعضی بیشتر جایز داشته اند و شق اخیر اولیست و جمله
در این شکل متصورست دفعهای کوچک گوش و مدهای
بعد از ان گوشوار او گوشوار بد گوش و بعد قرینه حساب [و مدهای ضلعی بدن گوشوار را]
گوش و گوشوار چهارست و رسم و مفرده و نیز گوشوار است
که مدهای ضلعی بدن کلی میشود و بعضی اتصال [illegible] گوشوار کرفته اند

که اسم بدن ان باشد ومیتواند بود دو شکل است بدانکه

گوشوار بی بدن می باشد اما بدن بی گوشوار میتواند بود
و باید کتابت اصلاح فرد را چنان کنند که اگر فرد را
از شکل بد و حصه کنند سیاهی طرفی بطرفی نرسد بدانکه
مدهائی که بعد دط افتند در عرض افراد و غیره نباید نوشت
تا میان بسته نگردد باب دوم در بیان آنکه هر فردی از ارقام
با هر جنس از اجناس چه اطلاق میشود بدانکه نان و حنطه را
نفر نویسند و بیوت و خانات و حوانیت و امثال انها را
باب نویسند و شیر و پلنگ و خوک و کلب و گرگ و [illegible]
و راسو و سایر این نوع را قلاده نویسند و اسب

و استر و گاو

و استر و گاو و خر و گوسفند و آهو و رنگ و غیره را
راس نویسند فیل را تخت و میمون را زنجیر نویسند
و بعضی پلنگ و شیر و امثال انها را نیز زنجیر نویسند
و طیور و جمیع انها و شتر مرغ و کلنگ و ماهی و [illegible] را قطعه
و مار را تازیانه نویسند و شمشیر و کارد و خنجر را و نیزه و تیر
و کمان و [illegible] و اکثر الات حرب را قبضه نویسند رعد
و باد [illegible] را عدد نویسند و پولاد را زره و قبا
و هرچه بدان ملبس توان شود ثوب نویسند چهار [illegible]
و رخت خواب و پیراهن زیر جامه را
دست نویسند زر بفت و اطلس و قطنی و هرچه چیز [illegible]
ان بر قطعه قالب باشد طاق نویسند چیزی الات
و قطیفه و لنگ و فوطه اگر طاق است فرد و الا
و کاغذ و دستمال دست و امثال دستجات را دستجه نویسند
و بعضی از امتعه را از قبیل مندیل و غیره عدد نویسند

وسایر اقمشه را زوج و توب و کتاب و لوت و سایر ظروف
و تمام چیزها جلد نویسند و کفش و جاقشور و بندان و حلقه را
زوج و زین را سرج و بعضی دوات آلات را به نویسند قلم و غالیچه
و سوزنی و نمد و سایر فروش آلات را زوج یا فرد نویسند و
باقی اشیاء عدد و چه اگر مذکورات را اکنون بعدد نویسند
و جایز است چنانکه اگر چیزها که صیغه علیحده دارد در تحت
بیاد المذکور درآورند و علیحده اند بود در اینجا تصرفات را
دخل است وجه دوم در آداب حساب نویسی و در آن دو
دفعه است دفعه اول در طرح محاسبات و سایر کلیات بدانکه
محاسبه را چند طرح معروف دارند اول طرحی که در دفاتر
ثبت است دوم مفصل سیوم حقیقت چهارم منتفع
پنجم اوارجه جزو ششم کیفیت هفتم مجمل و مفصل بودن آنها
به نزدیک مکتوب احدی بعد از احدیت | انکه اسانید جمیع را
مفصلا مشروحا ثبت کنند و دست از قیود و خرج بر دارند و

بتصدیق

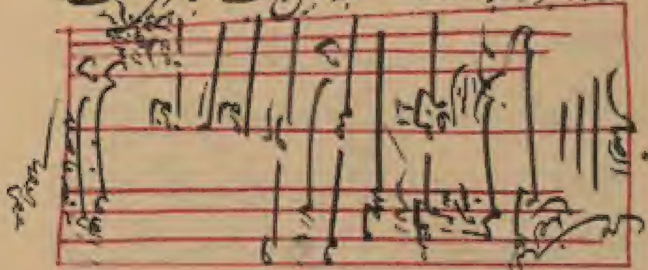
و تصدیق توجیه و در اصلاح بر سانند و تواریخ مرقوم دارند
دوم انکه مجموع اسانید جمعی و خرجی و موقوفی بشرح و قید تحریر یابد
سوم انکه حضور اسانید متعذر باشد مهما امکن اشاره به مضمونهای
سابق و مناسبات و علامات و تواریخ کنند و از محاسبه حقیقته بر مذارد
۴ انکه اشاره باسناد کنند و از قیود و تواریخ خالی
گذارند ۵ با عدم حضور مؤدی محاسبه از دفتر اخراج کنند
تا هنگام حوالات بر یاد ده و کم رجوع شود ۶ کیفیت محاسبه
و حقیقت اسانید و صورت قبول و لاقبول مؤدی قلمی نمایند
و به سند و تاریخ چندان رجوع نکنند و این طرح بیشتر
در تحریر ابواب بکار آید ۷ بعد از صیغه و بسیل رجوع نکنند و در
مفاصا نامجات نیز دو طرح می باشد و خصوص مطرز گردد صورت
حساب و الا نقل محاسبه گویند و حکم این محاسبات
همه یکی است مگر کیفیت که در آن مفرده و من ذالک نمی باشد
طرفه انکه آنچه جمع است بفلان طلب خواه در تحت

اگر بخراج تیم

مفرده

کیفیت مخرف منظور دارند و دو دفعه گویند یکی دفعه جمع و دیگری
دفعه باقی در سایر محاسبات بعد از آنکه تحریر یافته شد
وجوه ملحوظه را در تحت آن منظور نموده جمع پردازی نمایند
و اگر تفصیل نداشته باشد مرقوم و بعد از آن من ذالک
و اخراجات را تفصیل و صیغه خود در تحت آن در آورند و اگر
یک صیغه باشد مرقوم آنگاه اگر فاضل است الفاضل و اگر باقی
الباقی و اگر چیزی باقی و خرج فاضل آید الباقی مافیه فاضلا
باید گفت و فاضل بر جمع گذاشته باقی به بار زآید پس چنین
فاضل را خواه دهند در جبان عوض الوجهی مخرف بدو جه
گویند و از هرجا عوض داده قید نمایند و عوض فاضل را در تو...
مکتوب دارند و اگر هیچ یک از اینها نبوده باشد
میزان خرج را بر جمع من ذالک نوشته را آورده بر آن
زنند بدین صورت و باز که جای میزان است تمام برسد
و اگر بعد از باقی خرجی دیگر رود هر حرف خرج و دفعه جمع و بابات

خرج باید گفت تا وقتی که بمخرج مخرف رسد و هرجا از مذکورات
که صورت اتمام باید نوعی که گذشت رآورده بر جمع کنند و الا
بحرف باقی و دفعه باقی و بابات باقی ختم شود که از مخرج مخرف
به محاسبه دیگر نقل شود تا تا بار به و از باقی اصل الی آخره
هرجا مفرده دیگر نقل شود جایز نیست و اگر اینها در نقل این فرد
مفرده می‌شود بدانکه محاسبه بدین کیفیت [illegible] بتحریر رسیده



که شعبهای آن حلقهای آن باشد پس اگر حلقه از آن اخلال
شود سلسله ربط از میان برخیزد پس بر عدم وقوف
سیاقین چون خیانت دلیلی نمی‌باشد و از اینجاست که گویند
واقعی صحیح القلم و نقص الا مرتب راسخ وی بوده باشد

و در هر مفرد و دو حرف و چهار دفعه بیشتر نباشد و بابت چندانکه
بیشتر فزونیت محاسبه است و هر مفرد و حسابی علاحده نموده اند
بخانه محصور که از چهار دفعه بنائی دران پرداخته اند و حرفین علا
سقف و تحت ان ساخته اند و از ابتدای متوالیه غرفها
بران مرتب داشته اند و از من ذالک راهی بران تعیین نموده
و ازبانی با فاضی باب فتح و اغلاقی دران گنجیده اند
چه تقوی و حواس و اعلای ترکیب انسانی نسبت نمودن
اولی است بدانکه انچه تخریج نویسند اگر از قبیل تحویل
و تحصیل صیغهای بازیافت است بدین نوع و ترجیع
تحویل ان تخصیص مجری نویسند بدین قسم و اگر جمع و بازیافتی بجهت
تصدیق توجیه رسانند بدین شکل [illegible] و در توجیه مجری
هیئت گذشته دفعه دوم در حرف دوم در سایر قواعد و ران
دو بابت است بابت [illegible] در ثبت و اطلاق بدانکه احکام
و بروات و نوشتجات و منشات و قبوض و طوامیر

و غیر ذالک

و غیر ذالک سال در نسخها اقل بالمصدر کنند بحیثیتی که اگر
در برات یا نوشته از طلبش بعنوان علامتی باشد در ثبت
نسخه مقلد آن گردند تا مناط آنها باشد و رجوع کلی و جزئی
احتمال
همه جا به ثبت باید کرد و سایر بلا رسیده که
الاغ را دست و یا چند است گفت لحظه باش تا
بدفتر رجوع نمایم و اکثر نسخها کوشوار است که المقرر
مرانها را بدین شکل گردد و گاهی بسبیل ندرت
تخلف میکنند و هرچه از اثبات کنند بالضروره المقرر فیها
خلاف دارند و چه آن به بازنوشته باشد مناط صحه و جایز
و دو اخلاو مجری و سایر تصدیقات باشد مگر مقرر آن
که از کلمات مذکوره خالی است و هرگاه در مسلمی یا
مقداری سهوی واقع شود المقرر و المقرر ثم المقرر
بدین صورت نویسند
که بجای اصلاح است و اگر نوشته شروع حاشیه

وحوان داشته باشند در ثبت حواشی این دو مدت
اول آنکه شرح اول را ربعی از شرح ثانی و ثانی را
از ثالث الی آخره کوتاه‌تر نویسند تا ظاهر شود که شروح
کثیره دار داینجا وارد است که هرگاه شروح متطاوله
متوافره داشته باشد دیگر محل استکتاب نماند
و بعضی کوشش تا کوشش ثبت کنند بطریقی که از متن
و هامش فرق توان کرد و باختصار راقم تو ثالث شرح
که شروح حاشیه را تمام یکربع کم ثبت نمایند تا حاشیه
دار متن محقق شود و از نقص اعتراض عاری باشد
و اشکال ثلثه این است باب ... تم در اجمال المذکور بدایه

این صیغه را اشکال مذکوره خوانند که منظوم است

صیغهای جمع را در اصل وضع

: صیغهای جمع را در اصل وضع : کرده‌اند اسناد
در نظارت رفیع : ابتیاع اول پس استعمال و کفت
اخلاق اندر سیوم فکر وسیع : اتفاق و انکسار و
انقطاع : انکهی بندبر و تسلیم و معیع : ابتیاع خریداری
جزئیت که حاصلی معتدبه داشته باشد و سمل و نفر را ،
شاید واحد را ابواب جمع نتواند بود مثلاً زر دهند و اقمشه
خریداری نمایند و استعمال آنکه اگر بعوض زر بلفی
تمام کنند از پشم و طلای سیم در مصالح است و اجرت نیز
دهند حاصل مجموع مذکور بطاق زر لفت خواهد بود و نیز
انجا که حاصل بر بار زر و اخراجات بر حشو است اوارجه
در تحت حاصل المذکور و رانجا که برعکس است توجیه
که انجا وجه کزربی باید و در اوارجه مصروف و وانمود
میشود اخلاق مثلاً زر لفت مستعمل را سوزند و سوخت
واجرت دهند حاصل این فرق بفره خواهد بود و اگر زاید ابتدا



ظرفی سازند نوعی که در انقطاع وانمود میشود و باستعمال
در آورند و بعضی در انکسار تمام کنند و شق اول اصح است
انقطاع این است که قماش بجهت لباس قطع نمایند و حال
اره مقطوعه باشد بلکه وصله هم پس ان حاصل را مصالح
استعمال مجری نموده تتمه مصالح و اجرت دهند لباس
ترتیب نمایند و بعضی در تحت انقطاع میرسد و شق اول اولی
اولی است انشقاق آنست که چوبی را شق کنند اجرت
قطع دهند حالی در وتخته چند خواهد بود و نحو مرصع و
اکثر الات حرب که دانه نشان باشد در انشقاق خیالی میشود
انکسار آن است که ظرف طلا را مسکر سازند و اجرت
دهند حالی چند مثقال طلا خواهد بود و پس اگر از ان ظرف
سازند نوعی که در انقطاع نموده میشود باستعمال در آورند
و بعضی بانکسار تمام کنند و شق اول اصح آن است تبدیل
آن است که قبای دهند و کلاهی ستانند که حالی ان کلاه باشد

ب تمام

تمت ...



نسلاخ مثلاً انسکه گوسفندی ذبح کنند و اجرت سلاخ دهند
و حالی ان گوشت و پوست و کله و پارچه و سایر حوایج است
مبیع ان است که متاعی فروشند که حالی قیمت ان باشد
اصلی در باره زو حالی در حشو نویسند و کلی واحد از صیغهای مزبوره
نوعی که در استعمال مذکور است در آوارجه و توجیه هر دو
بتفصیل باید وانمود شود باب سیم در حشو و بارز هم خلا هند مبلغی از
مبلغ یا مقداری از مقداری وضع نمایند ان مبلغ یا ان مقدار را
برحشو گذارند و موضوع را منهی کنند و اگر خواهند چیزی دیگر وضع نمایند
برحشو گذارند و بجای منهی بعده گویند و اگر چیزی دیگر وضع شود
باز باقی بلا برحشو گذارند بعد بعده گویند و آنچه خواهند
وضع کنند و باقی ثم بعده گویند و در بارز در آورند تا
دوازده مرتبه این عمل بلا جایز داشته اند و بعضی گویند
بعده ثم بعده تنه باز بیشتر جایز ندارند خواه مرتبه اولی
و خواه کرت اخری هر جا که قطع میشود باقی را به بارز نویسند

که مناط اعتبار و محل انتظار و سایر حروف را نیست باز خواهد
و همه در شکل این فرد باز خواهد متصور شد

وگاه باشد که حرف دوم یا زیادت حرف دیگر داشته باشد
و محتاج بفرد دیگر شود بنابر رعایت کوشوار و بدن بلندی
و کوتاهی در بدنها پدید آید چنانکه از قرینه و بیم ضلع ثانی
فرد سجاورته نماند و چون بفرد دیگر رود و بدین طریق در
اول ضلع فرد اول تمه منها الوضع نویسند و اگر بعد
بوده باشد تمه بعده گویند و چنانکه در اتصال مودوا
اتصال کنند باقی در ترتیب و مانند آنکه ترتیب چنان است که
اسامی انسان و قری و مزارع و صنعتها و غیره بعد از ترتیب
قانونی واضح که در پیش گذشته هرجا که بوده باشد
به ترتیب نویسند و حرف اول را اعتبار کنند و اگر
در حرف اول شریک باشد حرف دوم و با وجود تساوی
حرف دوم و حرف سوم الی آخره و اگر دو کس یک اسم
داشته باشد باسم پدر و اگر آن نیز شریک باشند بوطن
رجوع می شود و اگر از یک وطن باشند بفصل و حال و اگر در ان نیز

وگاه باشد که خود فرد

متساوی باشند در متن و اگر در متن مساوی باشند لا علاج در ترتیب
اختیار کنند احد برابر احدی و در مراضع وغیره چنین رود هر
که متساوی الحروف باشند اقرب و ابعد و توسعه نظر کنند و یکی را
مقدم دانند و صفها چون محصورند از این صورت عارضند
بدانکه کلمه در مد آنست که اول حرف اخر امد دهند و اگر حرف
اخر متعذر باشد حرف قبل از آن و هم چنین تا اول آن اسم
اگر حرفی نبوده باشد دو مد توان کرد مد حشو در آن کجا نشد
شدرج و نی و رد وغیره که بدین نوع هست و بعضی مد فرج گویند

[illegible] [illegible]

جوی شش خردل است و خردل را / ده و دو فلس گیر از روی تقدیر
بود فلس از اهالی شش فتیله / فتیله شش نقیر است ای جهانگیر
نقیر هشت قطمیر است و انکه / ده و دو ذره باشد وزن قطمیر

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

بدان و آگاه باش که در فرد یا براه هر گاه مبلغی مقدار ما
نقدی یا جنسی وضع شود در جای اول متساوی می نویسند و در جای ثانی
و ثالث بعد از بعد بعد از آن بعده می نویسند مگر در صورتیکه
در میان این علامات بعد بعد نقدی یا جنسی علاوه شود
که می نویسند مقرر العلاوه و فلان در نوقت باز متساوی
می توان زد اگر در فرد یا براه خلاف هندسی علاوه نمایند
اعم از نقد یا جنس یا ماکول یا ملبوس عدد یا وزن یا مشتمل
و در جای اول می نویسند مقرر العلاوه فلان مبلغ در جای ثانی المقرر [illegible]

ودر جمع ثالث والقرار بعد که عمل تمام شد آن مقدار با مبلغ
به بارز می آید مثل این

بعد از انکه این را دانستی بدانکه دفتر باقسام مختلفه وسلیقه
متفاوته فهرست می شود اما آنچه در این زمانه متعارف ومشهور است
این است که اول فهرست دفتر اوارجه وابواب المال است

واین صیغه اوارجه از برای جمع وخرج ولایات بعد از اتصال می نویسند

آنچه جزو بلده است ومجموع جمع است جزو به جزو با محلی که
شده در تحت بلده می نویسند هر کاه اصل واضافه هم دارد
باید نوشت تا تمام جزو جمع نوشته شود بعد از آن [illegible]

این را هم محال به محال از قرار بازدید مجموع جمع جمع دفتر جزو به جزو می نویسند
بعد از آن حرف ثانی است

ثانی واین از باب این است که اگر در باب قبل باره یا محلی داشته است
در تحت حرف ثانی نوشته شود تا تمام شود وبعد

وآنچه در آن باب به صیغه برات یا رقم باسم اولادیت از دفتر [illegible] شده
تخرج آن جا کم می آید در تحت این من ذالک برات به [illegible] می نویسند
تا سررشته مضبوط باشد

واین جمع را اسم سلیقه نزدیکه این است که موافق حروف تهجی صیغه بصیغه [illegible]
نویسند تا در وقت محاسبه آسان باشد بعد از دفتر ابواب المال اتحاد [illegible]

بدین قاعده

این جمله از ابواب اتحاد [illegible] که پادشاه باقسام مختلفه تحویلدار وضابط [illegible]
باید جمع وخرج هر تحویلداری را علیحده علیحده در تحت ابواب جمعی این [illegible]
بعد از [illegible] خلاف سیاق اسم آن موّدی را می نویسند بدین نحو

هرچه تحویل اومی شود از هر وجهی از جمله رقم از مالیات باجها در بالکلیه [illegible]
قبض بقبض می نویسند تا تحویل او تمام شود و بعد جمع اورا می نویسند

میگویند بعد جمع اورا براده برادة موافق حروف تهجی بصیغه خود جزء بجزء
می نویسند تا تمام شود ومتعین گردد هر کاه رقمی در اینجا صادر شود با اسم محصل [illegible]
فلان [illegible] وبسیاق ثبات انجار گرفته تحویلدار این صاحب جمع رابا در رقم [illegible]

از قرار رقم تاریخ شهر فلان [illegible] فلان بر وفلان وفلان بسیاق [illegible]
گرفته تحویلدار این موّدی بدو قبض بسیار که حاصل [illegible] بعد از این دفتر [illegible] است

از قرار رقم تاریخ شهر فلان [illegible] مثلا [illegible] فلان فلان براده که [illegible]
که فلان مبالغ از مال ودیوان [illegible] گرفته بیاورد و بعد از آن دفتر تو [illegible] است

[illegible]

این اهم قاعده حروف تهجی باید نوشت و فهرست شود و اقوال ابتداع الکسار
انعام اخلاجات الی آخره و این باید دانست که جز اخلاجات این
تصور نبدند و همه درمیان هم نویسند که اگر خرج رفته حاصل شود که باید ثبت
رجع شود و اگر همه اخلاجات در شکم هم نگرفته شده باشد چه الکون آن
کمال صعوبت دارد که بعضی از نظر بر هم و نوشته نمی شود یا اخراجات
لسانی که ماه بماه بنگرند و یا دو کم می شود در میان صحفه و چه الکون حکایت
بلکه در سلیقه هم دورست و نویسنده مختصر و جمع افلاک سررشته از دست چرکنند
و فهم کم و زیاد کرده و نگرفته ها می کنند پس بهتر آن است که این جزء نگارش
متوجه شود که سهل و آسان است و قریب الفهم و بعینه در برابر نظر جمع باشد
بنابراین قاعده این است که اخراجات یا جز و یا طلب یا سیورسات
یا مواجب یا این قاعده می نویسند

[illegible]

این پرده را ماه بماه علیحده فهرست کنند تا دوازده ماه تمام شود بعد از آن سر بسر

[illegible]

هر بار را هم باین دستور ماه بماه تمام کنند بعد خورجات چپان بعد زنبورکچیان
بعد هرکه جز و کسرست اهم از غلام و عملجات و قشون سواره و پیاده
و متفرقین از برای هر یک اخلاف علیحده موافق سلیقه جداجدا فهرست کنند
و این فهرست هم قاعده حروف تهجی باشد اما بهتر این است که در اخراجات حوالات
و غیرها ملاحظه کرده آنها را ابرا داین مقدم دارد و شیاد اولا که چهره بدنها
لشکر باب سرکار شاهزاده کامکار اسم باسم علیحده ماه بماه هر یک را
جداجدا افزوده متعدد و فهرست کنند بعد خادمان حرم بعد خواجه سرایان
بعد خواتین بعد ارباب قلم بقاعده حروف تهجی و آغایان خواجه را بنویسند
چند ان قبا حسن شاهزاده و زیب حروف تهجی را از دست شاهزاده قباس کنند
بر این همه مستقبال و فرق نوشتجات که من اوله الی آخره چنین قاعده و ضابطه
فرد فرد فهرست کرده ثبت کنند و ثبت این پرده هم از جمال بهتر است
هرگاه در آن پرده دوجی نقد و جنس از دیوان کلی موضوع شده تا آخر پرداخت
باید که نوزادی کتاب که بابی قاعده

دیگر اینکه فرق است مابین بلاد و وقتیکه حواله با بازار می‌شود دفتر آن است که
هر چیزی را بخواهند حواله بازار نمایند اسم آن بلوک را در سر براة می‌نویسند
مثلا نان یا گوشت یا پنیر یا روغن یا برنج یا هیمه یا ذغال یا هرچه باشد همان اسم
سیاق آن را می‌نویسند و براة را هر یک صیغه علیحده است که هرچه بخواهند
بان صیغه از سران براة حواله می‌نمایند و هرگاه تحریر دفتر لشکر باشد فهرست
کردن آن اول همه ابواب ثلاث را بخط دیوانی و تجاهل در کار است در اول هم
اسامی نفری می‌نویسند

این فوج که تمام اسم اینها نوشته شد فوج دیگر همه با این ترتیب اسامی نفرات را
نوشته شد بعد از آن قرینه سربازان توپچیان است بدین نحو

قرینه سربازان است این هم با این ترتیب اسامی جوقه نوشته شد تمام شود و بعد از آن توپخانه است

بعد از آن

و مصرف آن توپخانه است که این را هم همان ترتیب اسامی نفری می‌نویسند و بزرگ آنها
جوق امیر نظام است بدین نحو

اسامی اینها را به ترتیب در عقب سرهم علیحده و اسامی نفری نویسند بعد از آن
قوشون خواره را می‌نویسند

قرینه پیاده است

قرینه امیر نظام است

بزرگ اردو این هم جماعت بطایفه نوشته می‌شود با این قاعده

در اینجا چنین سان هم میکنند سرکرده و یوزباشی و پنجاه باشی و ده باشی و سلطان
می‌نویسند بعد سایر گفته [illegible] [illegible] اسم با اسم پدر اینها می‌نویسند تا
تمام شود و بعد از آن الوار است

هرچه ازین شد بقاعده و اگر او اسامی می نویسند بعد ایلات است

ایلات ایلاتی اهم این قاعده و اسامی نفری نویسند بعد از آنکه اسامی همه قشون
سواره دسته بدسته جا بجا نوشته شد دفتر توجیهات
و مقررات را بقرار یکه سابق نوشته شده بالا و قاعده دفتر استیفا درست
کرده هریک صیغه ها را موافق حروف نفر هریک علیحده جا بجا بنویسند تا
تمام شود الحمد لله که این مختصر را ختم نمودیم
مممم

بسم الله الرحمن الرحیم
دیباچه بیاض از ... فقیر ...

حبذا این بیاض دلارا که تذرو رنگین پر و بالیست از جلوه نگارش نقش
دلنگار گشوده و طاوس پر خط و خالی که وقت گشودن از صفحات
رنگین چترگلگون نموده و مجموعه الفت پروریست که شیرازه بند اوراق
دلهای پریشان گردیده و مخطط دلبری که بر بیاض گردن حور وشان
بقلم خط باطل کشیده اگر وصف تذهیب اوراقش نگارند ورق طلای
آفتاب از خجالت آب شود و اگر از جوی و لجوی جداولش رقم زنند

چهره جوان از عرق خجلت بر آید بیاض کردن خوبان در پیش صفحات
صفحاتش کردن دعوا نتوانند افراخت و سینه لطف حوران بهشت
بصدارت اوراق لطافت سرخطش نتوانند پرداخت سفیدی صبح شفق
باسفیدی صبح بهار از رنگ بستان سیر خورده و از غیرت الفاظ گلبیزش خون
در جگر درون لعل بدخشان افسرده مدادش از سرمه دیده حور العین ترکیب
و نقاطش چون نقطه موهوم دهان خوبان از صفا لبالب هر الفش سرو نازی
در آغوش جان دراز کشیده با محبوب رعنائی که از روی هیبت از زیر
آفتاب جا گزیده هر حرف با بشر پری که جدا از پرنیانش تکیه نموده
و تابش دلربائی کتابی خود در صفحه عالم ندیده شکل قامتش مسلمی است
که کلک جوهر از نظام کردن پریوشان طغرا زیر ساخته و نقش جبینش طغری که
خامه سحر نگار برای تسخیر قلوب صاحب نگاهان پرداخته حروف حاشیش سرچشمه
حیات هر نقطه حی زاینده شیرین حرکات از خال خیالش طوطیان شکرخا
شیرین کام و بی نقطه او خوبی صفحه حسن خوبی ناتمام اگر از حیرت دال ابروی نقش
دلبران الف مثال گشته رواست و اگر در هوای ذال موهای نیز غیرت

کائنات آتش پرست گردند سزاست های دلاویزش چون روح بخش تن
و روان ارباب طلب رهنما و رای نگارش چون زلف زیبای نازنینان حرز جان
و دندانه سینش در فردوس حسن را کلید و از شین شیرینش شمائل شیرین
و شیرین دهنان شکر لبان پدید از رشک صفای صادش حیرت چشم
غزالان یکی در صد و از اضطراب لفظ ضادش اسباب ضیا بر افضا
ممتد طای سطور رشش طاووس مستی که بعقلی خیابان چمن از روی ظهر با سا
طیران گشوده و ظای فرخنده ظهورش محبوبی که بحجاب خلوت نظرا
منظر اقامت نموده با دیده سرمه سای عینش اگر چشم آهوان بحیرت غنچه
عین حجابات چه از ظلمات سیاهی نظر روان گشته اگر عین الحیوانش
خوانند روا و عین غالیه فاشش شوخ چهره دلربائی که خال لبش چشم از غمزه
بغمزدگان نموده با شاید هر جائی که از روی غلط کاری در دامن باغ
بادام هم آغوش گشته از غیرت قافی با صفائش نافه آهوی ختن جگر خون
و از [illegible] های قافش کوه قاف مشهور آفاق گردیده در وصف کافش
[illegible] کاف که دلبر سرکش است خنجر بکف و کاکل مشکین بر دوش افکنده

ودر تعریف لاشی چنین پسر که با کلچین کلاف پیوند یافته ساحت صفحه را چون
دامن کلچین پر کل ساخته هر بیتش از روی مهر با دل‌ها و روبا عقد جواهر
بسته و از رشک دایره نونش هاله از ماه نو ناخن حسرت بدل
واو دل کشته دراوراق کل کون ژاله ایست که بر ورق ژاله نشسته
و یا مجموع هستی که در کلشن بازار چوب در پای سرو افتاده و نوبهار محبوب
نی غلط کفتم واله شیدائیست که سر بکریبان خود کشیده یا شوخ نوکر
ادائی که در حلی جور مانند روح آرمیده صفحه کشیده از دامن چشم عاشق
که از غم شوق نامهای کریه نموده یا دلبر طفیل نژادی که شوخ چشمهانی
از سر پدید سلیمان ربوده لام آتش اصداف صفوت لولو لالایست با طلوع
خوبی را عروس بلند بالای عنبر بیانش طلعه هم بیت با دیگر [illegible]
قوام هر بیتش چون [illegible] ارباب وفا از صفحه حقیقت مالامال [illegible]
در دست [illegible] خط و خال [illegible] مطالع دلفروزش [illegible]
مهر او [illegible] و با وصف [illegible] صباحت صبح صادق [illegible]
هر مصرع برجسته‌اش از [illegible] نوع [illegible] که کوشه ابروی

[illegible]

تا [illegible] بود و هر شعر تاکنش دلبری [illegible] کشته و دلدار برایت
[illegible] در وصفش چنین پسر که حضرت والامنزلت شاه [illegible]
آفرینش [illegible] مجموعه دانش و بینش [illegible] اوراق الفت [illegible]
دیباچه [illegible] از کتاب [illegible] وصال شاهزاده [illegible] بنده [illegible]
طبع [illegible] نکار [illegible] آن پرداخته اند و [illegible] چنین کاری که [illegible]
الصفات با تمام [illegible] که چند انکه [illegible] دهور و [illegible]
و [illegible] لیل و نهار و [illegible] و باقیات [illegible] نقا باشد
ذات [illegible] الصفات این بیت انتخاب دلیل [illegible] مجموعه [illegible]
بالعون والقضا

دیباچه مجموعه [illegible]

[illegible] که عذار عذرای [illegible] و [illegible] و [illegible]
که [illegible] عروس [illegible] زیباترین [illegible] سر او [illegible] حضرت
و [illegible] که [illegible] آسمان [illegible] شاه [illegible] که [illegible]
و [illegible] طلای [illegible] و شرف [illegible] و [illegible] تابان [illegible]
[illegible] دلبر [illegible] در پرده [illegible] کوکب [illegible]

خده باغش از روی طلس گلمه زرنیش از بر مشک بیزی طره و لبلای لیلی از
عنبر افشانی شانه کش صبح عنبار اوست و سرخاب شفق و سفیداب صبح
در چهره نگار رخسار نهار در غالیه سازی ماشطه لطف لایزال او حلیه گر عفاف شعر
و عروس مهر از منظر نگار روان سپهر صبح برای آرایش بر [illegible]
لعل می نشاند و هنگامه ساز هر شب طبق طبق در و گوهر بر سر شاباش بر فرق [illegible]
کواکب می افشاند بر سر مهر و شکر از نثار [illegible] کله در بیت و [illegible]
خده و حور او شان فلک از سلک [illegible] عقد او در صورت ادای [illegible]
از نور و حور مشکین از شب دیجور بجه و کیسوی دلفریب حور [illegible] باشید
و ماشطه اختر [illegible] از سپاه طلای [illegible] بر ابروی سلای [illegible] همه نور [illegible]
شب کحل سرمه چشم شواید [illegible] و شهور کشیده و مهر او [illegible] گردنا
و سیاه و ماهروی زهره جبین ماه در [illegible] شود [illegible] باشد [illegible]
از رنگ [illegible] حنای [illegible] در خضاب [illegible] در عقد [illegible]
نگار بند چهره آفتاب از دواج آباء علوی با امهات سفلی [illegible] بحکمت [illegible]
و اطفال موالید ثلث از شیمه عدم [illegible] صنعت کامله او صورتگری [illegible]

صور کم فاحسن صورکم نقش بند هیولای ذکور و اناث است و چهره پرداز فیض بخش
برج کشای نهفته روان جل الذی خلقکم فی بطون امهاتکم خلقا من بعد خلق
فی ظلمات ثلث در قصر [illegible] خدای جسم و روح [illegible] ازدواج
و در غرفات منافذ [illegible] اخلاط اربعه [illegible] اختلاط ازو [illegible] لطف جسم [illegible]
هر گیاهی نامور [illegible] زمین است و از فضل [illegible] درخت بار ور حمل میوه
نشا و فقدان [illegible] از او در بیت [illegible] غنچه دهان شکوفه
وار [illegible] از او [illegible] قطره [illegible]
[illegible] نطفه [illegible] از آن قطره لولوی لالا [illegible] سرو بالا [illegible]
و به نطفه را صورت [illegible] که کرد است بر آب صورتگری سبحان الذی خلق الازواج
کلها مما تنبت الارض و من انفسهم و مما لا یعلمون و از آتش [illegible]
[illegible] ربانی [illegible] حلیه [illegible] نعت [illegible]
[illegible] که سرخ روی [illegible] غازه [illegible] مشاطه [illegible] اوست
[illegible] ذات پاک آفرینش [illegible] تا [illegible] آدم [illegible]
[illegible] تا [illegible] خاک [illegible] ستید [illegible] آدم

والنگشت نبوت سلالهٔ ... خاتم خاتم الانبیا و سید الاصفیا علیه من الصلوات

ازکاها و من التحیات انماها ما دام الملوان زوجا و النیران بدو سان

حصصها و اوجها تحف تحیات صدق اثماد در رد و دقرر نثار دربار

دربار درباری فلک ارفعه خلافت و درباری طیبه اصلاب بسالت باد

که عروسان حجره نشان ذات مقدسشان را در عقد دوام اند و شوخ کنیز فروزان

در حرم سرای جلالشان کمینه کنیزی قرینه نام پرده کیان قصور ملکوت

از قصور رواق خدمتشان در حجاب حجله نشین اند و آزاده مردان طریق

بندگیشان منصب تزویج حور عین را ... دنیا که ام الفنا در رتبت

فتنه زا و شوهرهای بی خانه بر انداز تجهیزها نفوس قدسیه ایشان را

مطلقه ایست بطلاق ثلث و به یمن وجود جلاله شان عنبرینه گوهر نگار [illegible]

سیمین؟

و آئینه بلور و طوق طلای شمس و چنبره زرین زهره [illegible] و هر بارهٔ

افلاک خدم و کنیز زحل و بهرام امهات [illegible] و بعد غرض از

صورت نگاری این لوحه دلکش و چهره آرائی این صحیفه فرح بخش که زیستن

سر [illegible] برلوح جبین جانان دلکش و از حروف و نقطه های

قلاده

خط و خال رخسار حوران پری وش کشیده است که چون وحدت

محض ذات خداوند حدیث و فردانیت شایسته یگانهٔ بی

زوج الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد و قوام سلسله

هستی مناکحت مخلوقات و انعقاد سلسلهٔ بقا مزاوجت مربوط چنانکه

آبا و امهات افراد و ازواج را ایجاب و قبض علت و معلول موجب

حصول عقد ازدواجست و نتاج صور موالید ثلثه در تولد مزاج

تقابل ماده و ماده قابله محتاج اگر نبوت باهره در تربیت فاتحه ختم رسل

پرده زجاجی ام آغوش مردمک نمی شد دیده دیدار قرة العین خود روشن

نکردی و تا پرتو ارادت [illegible] لعاب شب در این کهن دیر [illegible] ما

قرین نگشت خلف الصدق صبح صادق طلوع در کنار نمی گرفت مادام که

قطره ابر نیسانی در رحم صدف طلال نگیرد مریم بطن در شاهوار تولید نیابد

و تا خورشید جهان نما از اوج سما نظر و تماشا ندارد از صلب کان گوهر لعلی

و وزید خشان [illegible] رخشان نزاید نهال نوخیز را [illegible] در برگرفتن ثمره

الفواد و فواکه لطیف مقدور نیست و بی فعل قوه مولده نما و کان [illegible]

از مکامن بطون جلوه گر عرصه نمود ظهور شد بنابر علی الله والخطه که شاهد ما
آن نهار زلف پرتاب از ناف اللیل بر عارض مهرتاب او بخته و خسته
صبح الوجه صباح پیکر خنده تنگ شکر شیرین با شیر آمیخته شب الفروز
روز جوانی نگری مروج ورد زیب اندوزش لسان شب وصل خوبان
مبتهج قبه مقرا در آخر اسالی نیره بخش چنبر طاوس و بسیط خبر از خرخی
غیرت افزای حجله عروس آفتاب خواند نه بود و قمر کدخدای خانه و زهره
زهرا مشغول خنیانه و ترانه مطالع از مناحس منتا فیض ... و ... اربعه اوتا
چار تا زمرد راه از ناله دایره منیر و مطالعه قلم بدیت کرده نصیحت جمود
ناهید چنگ بنواخت و خورشید منکا شنه طرب گرم میکرد و بهرام برسم غلامان
خدمت بجای آورد و مشتری بجامه نقد از علاقه و دراعه انور رسیده برآراسته
صدر انجمن گشته زحل برای نظاره در گوشه بام فلک رحل اقامت انداخته
جدی از منطقه تهنیه سور کمر بسته قضا و سر زینت افزای بزم تاج ملکی بر سر نهاده
و جبار و کلک بیت کرده مقبل آردنا استاده ز نغمه چنگ بر دامنش کرده
از رده نیر فلک آب منیکشیده کواکب پالنگ ابری بر کمر بسته با پیری

نی از زخم بهر لب

نی از زخم بهلب تشنگان مجلس بلا آب می بخشید و اصلان سرور کشتگان ... سر
از عبدا و زبان نزانه مشکشا در پس پرده تمکان می سوده و ذباب عقده ...
قلب عشق از دست داده و مقدم و مؤخر از هجوم تماشائیان مقدم و مؤخر بستاد
هر روده میزد و چمره چو مسرفه دف میزد و کف الخضیب ... بر طار دوخته
فارغ باد و رقع گشته سفینه با دبانش طلا فرو افتاده غراب از روی نقص حساب
جفتار پرداخته بلا قص رقص میکرد و حجای ملکوت بنات النعش ...
می نمود و قصعه المساکین ناز و نعمت بر زرین کلاهان سیرخ می بخشید
با صبه حضرت ... ساخت و پروین عقد ... و شاه المذبوح خودکشی میکرد
اسد از چار جهت چشم نگاه بود و سهم از آسنکه ... زرکش خلعت بود
از حسرت همه آه حقائق ... رئیس القول با سر خدمت میکرد و ذات الکرسی رفیع
کزند آیت الکرسی میخواند و مرثیه السلسله سلسله انداخته و صلیب از نار
زنار زرین حمایل ساخته ملک الاعنه بلاعنان مهر و شکیبائی از دست رفته
و بطل اوی بزم بلا ابلاد و بلا گفته از لب آمیزش صد بین شیوع باقیه ...
خیط الکتان بلا فرش منتها به فلک ساخته از سکه زرهت برای ... بهر نثار بیان

تماشا گشته شبی بالای سپهر روپوش شده از قلب العقرب برقع انداخته
ثوابت هم سیر سیکر دیده و سیارات محو نظاره گشته در مقام حیرت
ثابت بودند سپهر از کواکب با هزاران چشم برای تماشای گشت گل خورشید
اشرفی شاهجهانی نثاری فرمود قمر از خجالت خوی زهره و انگشت در دهن گرفته
که اگر ساقی سبکدست نظر از آن بزم گرفت آسمان بخیه کش افتاب بالا کرام
از شور اشتیاق بر آورده و برای نهاری آماده ساخته و فلک از دزدهای
کواکب شعله زر افشان ریخته و پرداخته آتشباز گردون موشک
شهاب می انداخت و مهتابی ماه می سوخت و بزم آرای دوران
بر طاقهای اطباق سموات از کهکشان چوب بندی کرده بمفاد ولقد
زینا السماء الدنیا بمصابیح الدجا از ثوابت و سیاره چراغان می افروخت
لشکر جهان در پس پرده شببازی لیلی از صورت ماه عروسک بازی
جگر دوخته و مار نعبت از بیضه صبح مرغ انجم از خود بدر می آورد
و لولی مهر چون ریسمان بازی خطوط مدار از شهاب تیر ساخته از چرخ چرخ
بدر میرفت و شعبده نیرنگ ساز قوی چین از بساط بازی سپهر مهرهای انجم بالا

ظاهر می گرد و از لف مهر آتش سوزان مجمر فروزان از زیر خود ظاهر نمود
گاهی نور خورشید بشانی مغرب سپرده از جیب مصری افق بیرون می آورد
و گاهی در چرخ و فلک سپهر گردون اطفال شوخ چشم اختران را بچرخ در آورده
در عشرت کده خاک نیز باد وزان آب بر آتش و الهار ریخته و نسیم سحرگاهی
را سجه روح و ریحان مشام اهل جهان آمیخته گل از انبساط در پیراهن نگنجید
و دهان غنچه از خنده بهم می آمد و چشم نرگس از شادی بخواب نمیرفت
و غنچه در دو گلهای مستوری برو پوش می آمد و شکوفه از فرط شکفتگی از
خود میرفت گل محظوظ در هر گلی زمین فرش گشته و زنبق تر دماغ نشسته
از ناز انبساط عدنگیه کرده و یاسمن پاس از طرب برده گل از ناز بر رهنان
و سوسن بصد زبان افسانه گفته و غنچه سنبل کاکل بشکفت و شبنم برای
زیور در می سفت حسن یوسف چمن حسن یوسف عزیز زلف عروسان
لبان زلف عروسان دلاویز حضور برهی انداخته و درخت آزاد بید
استاده و ترشا ... برزم خاص ... وسرو بابلی فاخته ضرب رقاص
چنار بدست قفافی برخاسته و بید مجنون لب ساخوی لاله معطر از آن نشسته

گل آتشین آتشی برافروخت و لاله از سیاهی داغ زغال سرخ میکرد
و صبا با دمیز دو نسیم از برگهای شکوفه نقش بر تخت و نامه از شاخ غنچه
گل شاخ نبات در انجمن چمن سجده گلبن از اوراق لطافت آتش خمیر
میان غنچه نرگسی بر تخت قمری کوکو زنان میدان دو مرغ شباهنگ شب
فاخته از زبان خود فاختی میکرد آمید و طاوس از لعبی قلم بستان ملون برافراخت
طوطی طوطک میزد و بلبل بلبلان ملتان می نواخت ادای هر بطی بر لحن خوش
بود و لحن هر مرغی با بانگ عشاق ساز سرور بود و حباری مجبور حروف
و ترنم ترانه و ترنگ در جوش نغمه غرابان همه قبل بلاغ بود و قمری نوای حجاز
سرود و سرای باغ التجاج ملاهی رفع ملاهی میکرد و عندلیب عنا
دل میرد شعله آذر از عود قلندران قاری آتش سجان عود قماری
نذر و از صفیر نقیر منقار نقاره میزد و لحن مینا بر چرخ مینو میرسید از خط
مینفت جعد ملباس بوم سفیدهای جلوه کرد و هما از میان سفیدی حلاوت
همایون فر عروسک بیان عروسان تتاری بر بالش پر تکیه کرده
و لک لک با لک لک سرور لک الحمد گویان پا با ستراحت دراز کرده

لکه بنان دری بر فلک نوا خوانی میکرد و هدهد کلاه نشاط بر هوا می برد
کوه قبای سنگین خارا در بر کرده با کمال عظمت و شکوه دامن بر کمر زده
تیغ بازی میکرد و چشمه سار لباس موج آبی پوشیده از آبشار
و ماوراء النهر مخالف چهار رکن جهان قانون ترنم ساز بود و در پنجگاه
جهان سه بهت قبیله از غم سرور بلند آواز از فرط غنا هر فقیری از چهار
عراق شاه ولیان بر آواز افراخته و از اوج فلک هر نوائی در تخت
طاقدیس جهان آئین جمشیدی و سرود خسروانی ساز داده نغمه
رهاوی دهها از نقارات غم و آزاد کلیانک شادی شام حجاز
و عراق نوروز عرب و عجم مخالف نا موافق در انکار و نهفت علوی ناله شب
و آه سحر و خارج آهنگ مقام راستی توبه کنان در دایره حیرت تجرید
و بزرگ صفاهان و تاجیک و ترک نشابور را سیاه تا و نهاد از
فرح روزی بر شه نار و تهی سرا ن کله خنک طنبور شاخک زن
سینه جنت طراز اوج و حضیض نغمات زیر و بم بود و چنگ نشاط
پرده در غم گوشه نشینان فصیح و بینا و ندب عشاق و غزال دیده ترانه

پرداز زمزمه سرود زود تکوله بندان [illegible] بر تزیین کبری شاه [illegible]
مقام در هر مقام دمساز نشاط و سرور از شور سماع سامعه در حصار سماع سرگرم وجد و [illegible]
سرود سرایان [illegible] رقص [illegible] [illegible] بر نیکان [illegible] چهار [illegible]
بساکن [illegible] ماهور و گردانیه سور کردان [illegible] عشیران [illegible] مه
و مقام عشیران آن هنگام را در درگاه ازل و ابد گوش [illegible] شنیده
و نخواهد شنید خون در رگ تاک در جوش و پیاله با دختر رز هم آغوش
ایاغ از دست رفته [illegible] زجوش خودی کاندر جهان بود
زمین [illegible] از ریحان [illegible] در سلک نکاح [illegible] و [illegible] خواست
فلان بالقا [illegible]

وقف نامه کتب [illegible]

فراید جواهر حمد و سپاس و طرایف فریده شکر قیاس که نخبه الاصداف
[illegible] و تحفه الاشراف [illegible] دستار محافل قدس و انفس
السرایرست که [illegible] آفتاب و قصبات ماه و جهانتاب [illegible] بتاراتش
بوارق ثابتات مطالع افق و طوالع الصبح و اشراقات [illegible] و انوار افلاکو
[illegible] و اثنا عشریه بروج و هیاکل الانوار نجوم کشف [illegible] و ذره

[illegible] روز [illegible] از تعینات لوحات روزه تجدید [illegible] ذات [illegible] و در تکوین [illegible]
نفوس [illegible] از عکس لایزال او است و [illegible] و سلسله الذات [illegible]
و [illegible] شجره وقف او زنگ سحه سیاره و منطق الطیر فهم الذهاب [illegible]
هم خورشید و مطلع التعیین زهره و مشتری و [illegible] قصبه السالکین و انوار [illegible]
[illegible] نسرین و عقاب [illegible] و نگارستان کیف [illegible] العالم
الکلی و قطاس میزان و ممالک و مسالک ربع مسکون و خطوط [illegible] مدار و [illegible]
[illegible] و طبقات سموات شرذمه از [illegible] او [illegible] و شرح [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] سپهر و [illegible] ماه و مهر و قطب
قطبین شمالی و جنوبی و شرح نفس نفوس و عقول و ذخیره جواهر و اعلاقی و اسباب
عالم اسباب از [illegible] کامل [illegible] تذکره [illegible] و [illegible] و کلیات
قرص [illegible] و [illegible] و ساعات [illegible] و [illegible]
و شرح [illegible] اربعه و مقالات [illegible] و [illegible] الذات
و [illegible] از [illegible] روح [illegible] و [illegible] وجود [illegible] و فضیلت [illegible]
[illegible] و [illegible] فراز [illegible]

وسطح بسیط برارض از خطوط مذکره علامتش نقطه نجابت سحاب و نفحات صبا از گلبن [illegible]

صنعش ورق بیت و مجالس رعد و صواعق مجرده برق و سواد هم هر قطعه غبار که از شمامات الازهار

فرشش سفر از نکت البین صنعت کامله در ستعهد هر ماه بر حاشیه قدیم چرخ کهن با شارات

ابروی هلال حاشیه جدید بر پرداز و مقدار انار ربنا [illegible] الذی [illegible] بمصابیح سراج سپهر را

سراج المنیر ماه و نبراس الضیاء مهر [illegible] مصباح منور ساخته و لوامع الذ شراق

خورشید از انوار جلالیه شوکتش بر لوایح عالم امکان تافته و لوایح [illegible] از کتاب

مرقوم قدرتش شرحی مبسوط که بخط غبار تحریر یافته صبح انور در کتابخانه آثارش تفسیر

ضیاء ورسیت که باب مطلع رشحات [illegible] نقش رقم گشته و مکاتیب [illegible] و ارقام در [illegible] قدرت

عالم آرایش نظام التوازن که کاتب قدرت اسیاه ظلمت و سفید ضیا [illegible] کتاب

عماد العالم سپهر [illegible] نقش نگار [illegible] بر خواسته و نجوم [illegible] بر جاده جلال [illegible]

که با دره [illegible] صورت آراسته اوراق بسایط [illegible] کاغذ

شعر در بیان ابداع اوست و مداد ترکیبات در کتب تکوین [illegible] جهان اختراع او

هر حرفی از حوض بحر الحقایق حکمتش دیده نظاره لیست آب [illegible] آورده و هر جزو

[illegible] کتاب [illegible] که در وصف یکتائی گوهر دانش عبارات رنگین تالیف گشته

[illegible]

خاک تیره را مواهب علیه در چار خانه و حرمت طینت آدم پدر از اربعین صباحا مخمر [illegible] مظهر

بدایع صنایع ساخته مفاتیح [illegible] ابواب [illegible] مراتب و تکریم بر چهره کشاده و غبار فرسوده [illegible]

از جود لطف جلیله در کارخانه کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف مخزن اسرار و کاشف

استار کرده در مدرسه تعلیم و علم آدم الاسماء کلها کتاب علم الیقین شناسای حقایق

اشیاء بر دوام [illegible] و چون از [illegible] آیت بنان [illegible] کرده مدارک حواس

و سایر قوای خیال او مراتب العقول قوت حافظه و [illegible] خود و نهایة الادراک [illegible] و نهج البلاغه

نطق و [illegible] فصاحت و امالی تقریر و خصایص [illegible] کلامت [illegible] و مطلع کامل [illegible]

الدقایق دانش و حقایق [illegible] معارف [illegible] و تهذیب [illegible]

اخلاق [illegible] کافی [illegible] شافی و محجة البیضاء [illegible]

و [illegible] افاضه نموده و از قاموس قدرت کامله و مجمع البحرین حکمت

و صنعت شامله [illegible] لطیفه [illegible] ظهور آورده [illegible] مفتاح المفاتیح [illegible]

فرهنگ [illegible] گردانیده و [illegible] منطق [illegible] نموده [illegible]

[illegible]

حضرت القدس نموده [illegible] حق و یقین [illegible] رب العالمین [illegible]

ومقامات عالی چنین شناسند و چون طالب این است از تحصیل چون شناسائی و تمهید قواعد
بندگی کرده قلاید جلیله از جواهر ابدی و حبش سرمدی بالاعین رات و لا اذن سمعت
دریابند و در غور نعت و ثنائش و جلالت هر زواهر مدح و ستایش که دره بیضای گوش
ولدان مخلدون و نثر آلالی منضود حور عین کامثال اللؤلؤ المکنون تواند بود شایان روضه
جناب صاحب کتاب است جوهر القضیه علی الاطلاق خاتم رسالت او است و در اقلیم نقش نگین
او بود که گوش نبوت او با آنکه قلم نسخ نگرفته قلم نسخ بر صحف ابراهیم و زبور داود و تورات
موسی و انجیل عیسی کشیده و با آنکه ورقی نه نوشته لوح محفوظ نسخه ابجد خوانان مکتب تعلیم او
گردید و اگر ثبت معجزات و جمیع مدایحش سبب نگشتی صحاف قدر اجزاء زمان [illegible] روز
و شب هم نه پیوستی و اگر بیان معانی ذات کبریایش غرض خود در دست قضا مطلق
سنین و شهور مخصص شهور و مجمل ساعات بر رشته طول زمان شیرازه بستی و اگر [illegible]
لغت مرادی شد که جریده سپهر از کتاب سبیر عدم لفظی و شرح صوری گشت و اگر ذات
مقدسش موجب جمیع مصدرات نمی آمد مضامین چیده ارض و معانی مرتبه افلاک [illegible] صحیفه
نیستی عیان نمی گردید یوم تبلی السرائر که دبیر شفاعتش رقم نجات بر صحایف
اعمال مذنبین بلا کسی مجرد و محشر نخواهد بود یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب [illegible]

قلم از ترجمان علما

قلم از ترجمان علمای کبار در حاشیه خطائی کتابهای صادره و کتاب شکایات فضلای نادره را
کبری نخوانند عنوان تعلیقیه الکبرای خود شرح آیه آتیناه الحکمه و فصل الخطاب دیباچه
رساله رسالتش الحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب منتهی شرح تفسیر [illegible]
احسن الحسن و شمس الآفاق و نور کلامش پیش از انفجار فجر تکوین در طلوع صبح
[illegible] حقایق حدوث قدیم و وجود [illegible] علت غائی تالیف کتاب خلق الانسان
و حدوث العالم [illegible] تمهید دیباچه [illegible] صغری و کبری [illegible] محبوب [illegible] رب العالمین
ثمره [illegible] لولاک لما خلقت الافلاک و آدم [illegible] خلاصه عالم و عمده گزیده
بنی آدم [illegible] و غیاث الامم بیان الاحسان و کتاب الکرم کشف الغمه
و هدایه الامه سید الرسل و افصح السبل علیه من الصلوات ازکاها و من التحیات
انماها ما دام الجبر مدحیا والارض بسیطا والدهر مطولا والزهر [illegible] و تفاسیر [illegible]
تعلیقات [illegible] ولا [illegible] الا [illegible] رجال لا تلهیهم
تجارة ولا بیع عن ذکر الله [illegible]
و کریمه [illegible] علیکم نعمتی [illegible] اکمال الدین [illegible]
در خیبر از حمله حیدری [illegible] انبیا و اولیا [illegible]

مرشدی فضائل و فنون خاص کتاب سیف مسلول در احقاق حق بکلام احتجاج برهان
قاطع است و نکت مدینه کلامش در تنقیح احکام شرایع اسلام نور ساطع کتاب مواعظ الاکبر
نامه ... از نار جحیم است و مظهر جنات ... جنان اند روح و ریحان و جنت نعیم
مرتضی باب مدینه علم و کاشف نقاب ... علم الامین ایمان و رکن رکین و ... بنیان
ولایت حصن حصین منبع انوار طیبین و طاهرین جامع علوم اولین و آخرین مصحف
کامله ... لم یزل عارف ... بدایه ازل ... الی الابد
نور الوجی ... مشرق الشمس و مطلع السعدین العلم ... الایجاد و کتاب مبین
مولی الثقلین ابی الحسین علی علیه السلام و اولاد و امجاد آنحضرت که شمع خاندان
خیر البشر بوده ... حاوی ... آل رحمت ... کتاب
کتاب آل ... گم گشتگان ظلمات ضلالت
مبین ... جامع ... شان
مجمع ... عالم ... خاتم نبوت خاتم المرسلین ...
نصوص ارکان دعائم الدین اند و ... اعلام الهدی و مصابیح
الدجا و عروة الوثقی و کتاب حجة علی اهل الدنیا ...

و من الصلوات ... ما دامت ... النجوم ... و ... شوارق
البروق طالعة و لمعات الشمس لامعة و بعد غرض از تحریر این ورقه و تمهید این مقدمه آنکه
چون امری کثیر الفواید که ... آن ذخیره عقبی و سرمایه ایمان ...
دار القرار ... خلاص ...
صحیفه ... باعث تحصیل رستگاری درماندگان ...
سبب رفع ... نجات ...
ذریعه ادراک ... اصول ... المطلب و مقصد اسنی
طالبان ... صراط المستقیم ... و در مواقف ...
... گرفتاران ... عصیان ... روز جزا ... ماندگان
... نجات ... حصول مقاصد ...
مطالب عالیه ...
امان ... ابرار و مفتاح فلاح و مصابیح نجاح ... التهاب
نیران الاحزان ...
رب قدیر محمد مهدی ابن محمد نصیر ... قرآن مجید و فرقان حمید

و جمیع کتب فقه و تفسیر و حدیث و کلام و غیرها این فقیر را که فارسیه و عربیه و ترکیه و الاردیه
متملکات خود را که اهدا تحصیل و ذخیره ایام عمر صرف جمع و تحصیل آنها گشته فی الحقیقه
هر یک تحفه عراقین و مایه سعادت دارین می تواند بود بموجب تفصیل صحیحه و تفصیل الکتب
لا ریب فیه لله لرضات الله بر اولاد ذکور و اولاد اولاد و اولاد ان نسلا بعد نسل و بعد انقراض
ایشان بر اقربای ذوی الارحام کما فرض الله بعدهم بر علمای بلده و مفوض نمود تولیت آنرا
مادام الحیاة بنفس خود و بعد از آن باکبر وارث و لد و بعدهم بر عالم و افقه بلده بحیث
لا یباع ولا یوهب ولا یرهن ولا ینقل عن البلد فان کان نقل فتولیته الی عالم البلد
عمده شرایط آنکه نسخه را زیاده از شش ماه نزد احدی نگذارند و بدون قبض کسی ندهند و قلم
نسخ بر فواصد وقف نکنند

الحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب و جعل الشمس ضیاء و القمر نورا و الصلوة
علی قدوة من اوتی الکتاب النبی الامی الذی خلق نوره حین ... لم یکن شیئا مذکورا
و کتب طاعته علی الامم و کان ذلک فی الکتاب مسطورا افاض الله علیه و آله
شآبیب التکریم ما انزل من السماء ماء و من الصحف نطقا اذا نطقت الیها ...
و لقد اتانی الله ... و سلیمان ملکا و داود زبورا و آتی هذا من فضل ربه و جعلنی ...

ما کان عطاء

و ما کان عطاء و محذورا فاذا کان ... فاعتدیتهم و قد لهم ... مبورا
و جعل ... و منهم ... مستورا و لا تطع منهم آثما او کفورا و لا تقم علی قبر ... مشروطا
علیه فتقعد ملوما محسورا و احذر عن التبذیر و التغییر فان ذلک کان محذورا و رجع عن التعویض
الشرط فی حفظ الکتب و القطوط و لا تملکها ظلما و زورا فانک لا تملک موتا و لا حیوة و لا
نشورا و انه ... من ... و لا تجعل لها قصورا تبارک الذی ان شاء جعل لک خیرا
من ذلک جنات تجری من تحتها الانهار و یجعل لک قصورا و لا تقصر فی حفظها حتی تکون من الذین
... و تخرم من الرضوان و تجارة ... او تکون ... فمن ترکها و راء ظهره ...
... و لن یجعل الله نورا او لا تکن من الذین اذا سمعوا الحق اعرضوا و ولوا علی ادبارهم
نفورا ... یوم القیمة کتابا یلقیه منشورا و من اخذه قرآنا فانا ... و جزی الی الله
و اقول یا رب ان قومی ... و هذا القرآن مهجورا و من ... الامانة ...
... یوم القیمة الی اهله مسرورا و شرب ... کان مزاجها کافورا و من ...
الی هدم ارکانها فان جهنم جزاء موفورا
... اگر ... سوالات آگاه که در کمال اکراه نگاشته قلم ... و ان ... و مرقوم خامه لطف ...

شده بود بسمت ورود یافته گله دوستانه که فرموده بودند که جای عزیزان [illegible]
فاتح ابواب شعف بنگاری و فقیر سالک طریق فراموشی شده محبت صحیح را در مورد محبت
هیچ گاه در عداد عزیزان نشمرده اگر غیر این بودی بایست در غیبت که
مکاتیب محبت انگیز و صحائف شوق آمیز ایشان بوضع و تشریف [illegible]
فقیر نیز در زمره یکی از این دو طبقه محسوب فرمام گمنام زمان بتوقع نامه التفات [illegible]
بعد از مدتی که نوشته گرامی رسید هرچند که از حسن چیستان کلمات [illegible]
چشم غبار آلوده کرد آراسته کلک دبیر خجسته تقریر [illegible] نشاط را افزون شد
و همین قدر مفهوم می شد که این بار آوری برکت [illegible] بعد الحمد از جانب [illegible] می بود
بخواهی [illegible] که دشنام و هرچه هست همه با کارات در دشنام محبت اثر [illegible]
بخشیده دماغ جان و جیب گریبان جنان را معطر گردانید من بعد شیوه [illegible]
که یوسف [illegible] هزار درباب آن [illegible] رسم محبت را سلوک خواهد
داشت ثناء الله [illegible] نوشته شد اقبال پناها زبدة الوزرا
العظام [illegible] دستور [illegible] که بعد و کاری کارکنان عالم با انتظام [illegible]
او المرجو [illegible]

صورت حال او و فوق [illegible] مکتوب شریف آن بار [illegible] متاع آشنائی در شرف
اوقات که شوق فراوان [illegible] ساری و [illegible] سر دماغ را فرحناک و مسرور
دیده [illegible] آرزو [illegible] گشته [illegible] بودند اگرچه در حین وصول
کتابت گرامی [illegible] از حرارت [illegible] قلم و شوق کلک [illegible] قسم تحریر حالت
ملازمان [illegible] مفهوم می شد اما [illegible] از [illegible] کشیدن دماغ نامه [illegible]
خشک [illegible] نامه محقق گردید که [illegible] و اختلال [illegible] دیگرگون شده
[illegible] از ایشان در پرده [illegible] شمع فانوس و [illegible] روشن [illegible]
[illegible] چراغ [illegible] مردان [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] الحمد لله [illegible] عالم [illegible]
صحت کامل کرامت [illegible] از آنجا که [illegible] وزارت [illegible]
[illegible] سیاه [illegible] فقیر [illegible]
[illegible]
[illegible] کنند [illegible]
[illegible]

واهالی ربا [illegible] ... را افزون کرده مُلاح [illegible] ال آمد عرض شود محلید اکه

اوّلا انقطار اطاعات جنب بن سال له را در رقیمه بلاد درج کرده اند [illegible] لقدر دو کشور [illegible]

حالا تمام درج کرده اند کُبرت کلمه [illegible] من اقوا ... ان [illegible] الاکبا

کان کرم بودن اِیشان معلوم است اما مفهوم نشد که این اطلاعات در چه وقت و ط[illegible]

اگر هست نگام رفقات [illegible] خان داماد نیکو نهاد [illegible] در کار و روزگار فرصت

نداد که دست جرأت از طرف [illegible] رست سرور [illegible] خودتا با اِیشان [illegible] و الکر

در ایام وزارت مازندران [illegible] این [illegible] که به دولت [illegible] که مکتوب [illegible]

بر وی کار محبت آنرا با ملاح [illegible] نفسه در شبی که هر [illegible] بزرگ محبت مشتری و

هر لفظش بر دیده و دوستی [illegible] پرداخته اند جانا [illegible] حق [illegible] مخلص را

نگارند [illegible] حرم آمد [illegible] دیده [illegible] اند که باین وسیله [illegible] و جوانان را

بدرنگ قلم خوب کاری [illegible] که در باب [illegible] دو دفعه [illegible] دو [illegible]

قلم کسی [illegible] قلم را [illegible] کنده [illegible] لم تحاجون [illegible] علم [illegible]

ظاهر است که بنده در میانه [illegible] و هنگامی که از طبع با [illegible]

نوشته اند که ظاهر از شرح [illegible] منظور نباشد [illegible] است که شرح را [illegible]

سرکار [illegible]

[illegible]

شاید در وزارت مازندران [illegible] از [illegible] و از روی [illegible]

لی حال ولکم [illegible] انتم [illegible] و انا [illegible] کاملون [illegible] جولان دادن [illegible]

در عرصه نامه این است کرد [illegible] نمودن [illegible] و از طرف برآمده [illegible]

نمودن معلوم است که ایشان [illegible] در [illegible] مردم مازندران [illegible] مطلوب است در [illegible]

مصداق [illegible] آنکه [illegible] ملک [illegible] معروف است در [illegible] که مکتوب [illegible]

اگرچه سخنان [illegible] ادا [illegible] آمده [illegible] است که [illegible]

ملاقات اتفاق [illegible] لکن [illegible] را [illegible] خانه [illegible]

پرده [illegible] است که آن [illegible] رباعی [illegible] کلام [illegible] و [illegible]

[illegible] گفته [illegible] ضعیف [illegible] در میان [illegible] زنگ [illegible] از [illegible]

در میدان جان [illegible] جولان [illegible] چون [illegible] غفلت شده و در حال [illegible]

کرد اندکی بیشتر [illegible] که [illegible] آورده [illegible] بسیار است خامه

به جانب [illegible] از [illegible] که با [illegible]

[illegible] تمام و [illegible] باید [illegible]

مقصود است

بیاده روطوطی بیان زمندی و آینه ای طوطی صفت لب‌بندی محمودی که بپوی شادنست رنگها
که روزی از روزها که تیغ سخن گفتگو از هر طرف در جولان و سمند تیز تک سخن
جلوه گر میدان بحث بود و شتر کشتار بر منزل ایمن دستان اتفاق افتاد که ماده بان شتر
نزد دو حضرت نشستند که در میدان گرد در آن جسم دیگر بود عنان سمند رکابش
و فهم نسیم در هوا رسیده چیدن شعله نفته و سمند سخن و ابلق گلگون و مرغ شبرنگ گلگون
و ذهب گلگون بود را نظر جلوه و رعنایی ندیده در این اوقات از طیبه شیر نسیم از قبیله عنقا
و معدوم الاثر گشته و الحق در عهد خدیو معدلت گستری که از عدل نافذش مصداق اذا
اراد الله بعبده خیرا جعل لهم سلطانا کریما صفت ظهور یافته و از فرطلعت عدل گستر و حامی
رزّه پرورش پرتو مهرورزی بیاض جمال جز از بیان تخصیص ابی ایسرا ابا و نافه بخته پیشانی شیر گوزن
مژگان بدو رچشم طرفه اهلی ز نگهبانی خانه مردم غنی نگرد و مرغ جنگ جوی صید آرش ور برین بال
تحت حفظه ضعیفان نیابسا بد پهلوان بسایه پوشش ماه که شکرد و حملات بر صف سپ
از پیم پرتو شب بازخواهش در در بسته با ز را زلف بغیر پریشانی شغال نرگ دید با صلاق
صبح اوکه هر رو با تیغ و سپر از حمله میدان اوق و صحیحی زخوف مس جنانش
نفس شغال کنیز طلب صدا شیر نبا نوی بلند آوازه است که اشرار شغار صیادان

۹۰ [illegible]

خوشتر زین نگشت مدکه الکه تبرم اعالهم و افضل تمیز شرین سحری دم کوش فشانیلا
گرد کرده که بابیان نغمی مرغان که در اعلات تاملی نغمی شان و از آن بوده جزدانع
نفس رسیده نهند فکوی بها حبا اهم و ضوحهم و ظهوره بستانش برخیاران چنانی
نشستگان که قدر است القمر گر دان تیغ ذالک لعبرة لمن یخشی وصف دختر احسانی
زان نگشته که لاف محبتی نوا نشسته رد آن تیغ ذالک لآیات لاولی النهی اگر از جنگ
آفرینش جوئی دیده بنیاد بیشان آیات ساخته ذالک الیوم الذی کانوا یوعدون
و الکرا رسنگ طی برای شیره چون بسیار بدزبان و قرنشانه الا آنچه سلطان هم
انکار عشق در ظرف صحن پیش کاشته کلاهی زافلاک غنچه کاسته کرده زیرآن منهم
نقص یاسالها و در دو هر چکر اشتر قوانان بای سرد و در زنگ شرارت سر قسم اخود
آن تیغ ذالک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع شهید سخوری بابا مال نگشته که
در کلی زمین سبز الانشه لیکنون الحق و هم یعلمون کلیه را با لا احسان جلال جنان خام
از کلمه بدار رفته و آوقت الانشر تحت نوع بیچ و ظنی ما کانو یعملون یارا که
ابلق پهلوانی بر کوشه کلاه طالع بهبری کرد ندا نتیران دست برزیر الا انهم هم
المفسدون و لکن لا یعلمون و نوحیان که با حضرت آدم لاف یا بابی میزدند ان اعلم

در پس پرده مستور نشسته‌اند و نفسدون فی الارض اولئک هم الخاسرون هر زر بان
ما شده تفنک کو نه نیش بست و هر لوله تفنکی بچشم اژدهای میبر آتشین اجاره چون
بر کر بیان کشیده‌اند و چهال مانند فسیله فیه اق باید اعی چیده اکر از تفنک
بر خیزد در حلقش ریزند و اکر از تیغ تیز دارد و تیری برزند از کلوله آویزند کلوله قالب
تیر کردد و با روط اجساد افتاده چخماق بلا جنبان هر سنگ شاید که فکر بهر سو ور بجو نا کشد
و توده چون خشک تن برسر نکرده کمی بهر شرار است انکیزد تا پهلوانان تفنک
دور اندا اعتنا ور زانداز رسم شهی تا شود خیز یا طپانچه یکه بود و انداز اطپانچه نیست حشمه
در عهد نسل کلدار راجی خوان کفت در نیاش حرف ما از سر دو شان شنفت وقوع
این امر که پهلو بجلاد می عادت میر و خراین دهی نزار که بعضی بری خاطر نیز در بند
و بیچ عاصف که در کمند و نیم چنده را در خانه و مرغ پرنده را در آشیانه نکهداشتن امر است
منع ان بالیای حرص تنک فرمان خفتیت همرامان بای سیاه و شمال نموده و واجبات تشدید سالا
بوقاین نموده فارسی و فرمانی و جای که سیاحی که کیات نا سمی باللقب
فرموده که در حدیث معتبر است که با ماریان مرقوم را پید امور ده ولقصد وا ایز دادن
عوض پرداخت عاصی کسیم مصداق آنا نور فی آیات البته نام بها دری مقصود

دهقان کران بوده

دهقان کران موجود از صطلبی نظام عام ان کان فی یوم الوجود و جنگ مثال از ان خوان بچه
وا ببین کلام مرسله بهار ملاحی بملاو خواهند کردید
امید که بو سته سیامی لطائف محرم حرم کبریا جنی خواجه بر سر اولیت و قبال قرین
طالع فیروز بود و صحت و نصرت لازم ایام مجموع حالات شود و دیعه قلب سلیم و طبع مدید
فهم بهره یاب ادراک توفیق وحنایت ایزد کریم باد بعد از رفع دعا که مقبول
پرده داران علاء اعلی و بار یافته کان سرادقات عالم بالا باشد مشهور رای فطانت
پیرای فراست قضا میدارد که مکتوب عطوفت اسلوب رقم و رقعه شریف نکاشت سرشت
لطافت توام در ساعت سعید و صحن و مصداق فلما ان جاء البشیر القاه علی وجهه فارتد بصیرا
دیده را از وصول آن ضیاء و صفای کرد وراح ریحانی بخار انفاسش که نمونه کاشکان
مراحها کافورا بود خاطر فاطر را بر سرت باده نشاط و سرور نمود و نقش الواح عنوان
جاکر فردوس صحیفه نشین کردد و روشن و با قوت لکه چین خط نقش عبید مؤید سرا
مرجان از حسرت لالی الماس رشک ازهم شکسته و یوسف کنعانی از غیرت حسن عبارتش
در زندان غم نشسته تنها رای که درباب تخصیص خواجه مرا داده بودند هر چند که
باعث تصدیع اندوه متعال شوق و مسیر مواقف لیکن از انجا که سرکار

باده محبت و الفت در مراعات روانی دوستان جانی اصدق دل پیشانی [illegible]

معلوم است که در حصول این مقصود کمال التفات منظور و همواره مخلص صادق البال را

بارسال مکتوب لطف عنبرفام خوشحال و مسرور خواهند داشت

واضح خط بندگی معروض میدارد که چهار سطر خط آقا ابراهیم که رشک جان خیابان

گلزار ابراهیم و غیرت بخش روح و ریحان و جنت نعیم بود با قطعه ثلث خط شریف و پنج قطعه

دیگر رسید اگر قطعات [illegible] در عین صورت نشاء هر تشنه را [illegible] بود در جایش [illegible]

بی نمونه از قطعات [illegible] [illegible] از وصف [illegible] خط ملا [illegible] مرتبه نوشته که [illegible]

در [illegible] آن [illegible] نوشته و علامت [illegible] [illegible] خط [illegible] [illegible]

خطش خام و معلوم [illegible] [illegible] الخط در باره آن تمام [illegible] اگر [illegible] [illegible] کمال آراید

روا است و این [illegible] اگر سواد [illegible] خامه [illegible] بر بیاض دیده [illegible] در روای [illegible]

نشان کرد این خط را [illegible] بر خاک [illegible] نشانده و غبار [illegible] خط [illegible]

و تعلیق زلف معتلق [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بخشیده

ثلث صفای صفحه [illegible] قلم نسخ [illegible] [illegible] و رقاع جمال [illegible] جمله [illegible] کشیده

محقق است که در [illegible] یک قطعه مخلص [illegible] قطعه فرستاده اند چنین [illegible] [illegible] قلمها

عرضه [illegible] درباره

عرضه [illegible] درباره آن ناتمام [illegible] قطعه دیگر [illegible] [illegible] شامله [illegible]

زبان را [illegible] از [illegible] [illegible] کامله خواهند ساخت باقی ایام جلال و اقبال [illegible]

~~[illegible] دماغ طبع شریف [illegible] [illegible]~~

[illegible] دماغ طبع شریف [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] بود و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

آن کم [illegible] شود که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]

و الا این [illegible] [illegible] که ایشان [illegible] [illegible] اگر [illegible] [illegible] شده [illegible]

و هر کیف [illegible] [illegible] نکند و کم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible]

و از [illegible] جهان [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] دماغ [illegible] [illegible] [illegible]

عقول [illegible] زیرا که [illegible] شدگان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] که از این [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] از کمال [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

شده بود که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بحر جهت مدد هر حال جناب که این مرتبه مضاعف دلشاد و جهان را و بالا ساز مدد مضمون

فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره از اعوان [illegible] بهر نکو اسند محمد بیگ [illegible] سلطان [illegible]

غرق [illegible]

در عهد دولت روزافزون و سلطنت ابد مقرون اعلیحضرت [illegible] دریای [illegible] خسرو عادل

عادل لشکر سفینه تمکین و وقار و سفینه قلزم جهانداری و اقتدار صدف گوهر عز و علا و گوهر

صدف مجد و [illegible] ناخدای کشتی اقبال و نهنگ بحر جلادت [illegible] اجلال و شوکت [illegible] موج بحر سطوت

بنیاد گروه [illegible] را آب [illegible] و صاحب دولتی که تلاطم دریای قهرش زورق [illegible]

بدخواهان را غریق غرقاب عدم گرداند از غیرت دریای دلش بحر ژرف دیوانه ایست

دشت نشین از آن سلسله موجش دریا هست و از هیبت سنانش زهره در سینه دریا

آب گردیده [illegible] موج [illegible] از شرم در فشانی کف احسانش

لؤلؤ لالا عرق [illegible] چکان باشد و از خجلت [illegible] سحاب پرورش [illegible] خوی بر پیشانی جهانیان

غواصان بحار آرزو را کشتی لالی شاهوار از بحر جود و سخاوتش در ساحل مراد [illegible]

و [illegible] هستی را در دریا [illegible] گوهر از بحر محیط احسانش در ساحل حصول جلوه گر

را [illegible] سپهر قدر [illegible] در آفاق [illegible] بذل و جود [illegible] بذل او [illegible]

ندیده است [illegible] چنین جوان [illegible] همچو خورشید و چشم عالم [illegible]

[illegible] را

بیان بحر شور [illegible] بحر الذی [illegible] الامم و مغارف [illegible]

و صد [illegible] سفینه نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق [illegible] علیه السلام

حضرت خیر البشر [illegible] ثالث [illegible] عشر [illegible] الله ملکه جمعی کثیر از طایفه روس

هوای زیاده سری و باد غرور در دماغ [illegible] یافته بود و اراده فاسده [illegible]

[illegible] از روی بحر [illegible] آمده نزدیک ساحل لنگر توقف انداخته

در خلال [illegible] و امطرنا علیهم مطرا فساء مطر المنذرین باران [illegible] که

بر آن گروه پلید باران غضب الهی و برای ایشان [illegible] نازل [illegible] رحمت [illegible] بود

واقع گشته [illegible] فغشیهم من الیم ما غشیهم فاغرقناهم [illegible] زورق حیات [illegible]

[illegible] حباب [illegible] در گرداب فنا سرنگون گردید و مضمون آیه کریمه فانتقمنا منهم فاغرقناهم

فی الیم بانهم کذبوا بآیاتنا و کانوا عنها غافلین کشتی وجود [illegible] فرعون [illegible] گرفتار

طوفان غضب [illegible] گشته احدی از آن کفره [illegible] ساحل نجات نکشیده [illegible]

[illegible] را [illegible] آب [illegible] روانه ساخت

و [illegible] که [illegible] اقبال نقش [illegible] فوج کفره را از صفحه هستی برانداخت

[illegible] چنانکه سحاب [illegible] و [illegible] فلک [illegible] خورشید انور [illegible]

جاری باشد کشتی عمر هواخواهان این دولت ابد مدار از لطمات امواج بحر بوائب در حفظ

حضرت باری باد

ان شاء الله تعالی تا حکیم علی الاطلاق معالج امزجه انفس و آفاق از عطار خانه قدرت کامله دارو [illegible]

حکمت شاء طالبان جانی برقانی بیمار را شربت فواکه شوق مطلوب و در [illegible] شب

تب [illegible] کوکب [illegible] صندل سفید صبح صادق مداوا نماید طبع ضعیف [illegible] ذوات

مسیح صفات [illegible] دارو حصول امانی و ماده الحیوة عمر جاودانی نصیب باد

بعد از شرح تجرید هوای مودت باطنی و تذکار امور عامه موالفت ظاهری مشهود رای

حقایق پیرای [illegible] که نفس الامر قانون شفا و نجات [illegible] حاوی ذخیره صنعت

کامله حکمی را خصوصیت می دارد که حقا که از تاثیر نشاء سرشار [illegible] کیفیت [illegible] مفرح

فرح بخش خبر انصراف خدام کرام از طواف روضه ملائک مطاف [illegible] جان و جنان

نه چندان انبساط یافت که موجزی از کلیات آن تشریح [illegible] نماید چنین [illegible] در هنگام

حضور لازم السرور کام مرام محبان را شهد این عهد شیرین چشیده بودند که در اوان

ایابت [illegible] رنجوری الام مهجوری قدم رنجه ساختند و نظر التفات بحال خستگان

درد دوری انداختند و چند روزی با نفاس عیسوی [illegible] و صحبت مسیحی خاصیت باصلاح

مزاج فاسد صاحب فراش بستر غم [illegible] دل دردمند [illegible] قوام پرداختند محبت

همین عهد خوشدل بوده او جامع [illegible] ایام [illegible] را [illegible] شکیبائی

تسکین و شربت امتداد از آزار مزمن فراق [illegible] چون [illegible] در [illegible] حضور [illegible] واقع

قلب [illegible] بهبود [illegible] و التهاب [illegible] شوق صحبت [illegible]

را [illegible] مبارک [illegible] سرشار [illegible] قولنج گرفتگی خاطر

[illegible] الراحه این وعده دلپذیر دفع نموده منتظر عمر دوباره می بود و حال از قرار که

مذکور شد سالک طریق وعده خلافی گشته از [illegible] گذشته اند و [illegible]

صادق [illegible] را [illegible] دلکش [illegible] و مفرح [illegible]

حضور [illegible] آرام سرور [illegible] نموده اند [illegible] نا کامی [illegible]

ساری [illegible] قیام [illegible] بر مزاج شخص خاطر [illegible] گردید [illegible]

[illegible] ملاحظات [illegible] صحت [illegible] دارین [illegible] موصول بوده

فلاسفه صحبت شریف [illegible] در آنجا که [illegible] علاج [illegible] منتهی

دوستی و اتحاد در جنب [illegible] ظهور و شرح [illegible]

رسمیات [illegible] دور بود [illegible] العرض ان [illegible] شوق [illegible] اجلاله

سجدی قلمات آمیزد از اطالت که مورث خورد سر ملازمان جامی بود بر بیهوده هیچ رقم
ناساز کاری هوای وری و سوء المزاج اخلاط مهجوری جلای شات نگارشات
نعم البدل ماده اجواد ملاقات تعلق دهوا دکدورات منیا شده توقع آنکه بوسته
مرکبات معلوه مکاتیب شریفه تقویت بخش قلوب محبان و به بدایع تراکیب
الفاس مسیح قیاس و اجزای مرکب القوای تبخیر قلم اعجاز اساس شافی مرضای لقای
دوستان بوده باشارات لازمة البشارات فلاتین تعالی مرحبی دارند
شرح نکته در حاشیه مکتوب نوشته شد خاطر بر مفاد حضه بوستان افروز
که مرقوم کلک شیرین بیان شده بود در سیره طباشیر بیاض حضورش ماده خوشی ترتیب
انگیخت و حلاوت انگبین مضامین دلنشین عبارات مذاق لطف در کام تلخکامان حضور
جویان شکسته مذاق ناکامی را انقاضید کامجوئی و شکر کامیابی آمیخت نکهت
ورق گل کاغذی صفحه گاوزبان مشک سای مشام عنبر بیان و ماه و پروین دو ورد
حروف سنا بخش دیده صبر کشان سفیدی خوش اطبای آرزومند را شربت
محبت پرور دو عبارت حافظ تعبیر ارکان اساس محبت بلا نعمی حکمت تر بوشا
بر او رد انحق مفرح معتدل دلکشائی بود که طبیب کلک ضافت نصب [illegible] اطلب

الفاظ غنچه نسمات وخشه و ریحان خطوط و عبارات و اجزاء مرکب القوای الفاظ و معنی
واد و یه قلبیه نکات دلنشین بلای تفریح مهر دوستان ترتیب نموده و نوش داروی
لؤلؤ جان فیلا که بر شک قلم عنبرین دم از لآلی معانی حلاوه مرجان بلاغت کلمات
رنگین مرجان مروارید استعارات بلاغت آگین به جهة تقویت قلوب رنجوران بستر دوری
ترکیب فرموده در خصوص شخص علامه که رفیق آن فلاطون مقدار و بنا بر ناسازگاری
روزگار گرفتار سوء المزاج عبار و مرض عسر العلاج اشتیاق و افتقار گشته برای اصلاح مزاج
فاسد اقتضاعش معجون عطا و شربت دینار و برای تنقیه حاشیه از اخلاط ردیه افلاس قلوس دیگر لازم
بود بموجب الاشاره مبلغ فلان در کیسه سر مهر بانجام او و چند که تحریر فرموده بود
کسیه فرستاده شد

بوستان خوان خلیلی خلق و وفا لبریز مائده نعمای صدق و صفا بوده کنوز نجاح دارین و ابواب
سعادت نشأتین مفتاح تائید سبحانی بر چهره جنان آن مخزن اسرار ربانی مفتوح باد
بعد از مذاکب جاشنیه قدیم محبت فطریه و تمهید قواعد عقاید قلبیه بر آینه ضمیر سلالی
حقایق آرا که منبع انوار هدایه و ارشاد و جوامع آثار تصفیه و رشادت صورت شاهد
مدعا را منطبع میسازد که در این اوان لوامع انوار مفیضه خبر [illegible] اختتام کلام از طواف

روضهٔ رضیه گردی حیه انام ساحت افروز حوزه نشینان مجلس شغال گردید از این رو که

که بحمد الله تعالی هدایت تأیید سبحانی منهج توفیق نموده با دراک روضهٔ مقصود و حدیقهٔ مرام فایز

و باز ادعا دعا دست مطاودت نموده دفع هموم و احزان اخوان الصفا ثمره نزهت

ارواح حاضر و گلستان خاطر افسرده اصدقا را آب و رنگ بهارستان فردوس دالامر کرده

لیکن از آنجا که در نهضت سابق روحیه قدام در کنج خطره با ل مطالعه کشف الغمه صحبت روحانی

قیام و مذاکره مسائل وجدانی خیال الفدیم انتهای ارقام درشته مقصود می بود که کام کلام

از خوان خلیل صحبت حاضرانه کامیاب تحلی نهبت علیه و بهره منفعت فوائد جلیله شود و نقاب کتاب

محکم الآیات عهد و پیمان را بر طاق نسیان گذاشته سالک مسالک وعده خلاف

نمی داند سرای میثاق العهد و یا بیش فسرده خاطر شوقمند از دم سردی این خبر پژمرده

اگر اوصاف ما زنان سامی سکم باشد انجمن محافل شرع شریف جعفری میثاق وثنای ملت حنیف

حسن وفاق ثبات ایشان الحیاء نوا ارتحال در عرصهٔ شش گل قبول جلوه گر و مشام اهل فیض

مواطن از شمیم نفحات مسکنه الفوحات [illegible] یزدانی معطر باد از آنجا که نجات

کلک نسیان شعار در اوان مساعدت صوری دریا بهار برای بوستان قلوب مشتاقان

جاری مجرای آب حیات و نظر تأخیر همواره خاطر شوق مظاهر بر ساعی و ذرایع الطاف

اقبالی

نثر فالجات مشتاق تجلیات ضیا شدند و مولانا بن ذریعه الف [illegible] کاوکاه

از مدارج ورود و تبیان شریف ذمهٔ ارتفاع شوقمندی بر داشته و فاق البعید و روانه

خدمت سامی ساحت هم بشرایط مشکلداری و قلاعد پسش و آداب مجاهدی

قیام نماید و ایام تحصیل را متقضی شوق محض از مطول و قو زخود شمندی را مشافهه معرض

عرض در آورده از هر زال که فرصت انصراف یابد بمعاودت و مشتاقان را با خبار

صحیحه صحت ذات شریف و واستحالات مستغنی سرور ساز و توقع از حصال فرسیه

انکه پیوسته کلمی الجلاله سواد مداد شیاق علمی عیون حباب بوده حیات سالها گردانند

که عنایات الهی دیرایی سیراره انجام [illegible]

سالم مبنیه و فتی خلیفه محمد باقر استرابادی مدرس دار السلطنه اصفهان بعد از تبلیغ ادعیه محبت افا

موقوت انجام برای حقایق نمای علمای علام و فضلای عالیمقام دارالسلام بغداد ادام علومهم

مسیار دکه در این ایام سعادت فرجام این احقر عباد بتقریب زیارت روز عرفه و احراز شرف

طواف اماکن متبرکه وارد و این ارض فیض بنیاد گردید از هر جمعی که از شدت هجوم از شکلهای

قلعه فرار که می آمدند معرفت کما ما بالاجلال سکنه آنجا حاضر نموده معلوم شد [illegible]

جمعی کثیر از صغیر و کبیر و برنا و پیر در قلعه از فقدان قوت فوت و تلف [illegible] پیران سلف مکیه

چون اهل قلعه قایل کلمتین طیبتین شهادتین و امت رسول ثقلین و در قبله و کتاب موافق
و در دین و شریعت مطابق بودند و مدلول کریمه و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا
فاصلحوا بینهما و ان تتوبوا فهو خیر لکم بار دیگر سپاه و رجال [illegible] احکام [illegible]
گفتگو نموده جمعی از ایشان را با خود همداستان و متحد ساخته [illegible] خان و از ایشان [illegible]
فایز و مدلال عقلیه و نصوص شرعیه ایشان را با امتثال فرمان و جاء الحق [illegible]
و منطوقه و زخارف [illegible] تصفیه زلال صفا نموده [illegible]
رجما بر [illegible] حضرات [illegible] اگر فرمان فلک‌شان [illegible] تأییدات ایزدی
و مددکاری بخت سعید [illegible] کشورگشائی و دارائی و [illegible] وزیر صاحب [illegible]
احمد پاشا را [illegible] فرمان [illegible] باشد عجزه و ضعفا که [illegible] کارخانه [illegible]
از این حالت [illegible] الامر [illegible] در مقام [illegible] فرمانبری [illegible]
درین میانه [illegible] که پامال [illegible] سپاه [illegible] شوند قطع [illegible]
[illegible] مصداق [illegible] و تذل من تشاء [illegible] پاشا و ازل [illegible]
جهانبانی [illegible] تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء [illegible] سلطان
لم یزل موقوف و مربوط [illegible] شان [illegible]

ازین [illegible]

بدین رتبت که بعد از آنکه دو صاحب دولت [illegible] مسلط شوند تا [illegible] یکی را صحبت
و دیگری را اعانت [illegible] گرداند [illegible] عجزه و قطع الناس از آنکه [illegible] در میانه [illegible]
حوادث [illegible] که این خادم [illegible] حضرت خاقانی [illegible]
[illegible] مبارک [illegible] فرمودند باید [illegible] از راه دینداری و [illegible]
حضرت باری [illegible] پاشا [illegible] حالی نموده
خود [illegible] عجزه و [illegible] نهیداند و لو
[illegible] لکان خیرا لهم و بعد از آنکه [illegible] پاشا [illegible]
و [illegible] که [illegible] و ان اوهن البیوت لبیت العنکبوت [illegible] خون [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] ز [illegible] که [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] پاشا [illegible]
[illegible] قدس [illegible] که علاقه ارتباط و پیوند [illegible] که روز ازل [illegible]
[illegible] بحضرتین [illegible] دولت عظمی [illegible]
بقای و ملک [illegible] درین اوان [illegible] ایشان که [illegible] الطاف [illegible]
از [illegible] در [illegible] طینت [illegible] خود را [illegible] حضرت [illegible]

انتساب و اختصاص بلا انصرام قضایا صورت نوعی اوزره کردن جان و جنان

صدر اخلاص پرور دید مقتضیات صفیدت صلی و خلوص فطری مستلزم آن گردید

که بزبان بی‌زبانی بعرض نیاز مندی و ثنا خوانی پردازد و بابتوسیله خود را در سلک

قرب یافتگان ساکردون تا ملا اقدس منخرط ساخته بها بیندن سلام مستاخ بارو ب

عرض اجابت شنید دستان شکر دون بر ربعه اسپر که باروریشا و شاهانه برادر

هزاران شکر کیم رب ودود عدم‌دن ایلادی بیر بنده موجود قرین فیض و فضل داور او لدم

هایون نامه نام آورا ولدم منم بر کهر ادر جوم اکی فروزان اختر انا بر جوم کی

ایکی والده‌یین اولدم چون مکرم فتح اوسلام ا محمود عالم آهن تا که نوبت بار زمانه

پاینسون بو ایکی نوبت جهانه بوایکی سایه‌دن هم نظام کام اوروب خشتلاری دل بسته کام

سایه حضرت بر فرق این بنده باخیرباد **قصه کده کار مبتدی حامداین حکیم بذر نوشته**

بعد از جدتی که ساقی دوران جام لاکر بوش آورده برباد کسادان مصطفی قلاق و مرقه نوشتار

مسکده بهشتیان همدم دلی شد یعنی با ملاوغ قد بسامی که سر بو شسر سوسکاری مست منکر از کشت

باب که از آن عارفه مرتبت ونشاط کرد و لیکن از آنجا که حریفان بغداد اول الدی مرد دیکی

از راه چپ رددی درچه برخی در ولی خویش آورده باد تعالی سبکه زیرکاته ستم کاست کاسته

بر سر بر بو شکسته باد و لب تا از نضا غیران خوناب غم و زهر الم درکاسه دوستان کج

رسم اخوان نفاق پیوسته که بهر جا قرنی بشنید برای چاره افکنند پیمان و مهند و جلات انتما

در بست که بهر جا افتاده سپند سر درخی براو کرد این چه دیگری نام نهند تا همین خویشند است که

له بکمه بندگان عقلا صاحب خلق حسن و در کشید و جلا فرد سلسله و دست فرو ببست نقاره هجر

در باب کتاب محبت زیشان بر بان نوشته تا بر و عدم تیر آن با حضرت سلطنت و حیات بخش

هر اشتیاق و قربت زیاد ده چه بوید

تا ساعات لیل و نهار در دیرقبه چرخ دوار برنگ قضات و عقرب با معلق و زقلابات کوکب

بخت بلند جلالت و سروری و اقتدار و غرض طالع ارجمند بالت و برتری بر جهت سیارهٔ طالع و کلاه

اجلال و عالی باد و بعد از ترکیب آلات و ادوات ساعات مصفای باطن که وقت شناسان مقام

مصافات بجام رستان خلعت و امان بآن بترتیب جنید و پس از ترقب حساب

بقیاس زبان رسوخ آن بقای که دقیقه تا بان هشته شمار دادی بجامه جهان بود

اقران یابن نوع سعی کرده بیند تا نوس بدیع طرازی را در روزه کاه صباح اطهار

خوانش درمی آورد که نامه نامی و مکاتبه گرامی درساعتی که علی سبیل تنزل

از فرط تعلق برآستطلاع احوال خیر مآل برنگ زنگ در سینه می طپید و زمانه

که شخص خیال باستعلام چگونگی حالات صحبت نشاط در انجمن باطن خاص بیان
رقاص بازدید خاطر گردید فیض ورود دلنوازی وارسته زنگ‌زدای لوح
ضمیر گردید از آهنگ نغمات خصوصیت دستورش دماغ سازکاری طبع کوک
وار تر انجمن نامفاد نکاتی مسلوک و شخص مخالف طبعیت ناچیز و مغلوب
گشته خیوط خطوط شعاعی نیر معانی در سنی مبانیش مانند بخار گوی سوخت
موالات بجید رسم مجلول مضامین موالفت تخمیش لسان زنجیر بحرج خاستند
زمان مصافات نمیدارد ادای شکر نعمت مرز نگارشان جنان و داد فصران گردید
که سررشته محبت ولا در سر وقت و ساعت بی وقفه از دست نخواهند گذاشت
وار تحصیل این ماده نکته‌گاه خاطر خلت مظاهر گردید که در هیچ مباد رک
دقایق دوستداری رنگی نخواهند گذاشت ان شاء الله تعالی وقت ساعت
محبت و ولا تا یوم الساعه در گردش و ساعات زندگانی و ایام کامرانی بر وفق
خواهش در افزایش بوده شمار عمر گرامی از ریگ دشت ساعت افزون باد
الطاف معانی قرین اوقات شبانروزی نگاه مهرپرور باد باقی ایام دولت و شوکت
و حکمرانی مخلد و لایزالی باد

چندانکه قصاید دهور و غزلیات شهور و مثنوی لیلی و مجنون و رباعیات فصول
و بحر طویل زمان مرقوم غیبنا دامکان باشد تحت انتخاب دیوان
آفرینش اعنی وجود مسعود گرامی در بیاض روزگار و مجموعه ادوار باقی باد
سفینه مشحون بدریای معانی آبدار بر دریای عظمی از آل شاهوار بیاض سویدا
افکار گوهربار با مفاوضه معجز نگار سحر پرداز بلندش را که در عرش بلند
مطاف کروبیان بدایع و روحانیان لطایف بیت المعمور مضمونم
و حوفم را بر کرسی نشانم و نه هر دو نقشش را که در جا شناسد مداد کعبه
صفا طلبان مرده میر بیت عشق مسکونم و از نوبیاری سخن بزم آسمان
عرق خجلت از جبین میفشانم شعله تجلی طور طور کلامش چراغ خاندان کلیم
روشن نموده و ضیای نیر بیان لامع النورش پاش مشرقی و مغربی را
دالی تخلص فرموده اگر مانند قلم و زبان بگریان مانند عندلیب هزار داستان
شوم وصفش را یکی از هزار نتوانم گفت و در مقامی که از آن شیرازی تر
رقم میشود از ابداری معاشر صدای آب را از هر رخنه خشک نتوان شنفت
نازک خیالانی که تار و پود معانی باریک در برابر آن اشعار کارخانه

شعربافی و اهلکنندگان در برابر مهتاب می گسترند و حریفانی که در پیش آن حرف
حرف میزنند چون حرف خفی در جنب آلی علمان جلوه میدهند استحصال بهجه
عنایت نموده بودند بمهر محبت وغزل بوده اگر از ارسال قطعه قندیل مبیا خشید پیشتر
سبب تقطیع روشنی منارتی مرقع وبشان کسوت القدس میکرد دید

مرقوم گردید رقعه سیده ستار بر کمال محبت عصاریان نوشته شد

پیوسته مصباح هدایت وقصر وسیده و سراج منیر افاضت و ارشاد و مصید در
مشکوة خاطر شریف شعله افروز و محفل ضمیر کرامی از لمعات قبسات فیض آلهیه
در اشراقات شمع الیقین تائیدات تحیرستنا ضیا اندوز باد و بعد از نشر اضواء
دعای پرتو باشکر بیان شمع خانه علت شهود رای قضا مهر پرامید آرد که چراغ
شبستان وداد اعنی مکتوب محبت بنیاد که بفتیله قلم و روغن مداد افروخته
شده بود در روشنی بخش سراچه محبت و اشکار گردید شرحی که متضمن بر عفو جرایم جماعت
عصاریستارا دکه در تطفیف و کیل حیف و میل قرار داده از مضمون کریمه
اوفوا الکیل و لا تکونوا من المخسرین و زنوا بالقسطاس المستقیم تجاوز ورزیده اند
نگاشته کلک اظهار شده بود تا در خواه حصر از عهده از تعلیب اکروه نظم

و شمع صبا با دیده گریان زبان آتش فشان بشکوه دراز نموده در انجا که
عصاران مزبور چراغ انصاف سلاخاموش و مطوقه ویل للمطففین الذین
اذا اکتالوا علی الناس یستوفون و اذا کالوهم او وزنوهم یخسرون فراموش کرده
بادست بیاز خورشید بمصی از عظام سهمانه ایشان بروغن قمقام کشید
و منور ایشان را افتیله فتیله سان گلگیر از دماغشان برنخ آورد لیکن اینده سلا
حسب الالتماس خدام پروانه نجعش ایشان داده الزام بازیافت نمود
که بنا کچه من بعد احدی از انجماعت در مبایعه روغن مداهنه و تجبر را
در راستی میزان بتقصیر نماید شمع صبا تیغ فتنه سر خود را درقدم دیده کشید
باشند و کردن بزدلی دالغه انکه پیوسته بر اس و داد و مقیاس اشکار ابر وغن
روشن مصباح قلم را در رزم مودت بروغن نوشته معارف سلا اعلام
نموده باشند

شوق صحبت شریف و متذکرت نشین بجرد خلوت گزین تا جدار قلم فنا
و صاحب دار و صنه و فا حلیه اکثور تجرید و تفسیر رد ارالملک تفرید باد شاه
دیار درویشی و دانفذار تکیه دلریشی مسباح نگار نا صوت و مسیاح فضائی

لاهوت مرتبط بوی حقیقت و نکهت لطیف صافی ضمیر که در صفای باطن بانسیم صبح صادق
از یکتاییان خبر خورده و عاطفت که ادامل مهر انور در دایرهٔ صبح خیر از آن مشکول
حقش فیض افاضه در بودن گرد و بسته دیده و مشتریک از منزله مجلسش خیری و دورتر سیلا
لذت هذا عذب فرات مصاحبت و صاحب طبع لطیفی که از جنبات جنب
و نه جوی جلسه‌ندی مهر فرش عارفان بلا معارف راه و مرا کامی قامت عالش
ملبوس الفقر فخری آراسته و حوالی مجردش از اعراض آب و گل پیراسته صورت
ظاهرش معنی بلی من اسلم وجهه لله فهو محسن قرین و ظاهر باطنش مظهر ان رحمة الله قریب
من المحسنین یعنی شاه فقر امیرزا احسانا مجدایت و شمه از آن ذکر تواند شد از آنجا
که خلوت باطن اشراق مطالع سیاسی از انوار تجلیات سر غیب و شهود لمعان یدیر و همه
حقیقت مجرد امر در عالم وجود و مکاشفه از جنابهای قلوب اهتمام وحدت گزین بلا فقه
وجهه حقیقت حال بلا احتیاج بذکر زبان مقال نه بسته رجع بوجدان این صادق
سرشت نموده چند که در نظر طبع شریف ارشدی مصداق هذا باطلا و در فطرت
منیف آن آنی زمین مطبق و طلس بوم تجانی صحبطی بها و نارسا است لیکن بحجیه تجانی بودن
رقعه پنجاه صد در شرح و در نوشتن اشعری کرمان برسم هدیه و برگ سبز از رسال حضور

کاشته

ارای نموده هر جوار که در معرض قبول حضرت لطیف طبع بقا دو درآمده چشم احتقارت آن پوشند
عریضه که در مبادی حال در نسبت تحریر اصفهان بخدمت ... نوشته شد
بنده درعرض میرساند که چون دلشوکتی که منزلت ملک آرایش آرایش جهان و لطف
و برق شمشیر جان ستانش آتش افروز خرمن صبر و توان دشمن ملک و آفتاب اثر
و صاحب دولتی که انذات خم خنجرش کلاهوز اعدای دون و ماه چهره ای علمش نسان
رایت زرین آفتاب خیره ساز دیده خفاش طبعان سیاه اندرون بوده از آن
تیغ آتشبار زخاک غفلت بر روی دشمنان باد و تا باشد دعای بقای عمر و اقبالش بر خاص و عام
و شکر الطافش بر عموم جمهور انام واجب میباشد لهذا بنده الفقدمی نژاد با تمام اهل اسلام
درگاه و پگاه از درگاه احدیت مسئلت دوام ایام عمر شریف قیام و باقدام حسن
مرجوی دعاگویی اقدام دارد تخصیص در این اوان خجسته فرخنده که معاضدت عنود تاییدات
لایزالی و پلشکر کشی و دشمن کشی نواب مستطاب عالی فتح دار الملک اصفهان
ظهیر و کلید مدیر وسعی بندگان عالی بسان مفتاح هلال عالمگیر کشای هر شهر و کشور گشته
ملت محمدیه که و بار از جهان کاسد شده بود در رواج طلای دست فشار رایات دولت
سلطنت و جهانبانی که پای فرسود اعدای سرکش گشته بود و سر کوب هیچ بربر برآمد

ورای

فدا ئیم حمد الله که عبد و احباب وجود و قبله حقیقی هر صنف ملک و روش تافت و کور
چشم کوتاه چنان خاک صفاهان از آثار قدوم نهضت لزوم والا و نظر او حکم سر و صفا
باشد در صورت فراموش کردن حق این گونه احسان کجا رواست و خاموش گشتن
مرغ طبع ناز رست شده در کدام مذهب جز اقتید که دا یا کشورکشای عرصه دولت و اقبال
و سپه آرای معارک نصرت و اجلال باشد

وقفنامه قنات آب

حمد و سپاس بی قیاس رزاق علی الاطلاق را سزاوار است که آسیای سماء لیالی
گردون و فلک دوار را از جویبار قدرت بیچون گردان ساخته و آب لعاب دهان آن را
رونق طواحین دندان از نخبه کش آفتاب نان نهاری برای روزی خواران آماده نموده
از قرص ماه مائده و حلاوت برای محتاجان نان شب فرموده و تسلیمات زاکیات نثار روضه
مطهر قطب رحای عالم امکان و مرکز دایره کون و مکان که از شوق لب و دندان گوهر
از میان خاک گندم سینه چاک آمد برون یعنی خاتم الانبیا و سید الاصفیا که نور
سعادت بنیاد انوار رضا حسن بلای اهل اسلام افروخته و هم شفاعتش
امت عاصی در روز محشر انجیده و بر روح مقدس حضرت صدر رسول و زوج بتول و آل اطهار
او باد که تا چون سپهر جوی آب روز شبان در گرد است و آسیای روان الان شان وقف

کرامت عمان زمین و مرد اما بعد چنین **وقفنامه مسجد خواجه [illegible]**
سپاس فزون از حد بی قیاس و شکر خدا الاری والاحباب رب الارباب را سزاست که
گردانیده عالم جبروت را لامساجد غیر مالک است و ملک ملک و ملکوتش زود
از اشراک سپهر مشارک نور و زر را افکاه قدر نقش کاو بیت کاری که از چرخ مینا
بر گردون نهاده و انجم و اختر کبوتران برجی که در هوای شوقش بال افشان معلق نا آن
برج افتاده و سنبله در مزرعه دایره فلک انگشت نما از خرمنش خوشه نیست و محور
گو زمین بیا می راهروان طریق اطاعتش جوشته کره خاک از اراضی شوکتش قطعه
زمینی است که از جوی مجاز مشروب گردیده و چرخ پیر در مزرع فیضش دهقانی که با داس
هلال بخوشه چینی خمیده و رقبات رغبه انام از خاص و عام در ید ملکیت و اقتدار او
و املاک شش انگ جهات تحت عالم امکان در تحت تصرف و اختیار او بود
ریزی قطرات نیسانی زمین سینه صدف را قابل موجوب لآلی نموده و اصداف
قوات علوم بیپایان در اراضی صدور انبیا و رسل و اجرای میاه معارف و ایقان
در صحاری قلوب اولیا و اوصیای سبل فرموده مرا اورا رسد کبریا و منی
که ملکش قدیم است و ذاتش غنی و درودی که خوشه چین ناطقه با محصر قلم ازرت

بیان درود و باشد لایق جناب بزرگوار است که مقصد اصلی از بنای مزرعهٔ جهان
حصول حاصل ذات پاک و بیست و علت غائی از احیاء اراضی موات عدم نمود آن
گیاهای گوهر تابناک او و صلوات طیبات آل و اصحاب او بار که جعفر آباد ملت جعفر را
همین سال لا زند و حدیقهٔ دین مصطفوی [illegible] نازل منزله ابر بهار را رقا و را باد و عنایات
شاطره شان زینت آباد جهان چون روضهٔ جنان همیشه مخضور باد [illegible] و فتوحات
عالم امکان [illegible] وجود جواد شان از مزرعهٔ گیتی جریان سیاهی سپهر چوبی تاب روی
ایشان کرده است و اطاعت شرع [illegible] شان [illegible] آباد هند کی [illegible] آباد ایمان را
حد و سامان و بعید بر و احسان [illegible] توفیق که [illegible] قرای توقفیه کرده اند [illegible]
نخواهد بود که در مزرعهٔ زندگی نشاندن درخت نیکوکاری [illegible] ثمرات [illegible]
[illegible] و در زراعت [illegible] دنیا که مزرعهٔ آخرت است افشاندن تخم [illegible]
سبب ادراک ریع رستکاری در وقت حصاد [illegible] علیه [illegible] صحیح [illegible]

بامیر معصوم خان [illegible] رقعه [illegible] خان [illegible] که لیمو فرستاده بود نوشته

چندانکه یاقوت رمانی در کان از فیض صبغة الله و من احسن من الله صبغة [illegible]
و [illegible] ولیموی [illegible] در حدیقهٔ خضرا [illegible] فاقع لونها تسر الناظرین باشد [illegible]

بدخواهان

بدخواهان از فشار پنجهٔ غم چون دانهٔ انار قطرهٔ خون و چهره چون دستان نارنج
بارنج و شکنج برنگ زردی معذرون باد همین میوهٔ بستان سرای خلت و ائتلاف
اعنی [illegible] شریفه که بدستیاری خامه از ریاض مودت و اقتطاف یافته بود [illegible]
ولیمو از روی الطاف اهداء و اتحاف شده بود [illegible] بخشیده طبع شوق سرشت
مانند انار خندان ساخت و برنگ لیمو صفرا شکن تلخکامیهای ایام هجران گردید
امید که پیوسته برونق مرام مخلصان از اثمار حصول مرادات و میوهای نیل حاجات
برخوردار و کامروا باشند

رقعه که میرزا طوفان [illegible] نوشته

حضرت انوری رای صاحب ضمیر کلیم کلام سلیم النفس لآلی مشرب فصیحی لقب عرفی
عرفان [illegible] سنائی [illegible] طینت هلالی شهرت اهلی [illegible] بزم شاهی [illegible]
بساط خاقانی میرزا طوفان [illegible] لطف آگهی حافظ شانی وحشی [illegible]
تخلص و مخلص با شوکت و شان باشد [illegible] الغزل دیوان [illegible] نظیری عصر قصیده [illegible]
ان سلمان فطرت [illegible] مسعود در ساحت سعدی [illegible] خوش صفای [illegible]
در دریای لطافت طوفان نموده [illegible] سخنان [illegible] در میدان سخن گوی [illegible]
از سحبان و حسان ربوده ناظم سلک گوهر [illegible] منظومات خود در باب این نظم

با این نظم سخن سر خود را بر سنگ میزند و اگر انوری مهر انور را مطلع دیوان خویش
معارضه در طلوع خود را رسوای آفاق میکند مضامین غریب بندش که پرورده
صدف طبع نامی است همه دُر یتیم است و اطفال نورسیده معانیش که زاده
بکر فکر گرامی است از ارضاع اصلاح غیر فطیم آنچه گفته اند بسیار خوب و بغایت عالی
و مرغوب است انشاء الله تعالی از نظر آنحضرت ممدوح بر سر لوح و زیره [illegible]
کیشان پاینده باد جواب نامه که بمدیر پاشی وزیر [illegible] نوشته شد
همواره مقالید دار السلام وزارت و اقبال و مفاتیح نورستان سعادت
و مناعت و اجلال در ید اقتدار بندگان ایشان عالی بوده کشور تهیت
و کامکاری از تطرق جنود حوادث مصون و ممالک مجد و بختیاری
از تطاول لشکر فتن محروس و مامون باد بعد از تقدیم مراسم اعزاز و تکریم
و ادای لوازم تعظیم و تفخیم مشهود رای ملاطفت پیرای عالی میدارد که صحیفه
شریفه والا و انیقه منیفه علیا که سمت ابلاغ و اهدا یافته بود فیض ورود ارزانی
و از مژده صحت ذات خجسته صفات قدسیت سمات سامی ساغر دل ما را لبریز
باده شکر یزدانی و دامن دل را مشحون بگلهای رنگارنگ بهجت و شادمانی ساخت

زیب و فتار از مکارم اخلاق مخلص نواز آنکه پیوسته بکلید خامه گشاد ابواب تهنیت
بر چهره دوستان باز و مقالات اشفاقیه را نگاشته لوح خلت طراز میسازند
فلان عهد داشتی نجم لمعان که از دار الحجر
معطوفه و احسان اکرام و محتوای ختم الکیس من الکیس همراه شده بود رسید خانه دوا
آباد هر چند که طبع جواد سامی در تفقد حال مخلصان بر سر بهانه میباشد لیکن در نظر معامله شناسان
جز کالای گرانبهای محبت ابتیاعی باشد و نقد اشفاقی که از ظلال اخلاص خالص بر آمده در دار الضرب
دوستی سکه قبول قلوب اهل دل رسیده هنر ارزانی کامل عیار مکاتب مودت اسباب
نخواهد بود
بهر رو بعرض میرساند که درین عهد خجسته و زمان فرخنده از مژده دارائی و حکمرانی ممالک
خراسان به بندگان صاحبقرانی شکوفه‌های شگفتگی در حدیقه‌های خاطرها شگفته و بروشنی
دیده منتظران ظهور فیروزی بلا چشم روشنی گشت امیدوار از کرم پادشاهی حقیقی شهنشاه تحقیقی
انکه عنقریب بنیان فسیح کابل را کاخ اقبال و ساغر حکمرانی طالبان آمال بوده از خیل ختلانی تا
تاز بلاد غرب و انی سیف هندی زنگ زدای آینه ملک طلب و از چین چین خانه برانداز
خطا کاران و نیروی بازوی عزم آبادکن کشور قلوب امید داران باشند

چون وزیر دیوان قضا و دبیر کارخانه عطای کل شی خلقه ثم هدی بر قسم طرازی کلک
تقدیر نشان بنشان جهانبانی و بر لیح ملیح گیتی ستانی را بنام نامی این خانواده رقم
نگاشته و میمنت توانای خاندان الحسن و طاهرین برکات بیشمار آن آل طه و یسین
سررشته قبض و بسط امور عالم [illegible] کفایت بیشمار [illegible] بارگاه
باز برای مصلحت سنجی نظام کل بر ذمت همت خسروانه لازم فرموده‌ایم که هر یک از بندگان
راست کیش که قلما همیشه بهار دولت جاوید را سرو آزاد و وارسته عدم [illegible]
بندگی این آستان امامت نشان [illegible] بوده و دستگاه سلطنت سلیمان آصف [illegible]
و گشاد مهام دین و دولت [illegible] و تدبیر [illegible] باشند شان بلاد [illegible] قرب و قربت بالا
نشین سازیم و بتشریف شریف [illegible] زینت آرای قامت قابلیتشان پردازیم
چون [illegible] دیوان اعلی که مقتضای ان الانسان لیطغی ان راه استغنی چشم از حقوق
عنایات بیکران خاقانی پوشیده بعد از این کافر نعمتی [illegible] به چشم خود معاینه دیده [illegible]
سرانگشت [illegible] که جهانبان [illegible] قبول [illegible]
مردم دیده [illegible] از آیینه خانه زجاجی جلاء وطن و ترک جلا کرده در طرفه العین [illegible]
[illegible] قلیجان [illegible] شاملو [illegible] که امتیازش از این جلیل [illegible]

وقت باشند امتیاز [illegible] از فوج کوکب در پرتو شاملوی طلعت ثبت شعشعه انوار
ان الذین سبقت لهم منی الحسنی از جبهه حالش تابان و بر [illegible]
اولئک المقربون از وجنات احوالش عیان [illegible] از ابتدای فلان برتبه علیا [illegible]
عطاری وزارت دیوان اعلی سرافراز و از وقوع این امر شگرف در امید [illegible] بر چهره
عالمیان باز نموده‌ایم

چون [illegible] خاطر خورشید مظاهر اقدس و قرار داد ضمیر منیر مقدس آنست که جمعی از
بندگان اخلاص آگاه و [illegible] درگاه جهان پناه که [illegible] آستان امامت
نشان [illegible] سربلندی و غبار عتبه علیه والا را کحل الجواهر دیده امیدواری [illegible]
ساخته مصداق کلهم [illegible] از روی نیاز در بندگاه [illegible]
سر بر آستانه عبودیت گذشته از زمین [illegible] سر بر آسمان افراخته باشند ایشان را
بمزید اشفاق ممتاز و بانضمام عنایات سرافراز فرمائیم [illegible] صدق [illegible]
صوفی قلی بیک شاملو [illegible] دیوان اعلی ست که همیشه [illegible] در چشم [illegible] درگاه
[illegible] ابواب [illegible] در هر باب [illegible]
[illegible] این آستان و معتقد [illegible] غلامی این خاندان [illegible]

مرتبه بلند و لقب ارجمند صوفی درگاه جهان پناه سرافراز و مباهی و مقرر فرمودیم
من بعد این لقب را علاوه القاب سابقه در ارقام جهان گشائی و احکام
گیتی نورد پادشاهی می نوشته باشند

چون به نیر دستی دبیر دیوان تقدیر روز بروز دستی محاسب صنع تصویر که گردش
کلک قدرت تنقیح جمع و خرج جهان کون و فساد پرداخته صفحات چرخ علی را
به نقاط و سیمین کواکب و تذکرهای زرین ساخته فرد الحمد ذات مقدس را از
همایون باشش فرد دفتر جهانبانی و دستور العمل پرستان شوکت و کشورستانی
و به برکات عنایات داور ازلی و سیامی شبابی سحابدان مجهود [illegible] که
ضابطه امور جهانبانی و سررشته قبض و بسط مهام عالمیان را باعث نظام
و علت انتظام سلسله اسباب سلطنت نام نامی ما جمع و آماده و دولت [illegible]
برای ذات کامل الصفات اقدس از عدد و تعداد و حیطه حساب
زیاده کرده دیده مانیز در ازای این عطیه والا بر ذمت همت خسروی لازم
فرموده ایم که هر یک از بندگان ارادت قلم و غلامان عقیدت شیم که به عزت
زندگی را علی الاتصال به اتصال [illegible] جمع نموده جمع حیات را دراه

چاکری این دودمان و غلامی خسروانه خامه از روی راستی سر خط بندگی این آستان گرفته
کیفیت اخلاص را در صحیفه سینه ثبت و درج نموده باشند نظر به احوال الشان را بجایزه الطاف فرموده
از حسابات شاهی و روزنامچه حسن پرستشان را به تصحیح قبول و الطاف بی اندازه پادشاهانه سالم
مصداق انتقال احوال نیکو مآل سرکار محمد باقر بیک

از آنجا که ناظم کارخانه قضا و قدر و ناظر دفتر این هفت منظر رتق و فتق امور جهانبانی و ضبط
و ربط مهام کشورگیری و گیتی ستانی را برای جهان آرای نواب همایون ما واگذاشته
و نظام کارخانه عالم امکان و رونق افزای معمورات معموره دین و دولت ابد اقتران را
بذات کامل الصفات اقدس حواله داشته مسند فیروز بخت سلطنت و دارائی ایران را
بجلوس میمنت مأنوس اشرف ارجمند و دیهیم فرماندهی و فرمانروائی عرصه جهان را
از تارک مبارک اقدس سربلندی کرامت کرده و از فیض بهار پیرای مراحم بدیع
شاهی آثار طراوت و خرمی در حدایق قلوب عالمیان پدیدار و از چشمه سار عواطف ازحد افزون
نخل امل آبی تازه و بروی کار آورده مانیز شکرانه این موهبت سپاس گذاری این عطیه کبری
بر ذمت همت فلک فرسا لازم فرموده ایم که هر یک از بندگان عقیدت کیش جهان
خلافت نشان و غلامان خاص خاندان ولایت بنیان که با [illegible] نیکو بنده [illegible]

واثار حسن خدمتگزاری و اخلاص خود را نسبت با این آستان سدره اساس مانند بارقهٔ بدر منیر
و شعشعهٔ مهر عالمگیر پرتو لمعان نموده مصداق صدق اشفاق وجود بوده باشد ناظره والی رتبها
ناظره از آن وجه بسرخ روی درگاه جناب رب العالمین و سربلند آل طه و یس باشند
ایشان را منظور و رتبه و مکانا تا علیا رفعت گزین مدارج علیای قرب سلطانی و مورد
عنایات بیش از پیش خاقانی فرمائیم چون مصداق این مقال کمال محمد علیخان ملقب به ...
خادم آستانهٔ مقدسهٔ منوره مدتیست که مدتی از صهبای فرح بخش ایالت والای استراباد
جرعه نوش و چندی با شاهد دلارای منصب ارجمند یوزباشی گری هم آغوش بوده
از آوان صبح جلال یوم مبادا که آغاز طلوع نیر جهانبانی و بدو ظهور سلطنت و کشورستانی
ماست در مراسم بندگی و عقیدت قدمی درست و از نثار بادهٔ خوشگوار غلامی این آستان تهی
ترست بوده لهذا از ابتدای فلان مومی الیه را که منظور نظر الطاف خاص و بارقهٔ نظر ...
قرب و اختصاص نمود و به ترتیب منصب جلیل القدر نظارت بیوتات کارخانهٔ شریفه سرافراز
فرموده ایم که مانند مردمک بصر از روی امعان نظر شغل نظارت اقدام نموده ...
معاف بدارد

چون منظور نظر کیمیا اثر اقدس و مکنون خاطر خورشید مظاهر مقدس آنست که هر یک

هر یک از بندگان آستان امامت نشان و غلامزادگان درگاه عظمت نشان که در ...
شاهد مساحت اخلاص ایشان در پیشگاه فروغ ثبات ... از چهره گشوده چشمان ...
دلارای حسن منشیان ... حسن و طریق حسن در منظر نظر اقدس جلوهٔ استحسان نموده
مصداق آیه الذین یعملون الصالحات اولئک لهم اجر حسنا در این دربار فلک مثال از کرم ...
حسن کمال شایسته و ارتفاع و نوال بیشمار شایان ... از ... حضرت شاهی و بندگان ...
پادشاهی و عنایات ظل اللهی سرافراز و مباهی مصداق ... آل میرزا ...
وزیر گیلان است که از سعادت اندوزان ... و از ... این ... حضرت ...
... در موقف اولیا وزارت ... سرافراز فرموده ایم ملقب ...
الحضرة العلیة العالیه مخصوص قرب ... درگاه و بزرگان این آستان ...
... لقب ... علاوه القاب او در ارقام ... احکام و حکام ... نظام
... شهنشاه ... کشور ...
سلطان ... مالک ... بهادر ... ماه فلک
... ماموریت ... جناب ... علم ... لوای ...
... لوای ... آسمان افراخته ... سلطانی ... اقلیم

انداخته ما نیز شکرانه این موهبت عظمی و عطیه کبری از رفعت همت اکسیر خاصیت
لازم فرموده ایم که هر یک از دلاوران صف شکن و دلیران خصم افکن که
در معارک شجاعت آتش [illegible] سرافرازی [illegible] سربلند و گردن فرازند [illegible]
مقدمة الجیش همیشه [illegible] لازم [illegible] لهذا از ابتدای [illegible] فلان محمد علی خان
چنین از روز [illegible]

و معمار معموره این بلند ایوان قبه چرخ مقرنس بالای [illegible]
و طاق [illegible] افراشته [illegible] آئینه خانه
سپهر زجاجی را [illegible] و تماثیل [illegible] آراسته و [illegible] عمارت [illegible]
افلاک [illegible] ذات [illegible] پیراسته و بهار آرای [illegible] گلهای [illegible]
عناصر [illegible] رنگ آمیزی [illegible] حکمتش [illegible] ارض [illegible]
[illegible] زمین و [illegible] سما [illegible] و آحادش [illegible] چرخ برین [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
رفیع [illegible]
همت شاهی لازم فرموده ایم که هر یک از [illegible]

[illegible]

مانند سرو آزاد و ثابت قدم و در جوهر ذاتی بخلاف چنار [illegible]
سرسبز و سربلند و از افتادگی [illegible] از آنجا که [illegible]
حال [illegible] مرزا محمد مهدی متخلص بکوکب [illegible] که [illegible]
[illegible] عمارت [illegible]
فلان [illegible] عمارات [illegible]
[illegible] ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد [illegible] مشارالیه مفوض و مرجوع [illegible]
[illegible] عمارت [illegible] شرف [illegible] حسب اهتمام [illegible]
کیوان مقام [illegible] معماران [illegible] فرمان [illegible]
و نقاشان [illegible]
[illegible] عمارات [illegible]
چون همت [illegible]
[illegible]
[illegible]
شکرانه این عارفه عظمی [illegible] همت علیا لازم فرموده ایم که [illegible]

و شایسته قلاع رفعت نشین کوشیده بعضی فرموده‌ایم که خواجه بعد از این از آن ... [illegible]

و هر لستان فتحها با آن حسن سعی رشک گلزار ارم گردد از آنجا که همواره

منوط همت و تعیین همت که از فرط اخلاص بشرح آن صدر و کلام هم علو ... [illegible]

هر بلندی همواره مآثر بیش کمال نجوای کریمه والذین اوتوا العلم درجات برکفا

و آداب جلالت مرتبت و ثبات آفاق و شایسته ابتدای ما پس ... [illegible]

و مصداق اقبال حال نیکو آثار اولیه تربیت ... همه ارادت ... [illegible]

چنین مقرر ... از منقبات جلالت ... [illegible]

خداوند با قلعه ذات البروج فلک قرین در ساحت انتظام منتج ... [illegible]

ابوده کم از ما و ستم کم از اقبال ... از تربت ... جان ... [illegible]

این دولت ... حقیقت ... این عطیه عظمی بر همت علیا لازم

فرموده‌ایم و ... [illegible] که ... [illegible]

و جوهر ... شعور ... احوال ایشان نمایان ... [illegible]

فرمائیم از آنجا که مصداق اقبال حال نیکو آثار ... شوکت پناه حشمت دستگاه

... الشوکت والاقبال ... [illegible]

[illegible]

بنابراین ... [illegible] از ملک ... [illegible]

برآمده از ابتدای ... ولایت ... [illegible]

و مبلغ ... [illegible] در وجه او برقرار فرمودیم

چنین ... الطاف خداوند لطیف ... [illegible] از ... [illegible]

ارم و سواحل بحر ... این شوکت عظمی ... [illegible]

... این موهبت عظمی بر ذمت همت علیا لازم فرموده‌ایم که هر یک ... [illegible]

... [illegible]

از معاملات ملکی تجربه اندوز گردیده باشند مراتب ... و مناصب ...

سرافراز فرمائیم تا بتوسیله آن بانتظام مهام ... [illegible]

... از آنجا که مصداق اقبال حال نیکو آثار ... شوکت پناه حشمت دستگاه

... [illegible]

... [illegible] در ... [illegible]

... در وجه او مقرر فرمودیم

... شوکت پناه حشمت و جلالت دستگاه ... [illegible]

و حشمة و السعادة و الاقبال پیر محمد خان بیگلربیگی دار السلطنه هرات بمجلای
توجهات ظل اقدس غوطه ... و درجه اختصاص یافته بداند که چون ...
و زمان فرخنده مقارن وصول خسرو انجم بنقطه حمل و هنگام بزم آرائی اصحاب ...
و هر یک از پروردگان قوه نامیه بپیرایه الوان از نهانخانه کمون ...
بعرصه ظهور می آیند و هر یک از جوانان و اشجار در ساحت گلزار ... بهار ...
شجره طوبی وادی آرا ... ازقبا چمانه صنع الهی گوه ... خلعت ... خار ارو ...
و دشت از جوش ارکس ... پیغمبر ... اندام آمال هر یک از ... قبضه کاران
بهار الطاف ... در بزم ارم نظم و الا ... بکمقیم مرا ... و قامت
احوال ایشان ... تکمیع تشریف گرانمایه و انچنانکه ... در آنجا سروازاده
و قامت اخلاص ... ملباس ... یکرنگ ... در جلسه و جای داده است ...
نجومی از کفی اقدس ... محروم از ... بفضل ... مقال ... هنگام جوهر ... تابان
و ... فیض ... نزدیک محروم ... یک ... خلعت ... خلعت ... ملبوس ...
بجهت آنجا ارسال فرمودیم که در روز نوروز فیروز ... از ... پیرایه ... و کامرانی
ساخته مهیا باشد که در ازای این عنایت خاص که درباره آنجاه روز افزون ...

از رسم جان سپار

از رسم جان سپاری چشم پوشیده از روی امید داری در نظم و نسق مملکت کوشد
چون از روزی بروز کهور آفرینش که
بمقوای ... مقالید السموات و الارض کلید قبض و بسط امور جمهور در کف قدرت ...
ابواب ... بر هر جهت بروی ... باکشاده و از ...
خازن گنجینه ... که بدلول و عنده مفاتح الغیب ... کاردانی
در ... مفاتح ... روی زمین ... کشایی ما داده ...
همت ... فرموده ایم که هر یک از ... عقیدت ... که گوهر گرانبهای
اخلاص را در صندوق ... ولولوء لالای ... را ...
و بهار ... ساخته ... خاص ممتاز و ... لطف ...
فرمائیم از آنجا که ... صورت حال میرزا ... خزانه عامره ...
همیشه ... اخلاص ... از ...
بکیسه ... او ... که از روی امید واری ...
قیام نموده نقش ... بر نقد ... تازه ...
از روزی که از جامه خانه لطف ... بالای

الا هو ۲

کهار

بخت بلند و قامت فیروزمند ما الطراز زیبای و آرائی و لباس دیبای سلطنت و فرمانروائی
مطرز گشته و فرگلاه سروری و گوشه دیهیم تاجداری ما رونق اکلیلی و فرقدان بلا برتارک
ترک فلک شکسته بر ذمت همت والا لازم فرموده ایم که هریک از چاکران
عقیدتمند که شخص اخلاص شان از دست شبانروزی جامه شب اندروزی در برگه
و در لباس یکرنگی حله بوقلمون صد رنگ خدمت بجلوه شهود آورده باشند ایشان را
بعنایات شاهانه سرافراز و برکشیم اوشان را پیرایه بیش خلعت حیثیت آیت
فرمائیم بنابرین علیه شمه از مراسم خدیو شاهی حال صاحبی قچاقچی خانه گردیده از تیراک
فلان فلان مبلغ بر موجب او افزودیم
چنین از روزی که بیمن کرم علی اعلی و عون عنایت داور همتا نگین سلطنت و حکمرانی
بدست طالع فیروز و خاتم سلیمانی با نگشت بخت جهان افروز انقلاب تا اینجا در آمده بذمت
همت والا لازم فرموده ایم که هریک از بزرگان قدیم که مهر مهر آثار اخلاص سلا آویزه
گوش جان و بندگی این دولت ابد بنیان نقش ضمیر عقیدت توامان کرده باشند ایشان را
بعطایای خاص سربلند و از عنایات شاهانه بهره مند سازیم لهذا از ابتدای
یونت ئیل که مطابق گنده و زلوی قشار را برتبه جهرداری سرافراز فرمودیم

بمهر مبارک رسید

بمهر مبارک رسید حرر فی اعتماد الدوله بلوازم امر و قیام نماید
مولانا محمد زکی بداند که مکتوبی که بانضمام عرضه دعا اهدا باقدس دستمت و وصول یافته
تیمنا باروی نصرت و بتیمن اکلیلی دولت گردید درین اوان فیروزی نشان که بتوفیق
ایزد منان تسخیرات وجهه همت والا بود و ذوالفقار را برای اعلاء لوای شریعه
و نقود الغریق تشتت بکلی حیثیت از حس غلجه و افاغنه استدعا نموده
سیس بر مصداق استحوذ علیهم الشیطان فانسیهم ذکر الله ضرب دست غازیان
فراموش و از قندهار را از سرکاب جنود چوش که مقدار هنگ گرگ سلا
نفس احل آیه بریت یا دو ... مد لول ذوالفقار را که شاید بسیاری تکیه بگیرد از دم تیغ
فولاد پیکر همو طالع غازیان که جوهر فیها بأس شدید و منافع للناس از ابتدای
و ظهورش در عالم و هم چاک افکن قلوب اعادی جا بدر برده با خاک
سلا برسید و با شاخص کنز رقاب ... از آنجا که همیشه تا بند حضرت
داور مقدمه لشکر موکب قیامت اثر و فتح و ظفر طلیعه لشکر ضیغم شکار
خطفور و مضمون کریمه وانتم الاعلون ... سپاه غیر سلا پیشرو جیوش
اقبال و سرکوش انتم الاعلون والله معکم ولن یترکم اعمالکم با ...

مهتمان الدین سامعه افروز خاطر حقیقت سگال بوده آمدن آن گرشسب پیلوا
دلیلی لشکر کاروان دژ و بدام آگه را صید دلیران شیر شکار رهبرانی وقعه جنابت
سپاه با افواج قاهر و ظفر مناقب کتائب آنحضرت و سیف قهر هم الصیر بها الزهرا
کتائب توکلی بخدای جزو کلی که باذن سلطان اقلیم ولایت وارضا تعالی
علیه آلاف التحیة والثنا کوس قیامت غریو رزم سازی بلند آوازه ولوای کشور
کشای فلک فرسا ساخته از ارض اقدس حرکت فرمودند اما چنین
لشکرکشی و جنگ جویانه خواهی این امری در غیبت صرشمع جهان افروز دین مصطفوی
هواداری مشکوٰة حمایت آن دمی از صرصر فتن مصون و کافه خلایق که ابهین
جناب خالقند از تطاول قهرمان قهر عادی مامون بعد کار رعایا کمال رواج و نشو ملت
حقه در عهد کثیر رواج یابد برفراز یگان عسکر علم که سالکان مسالک سلامت
وطلبه رضای سبحانه از لادن لازم است که چنانچه لشکریان به بذل جان و ارباب
مکنت بصرف مال در سلاد دین متین ذخیره لاجرم سعادات همیشه نزد ایشان [illegible]
بقدر قدرت و قوان دست [illegible] سلیم و همراه کردن فوج جیره دست دعا
که لشکر خصم افکن سپاه دشمن شکن بهتر از حصن همیشه اهداد و یاری غازیان

لازم بیعه غازیان

الدین بوند نمایند و فی الواقع حقیقت وشن الالباب فتوح بعد از تفضلات
خداوندی بدستیاری دعای الفقرا متیسر و برکات انفاس میمنت اساس الفرقه
حق شناس اسباب نصرت و ظفر در هنگام حصول جلوه گر بوده است عبادالله
الفقرای آب در ایام و لیالی متبرکه تمامی فضلای دانشیان و صلحا و درویشان
که در هر که جهاد نفس سرور بر اندر بع و در انجمن عبادت توسط صلاح زره
جوشن دعا بشان حرز دل اقسر ضیا و جنة وقایه سهام بلا به مسلک و سهم [illegible]
در ظلمت شب از سر رقیبه چرخ زبرین گذشته به هدف مراد کارگر می آید
با شاره حرز العوصیا دکروه اعوانیا آب صرعه و تقا بوس قدرت
زورق اجلال کشتی شکستگان بلطمات حادثات بلا از گرداب [illegible]
رزدم سیف آبدار سیف مسلول خصم بلا خیز مسلول از بشاید و بالاعتصام
همت شان ایام حیات عدوی عدیله کیش اختتام یابد در جوامع [illegible]
وصباح و مسا و شب و روز با دعیه اجابت مناط جویند و قدح دهان [illegible]
دعا [illegible] ساخته بختم سور و آیات [illegible] فرقانیه مصباح متهجدان صوامع الملکوت
و مفتاح کنز ارش ملکوت [illegible] استفتاح بویند شاه [illegible]

بزور بازوی تایید الهی و قوت بخت دعا از طاق حسنی برانداز ندو خاک مرضه
ابرار از باب سپهر آتشبار هواخواهان از لوث وجود اعدا ابوالفتح

یکی پس از دیگر السلطنت العظام میرزا محمد رضای متولی

وکلا و امرا و اعیان و اهالی مشهد مقدس معلی انکه توفیقات الهی موفق و موجب
خاطر عالی مستوفی بوده میرسند که در خدمت که فرمانروائی ایران براث
فلان کامیاب ملازمان سلسله اختصاص داشت هر روزه امری حادث مصلحت
سپهر کارگذاران این دولت حادثه باعث شمولیت هر گروه خلافت راحت
درخواست مشید و از میزان عدالت جویاگران رحمت می کشیدند صغیر و کبیر
از خمار اقبال شان بیکی از دست حسرت بر سر می زد و برنا و پیر از خوان احسان
بجای نوالهم حکم میخوردند لهذا امصار ملک الایام نداولها بین الناس مصلحت
وکنکاش عقلای قزلباش و در پای این فرزند حق ملازمش خلع خلعت سلطنت
از قامت اقبال نواب سابق الذکر گشته امر سلطنت و پادشاهی بمشورت فرماندهی
و شهنشاهی بلاد عراق و فارس و آذربایجان بدستور یکه نواب سابق القاب
بود بحضرت مهر فروغ مهد سکندر رتبت آسمان تخت مظهر فحوای و آتیناه الحکم صبیا

و مظهر کرمه و رضنا مکانا علیا مالک وقت بالوارث السلطان بن السلطان
شاه عباس ثالث خلد الله ملکه و صانه عن الحوادث قرار یافته زر و سکه و منابر
و وجیاد نایر باسم سامی و نام نامی آن قرة باصره کشورستانی و غرة ناصیه جهانبانی
آرایش پذیرفت و ارض اقدس بجهة کمک توقف نواب سابق القاب
معین گشته فلان و فلان در خدمت حضرتش مامور علیا مضمون رقم مطاع را
در مجمع عام گوشزد نموده روز دیگر ترک و تاجیک ساخته فتح و شریف الاذین
منتشر و باطاف الهی مظهر سازند و در عهده شناسند

انکه میرزا محمد رضای رضوی القاب بعنایات بی اندازه موفق و بعواطف بیکران مستوثق
گشته بداند که در این وقت بعنایات الهی سطوات مجاهدین ایران که غالب قلوب
لیشان و از نام تو بهای آتشفشان همتهای معرکه قرین کالبد براندیشان گشته
سیف غازیان مسلول و عمود مغفر کوب فوق سپاه بعضی از دنباله لشکر ظفر
اثر که از برای محرون زمان کاهی ناخوش علاج و طبیب محتاج و وسیله علاج
هر جزو التهاب مادی دلیران جز بکرفتن خصم فرومی نشیند و استعمال کشته کام
جز بچون آشامی تشکین نمی پذیرد اما چون نوظاهر بنیان عالم صورت

داعیه اولیا دولت

جهان غرض خصوص طلب از اسباب حفظ صحت و ازاله مرض است و قطع نظر از تغییر
نحو طلب مطلب آن کارگزار به برکت انفاس بابرکت آن آستان التجا به نحو شفا و نجات نمود
که از توجهات آن کارفرمای آثار انجام یابد در علاج علیلان عالم امکان حکم
و ماده الجواد خلاصه دستاویز الوصول رقم اشرف مساوی فلان مبلغ از
آستانه معدلت برای تدارک ادویه تسلیم بکنند از اطبای آن کارگزار نموده
روانه اردوی معلی نماید که تلافی طلبات انتقال نماید

لکه نامه والی بصره بر زر عواطف بیکران و توجهات خاطر عیان عالم
یافته بداند که از انجا خلع و تفویض امر سلطنت و جهانبانی مصداق تؤتی الملک من تشاء
و تنزع الملک ممن تشاء به حکمت ازلی حضرت شاه لم یزل مربوط است
به مقتضای و تلک الایام نداولها بین الناس مصلحت نیز کارگزاران تقدیر
اورنگ جهانبانی و سریر سلطنت و حکمرانی به ذات اقدس اعلیحضرت خجسته عهد
فیروز بخت مظهر آثار و آئینه احکام مظهر آیات
آنکه شخص مقدس در کوکب جهان
مانند مهر انور گرم جهانداری و مملکت پروری انتظام ملک و ملت

دکتور دین دولت ابد قرار شاه عباس ثالث صفوی بهادر عز الحوادث
از آسیب پذیرفته روشن صفا بر روی تا نام نامی و رسم سامی آن قره باصره
شهریاری و غره ناصیه جهانداری زینت گرفته خلاع فاخره آفتاب مثال او سایر
سرکردگان حضور عظمت نشان شفقت فرمودیم حکم همایون از ارسال شرف علیا بیکه حکم
و خلاع خورشید مثال موزون با آیین تمام به استقبال شتافته و خلعت برانیه
اعتبار رقم اشرف که افتخار رسیده موافق ضابطه و دستور معلی
از آستانه خلاع سرکردگان باشان تسلیم نموده و از ازای این عطیه
شکر ایزدی تقدیم نموده نامی در دار الضرب تبریز نقش حسین طلا و نقره
و فقایع شاهانه طنطنه آوازه و خاطر خاص و عام از این تحفه دلپذیر
گردیده سکه و الدرا با طراف ممالک آذربایجان بنام محمد حسن مدرس
لکه ملا محمد محسن مدرس از رجب از قصبات توجهات
خاطر امیدواری نموده بداند که عرضیه آن شفقت
اخلاص و تخلیص مطول حسن عقاید او نموده
برهمه کانه وسیله بر نهج درباره او

مضر داشتیم اما اسبه‌های حق التدریس کجا بهر است زیرا که وظیفه ایشان دو کار
و نیکو سیاستی و ذخیره دنیا و زاد معاد ایشان مختصر و جامع عقبی است و در زمثال
آن فضایل ما آب معارف حقایق و دلائل دقایق [illegible] نپذیرد آنست که اصحاب الجنة
در حجره مدرسه افادت متنزه اند و [illegible] قیام و از حدایق الحقایق و ریاض الاذکار
عوارف ترویج محافل قلوب [illegible] ضمایر خاص و عام نمود و در ازدیاد اشعار علوم
طالب طعام دنیویه نیست تا مقام من اسلم وجهه لله فهو محسن [illegible] بصورت طلاق و رسم
متبری طلاق در شرع باشد **نگاه محمد حسین خان در باب [illegible]**
نگاه محمد حسین خان با اتفاق [illegible] اکثر [illegible] در باب [illegible] روانه [illegible]
[illegible] الطایفه از [illegible] برای اصلاح [illegible] مولد و [illegible] خان [illegible]
بود اگر چه [illegible] دعوی [illegible] ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة
وجادلهم بالتی هی احسن آن طایفه را [illegible] ارشاد و ترغیب بقبول متابعت و انقیاد
لیکن [illegible] برای اتمام حجت روانه هرات [illegible]
سفارشات [illegible] مضمون [illegible] معلوم شد که
ما ینفعکم نصحی ان اردت ان انصح لکم [illegible]

لزم [illegible] سفن [illegible] بان طرف در مقام [illegible] و نیا نگاه در [illegible]
موافقت و اختصاص [illegible] بالله انهم لمنکم وما هم منکم ولکنهم قوم یفرقون و از [illegible]
انکار [illegible] و از [illegible] حال ایشان صورت نفاق و [illegible] و نفاق ظاهر
والله یشهد [illegible] لاکثرهم من عهد [illegible] علیهم [illegible] لا یؤمنون [illegible]
[illegible] از ناصیه حال [illegible] پیدا است [illegible] الا [illegible]
و [illegible] نطایفه [illegible] در [illegible] مقال [illegible] البیت [illegible]
دیده [illegible] که [illegible] مثل العنکبوت اتخذت بیتا [illegible] قلعه
ما من [illegible] را [illegible] و [illegible] بالا [illegible] القوم سوءا فلا مرد له [illegible]
[illegible] اختصاص [illegible] رفع درجات من نشاء [illegible] کلکم راع وکلکم مسئول عن
رعیته [illegible] که [illegible] حال و [illegible] خلایق [illegible] و [illegible]
[illegible] طلبان [illegible] و فتنه انگیز [illegible] و یهلک الحرث والنسل والله
لا یحب الفساد [illegible] از [illegible] ان جنحوا للسلم فاجنح لها
[illegible] فان لم یعتزلوکم ویلقوا الیکم السلم ویکفوا ایدیهم
فخذوهم واقتلوهم حیث ثقفتموهم [illegible] از [illegible] طایفه [illegible]

ینقضون عهد الله من بعد میثاقه و یقطعون ما امر الله به ان یوصل و یفسدون فی الارض بجز [illegible]

منظور نگردد و از کشیدن سیاست شمشیر تیز بر روی این جماعت بغیر از تسدید دلالت ناچار چاره

خود نیست لیکن ایشان نخواهند بعض حرف رفع این امر شگرف که باز زعادة عادة

قدیم نمایند یقولون بالسنتهم ما لیس فی قلوبهم هر چند که معلوم است اطوار آن گروه غدار [illegible]

طبع آن حیرانت شعار است و لقد نعلم انه یحزنک الذی یقولون انا [illegible] و لا تحزن علیهم

و لا تک فی ضیق مما یمکرون [illegible] که ارشاد و انقیاد [illegible]

آن کار [illegible] لطائفه عاید خواهد شد در ان صورت [illegible] و ارشاد [illegible]

منافی رضای جناب باری و هم مخالف شیوه حق گزینی و صداقت شعاری خواهد دانست

در حول و قوه الهی قطع کار ان طائفه حواله بدم شمشیر و طیور [illegible] ایشان [illegible]

تیغ خونریز [illegible] و سایر امور رجیع [illegible] فرستاده کان [illegible] حضور [illegible]

جواب عریضه [illegible] که [illegible] از جواب رقعات الطاف [illegible]

[illegible] اقتباس انوار امید [illegible] که عریضه [illegible] فضیلت پناه که [illegible]

عقیدت و تخصیص [illegible] بیان معانی [illegible] حقایق [illegible]

خاص [illegible] و وسیله [illegible]

[illegible]

برنج ملالی گردد [illegible] درباره [illegible] داشتیم [illegible]

حق آنست [illegible] گنجایش نداشت زیرا که وظیفه ایشان دعاست و از [illegible]

آن [illegible] ارشاد و نکته [illegible] امید [illegible]

مدرسه [illegible] جلیل دماغ سوخته و [illegible] خلوص عقیدت مصباح [illegible]

از [illegible] الحقائق معارف [illegible] از ریاض [illegible]

افضال نموده [illegible] علوم [illegible] من [illegible]

و [illegible] محسن [illegible] و باطن [illegible] داشته [illegible]

[illegible] مطالعه جامع [illegible] شرح [illegible]

[illegible] کتاب [illegible]

[illegible] امیر خان [illegible] در [illegible]

بعرض رسید که انوار رسالت پناه در قلعه [illegible] عمارات [illegible] و قهوه خانه

و [illegible] و املاک و مستغلات [illegible] که [illegible]

در عمارت [illegible] در [illegible] داریم [illegible] خانه [illegible]

رحمت [illegible] انوار رسالت پناه که [illegible] این [illegible]

دور از هیچ قسم حقی و نفع آب و گل اند بار نیست صحیح جهت رسیدگی تصرف و خاک آنجا زمین فرو برده

در سیم جهت سد از روی کشش که از اینکه ابقای خدمت نخست میکنند او در راحت و ملک از [illegible]

حکم خود حکایة الخطب ولی او که مرقوش حقی همه و آنست اگر متصور این بار روی سیر غرب و شرق

قاآن برد دار نوبت هی در آنجا ز در تحفه شود و دو الله کوهان او خود صدا عقاب شمشیر خواهد

در خدمت بغیر از اینکه مشغول خود سازی لحظه گاهی بر سیم نقش نقش مینمود دیگر چه کار که

همچنانکه ناخوش خیابین گله‌بان سردار قصرها رو جلو هیچ هرات عرق [illegible]

انبوه جمعی از او گشته و در این شهر اقتدار شهراره [illegible] از چماق [illegible] بر [illegible] ها از وظایف کعبه [illegible]

مقرر فرموده‌ام که گله‌بان مشار الیها تا زیارت [illegible] و حکام و اطلاع که از [illegible] وزارت پناه

در دار السلطنه هرات و قلایع تحصیل کرده تحفه دلیلان ضبط و خانه که برای سکنای

او کفاف باشد متصرف او شود [illegible] که بهمان خانه مختصر و سامان مختصر کفایت کرده

بساط بزرگی در چیره و بجسته وار و اوقاتی را که صرف اصلاح و تحصیل عقار [illegible]

صرف خدمت این دولت نماید که بحول و قوه یزدانی امیدوارم که شور این دولت [illegible]

تان جهانگشا این پادشاه [illegible] احتیاجی بجز بردن ملک فرستادن نداشته

وزیر معظم خواهد گار و وعدهٔ میرزا محمد حسن [illegible] [illegible]

[illegible]

مروج بنای آفتاب ضیا [illegible] ممالک ایران مبدا [illegible] که در حاشیه و اطراف [illegible] به جمیع [illegible]

مملکت شان ما نحو [illegible] شکن ما بین خطا و چین [illegible] گرفته و آفتاب طلع الطلاع [illegible]

رخسار رفشان نه سپهر اتفاق شده و گردون بحرکات چرخ [illegible] آورد الحمد [illegible]

صفحهٔ عارض نو خطان ارمن رنگ اسلام پذیرفته بود از زمین و سعادت [illegible]

کواکب با از فروغ عبارتش غمزه را چشم روشنی گشته و از طراز [illegible]

[illegible] صبح [illegible] که عارض [illegible] جعفر [illegible]

[illegible] الثقات [illegible] که [illegible]

[illegible]

عدد [illegible] که از [illegible] شوکت دارا

[illegible] سلطان البرین و خاقان البحرین [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] و احسان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و بوجود این لطیفه در دار الخلافه عقد لآلی انجم و ذره پرور رعایای آفتاب آفاق تاب
مرحمت خسروانه در بارهٔ این چون مهر انور یکسان که از کوه و از دریچه اصفهانه که [illegible]
هر روز هر دم اخلاص منزل در فضای سینه از فرط نشاط رقاص گشته عقرب [illegible]
آن مانند مار بر خود پیچیده و دهان جهت پایان از زمین [illegible] نگارد در این
[illegible] و در این هنگام [illegible] فرق [illegible] و آزار [illegible]
چنانکه قره فلک [illegible] رکاب [illegible] و در روزی [illegible] زن
و ساعات [illegible] زمان [illegible] مربوط و [illegible] گلید
و این جهان [illegible] در این [illegible]
ظهر [illegible] و خلیفه اسلام پناه بوده تمام عادات [illegible] قیام و قیام [illegible]
پیوسته باد و موجب [illegible] لازم الاذعان [illegible] مصطفی قلیخان [illegible] گفت
و مهد [illegible] الفت [illegible] در دار السلطنه [illegible]
ابد [illegible] و کامیابان [illegible] سلطانی [illegible]
[illegible] و تکبیر [illegible]
[illegible] القصه

القصه چون ماه [illegible] خان [illegible] که [illegible] عرض [illegible]
[illegible] و از [illegible] آسمان [illegible]
افکنده [illegible] قلم [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] آن [illegible]
تمام و [illegible] گشت و [illegible]
چه [illegible] و [illegible]
و بسط جهان [illegible] زیرا که [illegible]
و ما [illegible] الا من [illegible]
[illegible] آنانکه [illegible]
سینه [illegible] کلمات [illegible] تن [illegible]
[illegible] قلم [illegible] خامه [illegible]
[illegible] حروف [illegible]
[illegible] و نام [illegible]
[illegible] خجالت و [illegible]

حمایت الهی رحیمات سالح مشار الیه چنانکه از ظهور آن شمس است که سپهر زرین لوای مهر
بعد از آنکه از صولت قهر با تیغ کشیده روی بهزیمت میگذارد از رنگ زردی
بر زمین فرو میرود و هر دم قدم و پای جهان گشای از زمرد نقطه نصف النهار
موقوف میسازد و از فرط شرمساری آفتاب عمر خود را قریب زوال می بیند
هر چند که بنا بر معانی مذکوره عبارت بر مشار الیه بلا رد می آید که چو از زمین [illegible]
و می توان گفت و چراغ شمع آسمان این همه بر افروختن [illegible] از خود روا ساخته
و از تیغ تیز رو بر تافته و لیکن سخن در آنست که با وصف [illegible] مکرر از جناب
دربار حضرت [illegible] ممنوع و از روح [illegible] خاطر الهام مآثر خطاب یا ابراهیم
اعرض عن هذا و [illegible] شده بود باز خلاف [illegible] و صدر [illegible] چند و
فضول گشته باب [illegible] دلیل عقل طریق مصلحت [illegible] راه رضای خاطر ما
بر وفق ارشاد [illegible] در این صورت [illegible] منهج اجری الامر [illegible] مدلول
و به [illegible] نگشته طمع [illegible] سرافراز و روشناس [illegible]
[illegible] حال چون [illegible] در مقام شفاعت و التماس در آمده حسب المسئول [illegible]
[illegible] قلم [illegible] و جان [illegible] سابقه [illegible]

انکه کلاه غرور را بالای جهان
ممالک عراق توفیقات تیغ الله موفق و توجهات خاطر خاص [illegible]
بدرسد که از آنجا که [illegible] تیغ فلک [illegible] هلال [illegible]
در فتح شهرها [illegible] و موکب سعادت قرین [illegible] نصرت و ظفر پیش رو
[illegible] اقبال [illegible] سرکشی [illegible]
قلاع و بلاد و دیگر [illegible] در این اوان [illegible] عواطف [illegible]
[illegible] هرات [illegible] که از دم شمشیر غازیان [illegible] در آن [illegible]
[illegible] فرقه [illegible] فراری و مصداق [illegible]
هرات [illegible] متواری بودند [illegible] و قذف فی قلوبهم الرعب [illegible]
[illegible] ارکان صبر و قرار [illegible]
[illegible] آمده [illegible]
و مدلول [illegible] العفو عند القدرة [illegible]
دادیم [illegible]
هلاکت [illegible]

الا خور و شهریار فرستادیم الحمد لله متعالیه تا ثیر ابروی فتح قلعه مذبور کار
اهل قلعه مزبور با طوایف تلخه و قندهار که با تفاق نفاق ورزیده بودند
مطیع و منقاد گشته طوق اطاعت و چاکری قلاده خدمت و فرمان برداری بگردن
گرفتند و در خلال این احوال که در انجام مهام هرات فرخنده جای مصروف بود
حدود خراسان را تنبیه کاملی فرموده بودیم نوشته نگاه محمد رضا خان عبدالله وکیل
مشعر بر اینکه فیما بین او و دولت عثمانی چنین قرار یافته که ممالک واقعه در زمان نهضت
رهوار رس بدی و خطوط فراز لباس تعلق داشته بین و اتفاق همه جا
حکم نقش بر آب و موج سراب دارد زیرا که مقصود اصلی استخلاص ممالک ایران
که مطلق بر آن نپرداخته اند و آن امر اسلام در ضمن صلح مندرج و مذکور
نساخته اند وجه مثال جانبگان که تا بند کردگار رتبه برتری وقت شد در باقلیم
برای همین بسبب مقتضای کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته باری ضعیفان نموده
رحجانهین بلا از سر مسلمین رفع و ماده فساد را از خلاج ممالک دفع نکنیم
نه اینکه قشر غفلت می زده تابع بلای دشمن و صیاحوا خاطر خصم بلند شکن
باشیم بحول الله و قوته امروز روز اعادی خیره و کند اقبال خسروی ضعف پذیران

[illegible]

قوی و غلبه از دین مرتضوی در صورت ارازل افغان که فرصت که اذا
جاء الخوف رأیتهم ینظرون الیک تدور اعینهم کالذی یغشی علیه من الموت
فاذا ذهب الخوف سلقوکم بالسنة حداد اشحة علی الخیر مصداق حال ایشان است
تحمل این امر که از رحمت دور و منافی طبع غیور است نتوانسته بالله گو فعال رضیانکی
جناب سبحانی و منافی مصلحت دولت ابد مدت خاقانی است لهذا [illegible]
نفرموده عزم عزیمت شوق طواف روضه ملایک مطاف حضرت امیر مؤمنان و مولای
متقیان غالب کل غالب علی ابن ابی طالب علیه السلام گریبان گیر ما بر توفیق استخلاص
اسرای مسلمانان بعهده ما رسیده می باشد ان شاء الله تعالی بعد از حصول مطالب
جو و جبر که تا امیر لار بی زحمت سلطان و ولایت [illegible] حق بنی [illegible]
علیه التحیة و الثنا مرخص گشته با جوش بر خاشجوی قوی جنگ و عساکر فرو ز جنگ
بدین تا می فرهنگ کوچ بر کوچ عازم کعبه مقصود خواهیم شد تا با یکدیگر [illegible]
و لا تقولن لشیء انی فاعل ذلک غدا الا ان یشاء الله تعالی حافظا لکرد و رفع [illegible]
فانا ان البرق [illegible] رحمت شحنه [illegible] النجف و هر کس که درین امر دینی [illegible]
از جوزه اسلام خارج و سلک خوارج بوده و از کوت [illegible] خارج [illegible]

زرسعادت و بیداری و سزاوار لعن حضرت باری خواهد بود
برای جهان آرای مقدس مخفی نخواهد بود که
سه بهار مملکت معلومه الحدود سلاطین اسلام اختصاص داشته که عبارت
از روم و ایران و هندوستان و ترکستان است از آنجمله ایران در تصرف
سلاطین ترکمان بوده که در تواریخ مسطور است و مشهور است که قبل ازین خاقان مغفور
امیر تیمور و اجداد او بوده لیکن آن پادشاه اسلام پناه قرار یافته بود معلوم
میباشد بعد از آنکه باقتضای تقدیر سلطنت ایران بسلسله صفویه انتقال یافته
و در عهد سلسله مزبوره انواع تصرف اوزبک و کاهی و قلاع تصرف سلاطین هند و گاه
عرب و دیار بکر و بعضی از آذربایجان و غیره منصرف دولت عثمانیه درآمده بعد
چنانچه بطون سیر بآن مشحون است و حالا ایران منصرف سلسله صفویه بوده
و در این زمان که بتائید الهی جلوس بر سریر اقتدار ایشان بر اورنگ سلطنت ایران واقع شد
مسمی و معهود خاطر است که ان شاء الله تعالی ممالک موروثه که در تصرف سلاطین اطراف است
انتزاع و استرداد نموده سوای ممالک که اولا آنحضرت را بقبول تکالیف خمسه
تصریح داده‌ایم هرگاه بصورت حصول یابد فهو المطلوب ملک و ملت قبل ازین جهد بلیغ

الامر ان [illegible]

دو عالم انکار مذهب بآن امر نه پردازیم چنانچه متعرض نقص نگردد و کنون بآن سلسله
نکاشته بوطه اطلان ساریم و در عالم دوستی و برادری فوق داشته ایم در امور جهت
حرمین شریفین جهت اسلام حال مسلمین بود آنحضرت شریک خلیفه بوده بر وجه اتم و اکمل فیصل یافته
آن بود در حضور آن منازع مانند چنین ساینه روز در یک جزو گفته‌ایم و اولی تر بود را با
و لقد و حیز بر سم یکش هرگاه متعلق فرستاده امر و عربستان چنان کار است
که مانع نهضت موکب همایون ان شاء الله تعالی لطف جرف خود عازم روم و توجه
آن مرز و بوم میباشیم و امور خیر را مجلا وه و ولایات که از خود بدانیم خواهیم
امیدوار هستم که ان شاء الله تعالی بعد از ورود بان سر زمین در عالم جهان بلاد خاطر
قرین الشرف آن دولت علیه نیز امور معهوده دریغ نگردد و ازین دولت خداداد آنحضرت
بان شوکت قرین چنانچه در رسم اعانت و امداد شرایط اتفاق و اتحاد بتقدیم رسد
هرچند که بدین بنا از منه تحقق داشته که انجام این امور خیر فرجام مرضی طبع مقدس جناب
و خاطر گزین آن مآثر والا محزن و مورد الهام و سرادقات ضمیر مهر تنویر ولی از جهه حوادث معطر
و القی پرده بر انداز بحث شبهه و ابهام است لیکن بعضی که متعقد امور خلاف مینمایند
زحمت کشیده و قرار عافیت و دولت علیه سر بر نهند و آنها کلام آنحضرت مدتها

مبنای محکم مناعت و میثاق گشته اساس اندولت ابد پیوند را استحکام داده
توقع آنست که آنحضرت بمقتضای کمالات ذاتی اتفاق نظم او از بدخواه
کرده بخود سعادت متوجه تتمیم و رتبت نام انتظام شوند که این چند قطعه زمین
در جنب دولت همت و تحت مملکت آنحضرت حکم قطره در جنب دریا و ذره در
برابر خورشید عالم آرا دارد هرگاه قبضای مکارم پادشاهانه تمشیت آنکار
مقصود خاطر مقدس میباشد احدی از طرف قرین الشرف قاآنی مامور دارد که حضور
گشته فصل مقدمات نماید و الا در عالم دوستی پیش از وقت وفا رای عزم آن
خبر و مشتری سعادت اعلام کردیم بقضایا یا آلهی و اراده [illegible] و برادرانه
تا گفتگو خواهیم نمود

بر آئینه ضمیر منیر [illegible] صورت [illegible] مدعا را عکس پذیر مینماید که مکتوب [illegible]
کمال شکرگذاری از [illegible] مقالید حال و عقد امور آن دولت علیه
در دست کفالت آنجناب والا جاه [illegible] هوش و آگاهی و نصفت [illegible]
و انصاف و اشتهار داده میباشد اما آنچه در باب [illegible] که از جمله [illegible]
بنوشتن شیخ الاسلام حواله که بعد از نوشته [illegible] الیه چیزی مفهوم نگشته

آن [illegible]

بنظر توجه بعرف کرده که باوصف اینکه براهی شرع و عرف بین جمهور انام
سمت وضوح و تحقق دارد و در زمان حضرت سعی بنای تقلید بر یک مذهب
بوده بعد از مدتی سلاطین عصر بسبب شیوع اختلاف در میان امت
برای رفع نزاع بنای فساد بنای تقلید بلا بر چهار مذهب گذاشته اند
معهذا در آن اوان مایه فساد و مضرت [illegible] حال که خصومت
فیما بین [illegible] سلاطین اسلام بکفار [illegible] و شری میشود در این امر که
متضمن مصالح انام و خیر [illegible] حال اهل اسلام است چرا باعث [illegible]
[illegible] وزیر صاحب [illegible] اصلاح [illegible] و هر امری میباشد خواه [illegible]
دهند که [illegible] که راه اسلام [illegible] در [illegible] کفار در میانه
فرصت [illegible] مسلمین [illegible] و دراز [illegible]
در اسواق [illegible]
باحتمال غائله فساد [illegible]
جواب [illegible]
مقام این [illegible] وزرای صاحب نام و افسران عظام فیما بین [illegible]

متوجه انجام و حسن اختتام این امر از مسکو فرجام شوند الحال خصوصاً از طرف
معاودت نمودند آنها بازاران وزیر نیکوخواه توقع آنست که واسطهٔ اصلاح
باعث انجاح فوز و نجاح گشته نقش شود که بهمین مساعی جمیله وجه اتحاد اهالی ایران
در امر موقوف علیها نیز در دولت علیه صورت نفعی حاصل یابد
مشهود ضمیر منیر میدارد که قبل ازینکه حقایق ملخص یابد
موجب امر و ارشاد دو ارشاد رهنمونگان اقدس که جان جهانیان
فدایش باد مامور با نواب دولت علیه گردید لازمه سعی و اعانت و همراهی در
صلاح ذات البین و خیرخواهی از جانب خیر انام بعمل آمد که بعد از انحراف ایرانیان از
خلافت مدار مساعی جمیله القاب بعرض اقدس نیز رسید چنین در زمان حضرت
رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بنای اسلام بر یک طریقه بود و بعد از زمن عدیده
کتابها در فروع احکام اسلام نوشته اند اهل اسلام مقلد آن طریقه او و بعد از آن
امام مالک کتابها نیز نوشته و در فروع نوشته اختلاف در اکثر مسائل طریقه امام
اعظم داده جمعی از اهل اسلام مقلد طریقهٔ امام مالک شده بعد از آن بمدتی
امام شافعی نیز کتابها در فروع احکام اسلام نوشت که آن نیز اختلافی با طریقه

امام مالک و امام اعظم

امام مالک و امام اعظم دارد جمعی از اهل اسلام مقلد آن طریقه میباشند و بعد از آن در
اواخر دولت بنی العباس امام احمد ابن حنبل ظهور دارد و نیز کتابها در فروع اسلام که
مخالف با طرق ثلاثه سابقه دارد نوشته جمعی نیز مقلد آن طریقه و باعث بسیار تفرقه و تعدد مذاهب
و اختلاف مقلدین بعضی از اهل که مقلد خاص از طرق اربعه اند در مقام تخطئه و تکفیر
بعضی دیگر بر آمده که اینکه نزاعی در میان فرق اسلام باعث بسیار
بود و آخر الامر باعث بسیار رفع فساد و جدال خلیفه عصر منصرف علمای آن زمان بنا بر این
گذاشته بود که مقلدین اربعه تکفیر بعضی دیگر نکرده همه را از جمله اهل اسلام شمرده و همه
در طریقه خود مصاب دانند چنین از ایام ظهور سلسلهٔ صفویه الی آن جلوس میمنت مانوس
باعث اختلاف مذاهب فتنه عظیم در میان اهل اسلام که هر یک دیگر را
سب و لعن و کسر و اصرار در میان جمعی گفتگو هیچ وقتی منحوس نوشته علیه بندگان اقدس
بعد از التزام اهل ایران که تارک سب بشوند از حضرت خوانندگان مطلب سلاطین
نموده بودند که یکی از دو نهج ملت جعفری را خاص علیحده رفع غائلهٔ فساد
در دو جناب رقم مبارک سرافرازی آنجناب از موقف سرافراز یافته که رقم مرقوم را
وارد [illegible] بندگان اقدس مضمون

نمی‌شد چنانکه بعضی از سلاطین سابقه چنین خودسری از پادشاه اسلام نکرده اند
این تکلیف موقوف شد از آن طرف از جانب شاهزاده کامکار نصرالله میرزا در جواب عریضه
مزبوره نوشته شده بود که هرگاه در ایام سلطنت حضرت سلطنت پناه مرحوم علیه الرحمه بنای اسلام
بر بلاد بوده چگونه که در ایام بنی العباس که قریب صد از هجرت گذشته بود بنای اسلام
بر چهار مذهب انکشاف انقلاب از آن شده بود حالا که در این وقت از جانب اعلیحضرت [illegible]
که ترویج طریقه جعفری در میان فروع حنفیه جرحاً و قهراً مذکور نیست مقالات انقلاب [illegible]
لله الحمد قائمه مذهب رضیه و دستور شرع متین و حکم خواجه کاینات سلاطین سپاه [illegible]
و این وقت شان لازم است که آنچه حق محض و محض حق است در روایت گفتگو و در اجرای
امور صواب و منهج صلاح و مخصوص و دفع مسلمانان سعی بلیغ مبذول داریم حرف حضرت
شهنشاهی آنست که برای رفع فتنه و التصدیق علما بنای مذهب اسلام در فروع موجب
امر سلاطین سابقه بر چهار رقم پادشاه حال که در میان فرق ملیه فساد و خصومت باشد
و اقوی و بهتر از مسلمانان و کفار هیچ دشمنی نبود و نه منفعت و امید که بنای احکام فرعیه
بر هیچ قرار گیرد یکی بوده است که اهل اسلام جنگ یکدیگر و اقامه کفار در میان فرقه
حنفیه با مرور مذهب ملا و سلاطین اطال الله بقاءهم و امرای اهل اسلام در اسواق

هیچ دشمنی نیست و در کتاب ملاج پرست کرده الله اجمعین موجب خوشنودی
خدا و مقرون برضای حضرت پیغمبر و خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین خواهد بود
و کار بجائی رسیده که بسیاری از امت نبویه در میانه تلف و برطرف شوند
و تهاون در این امر موجب مفاسد عظیمه گردد و از آنجا که پیوسته بنای ترویج
اسلام و صیانت ناموس حضرت سید الانام منظور نظر حقایق منظر
سامی میباشد اهم و اصوب آنست که القاب قبلی ما در جناب خود [illegible]
معاف نمایند و با اقتضای ذات مجامع صفات بذل و جهد در این امر لازم
شمارند و نوعی فرمایند که به برکت اهتمام و همت آن گروه با احتشام
امور معهوده بر وجه احسن و اکمل فیصل یابد که ممات فساد و جدال در رسم
فیما بین عباد موجب فوز و رستگاری و باعث خوشنودی حضرت باری
خواهد بود بعد از تبلیغ دعا شهود سلامی وزارت
پر امیدواریم که مکتوب انجام آن اسلوب کلام فیصل یافته در سینه و افواه
خصوصاً از قرار تقریر که حاجی خان بوضوح رسیده که از آنجا با لطف موفور و
الکامل و التفقد دو نخواهی الطاف و شتم [illegible] از اجمعین کمال [illegible]

که الحمد لله متعالیه حتی و عقد امور اند و لت عالیه مفوض کف کفایت جهان وزیر
و مشیر ملک آرا می باشد شرحی که در باب [illegible] از جمله [illegible] مسطور نوشته
جناب افضل الفضلاء و المجتهدین شیخ الاسلام و المسلمین اصالة [illegible]
از [illegible] جناب مشار الیه حرفی مفهوم گردید بلکه [illegible] موجب [illegible] شد که
با وصف [illegible] که برای [illegible] شرح [illegible] سمت تحقق [illegible] که در زمان
حضرت [illegible] صلی الله علیه و آله و صحابه بنای تقلید بر یک مذهب [illegible] بعد از [illegible]
سلاطین [illegible] باعث [illegible] و اختلاف در میان امت برای رفع [illegible] فساد
بنای تقلید را [illegible] گذاشته [illegible] در آن [illegible] فساد [illegible]
حال که خصومت فیما بین [illegible]
دشمنی [illegible] در این امر که متضمن مصلحت انام و خیریت اهل اسلام است چرا باید
مضایقه شود لله الحمد [illegible] صاحب رای [illegible] اصلاح [illegible] امور [illegible]
خود انصاف دهند که [illegible] روا است که اهل اسلام [illegible] در [illegible] کفار [illegible]
[illegible] مذهب [illegible] اختلاف [illegible] ایشان
در اسواق [illegible] دشمنی [illegible] خارج [illegible] گردند هرگاه

هرگاه بمحض خیالات فاسده [illegible] بنا را اختیار [illegible] که [illegible]
چرا [illegible] نشود [illegible] امر خطیری [illegible] مقتضای مقام
[illegible] که وزرای صاحب نام [illegible] فیما بین [illegible]
[illegible] امر خطیر [illegible]
[illegible] خصومت طرفین باعث معاودت [illegible] جناب
شیخ الاسلام حقیقت بر رای انور منکشف خواهد شد [illegible]
[illegible] توقع آنست که واسطه صلاح [illegible] باعث فوز و نجاح [illegible]
[illegible] فرمایند که [illegible] مساعی جمیله [illegible] ایشان امور مسطوره [illegible]
صورت قبول [illegible] باید [illegible] اهل اسلام [illegible] گردد
اظهار مطالب از [illegible] طرف [illegible] کارگزاران [illegible]
مساعی جمیله [illegible] امر خطیر [illegible]
[illegible] الحمد لله [illegible]
[illegible] اصلاح و صواب آنست که [illegible] معظم [illegible]
[illegible] گفتگو کرده بنای [illegible]

بر وجه بلیغ بگذارند و فتنه را رفع نمایند که هم موجب نیکنامی دنیا
و باعث رستگاری عقبی خواهد بود

نفایس دعوات وافیات اجابت قرین و تحف تحیات طیبات مصافات
تضمین از کمال محبت و نهایت مودت که بجانب تخت و صوب حضرت اقتدار
طلعت ثریا منزلت زهره زهرای برج سلطنت و کامکاری و دره دریای
عظمت و جلالت و شهریاری ثمره شجره دولت و ابهت و اقبال و غره غره شهامت
و جهانداری و اجلال عمدة الخواقین المستجیه و زبدة السلاطین العیسویه
پادشاه خورشید کلاه کیوان لوای خسرو شیرین شمایل روشنک روان
ابلاغ و اهدا ساخته مشهود رای ضیا میدارد که نامه نامی و مکتوب الاعزاز
گرامی که مشعر بر تهنیه جلوس میمنت مانوس آن خسرو والاشان بر اورنگ
پادشاهی و قرار یافتن حق در مرکز خود بعون تأیید الهی نگاشته کلک
محبت سلک و الفت بود بسمت وصول و ورود یافته باعث شگفتن شکوفه‌های
شادکامی در حدیقه خاطر و موجب طراوت و نضارت چمن همیشه بهار باطن و ظاهر
گردیده و فی الحقیقه نظر باولویت و استحقاق آن برازنده سریر افسر فرماندهی

آمده

آمده بود در موقف که این خبر بهجت اثر سامعه افروز گردید ولی نوید فرح‌افزا
مسامع دوستان را بسیار به تحصیل انبساط و ابتهاج در طبع اقدس
که سرپرستاری خامه و تومار نامه بسمت اعلان و صورت اظهار و بیان
توان یافت و قبل از حصول المکتوب گرامی که بوساطت ایوان
ایلچی و کیل آن دولت ابد مدت معلوم رای جهان آرای همایون گردید
از غایت محبت بابلاغ مشکین ختامه و تهنیت تبریک جلوس سعادت
مانوس شاهی پرداخته‌ایم انشاء الله تعالی تاج و دیهیم سلطنت بتارک شریف
مبارک و میمون و ایام جهانداری و جهانبانی با بود و خلود مقرون باد و چنانکه مرقوم
قلم وداد شیم شده بود که شرایط دوستی و محبت نسبت باین دولت جاوید مدت
بهتر و بیشتر از ایام سلف مرعی و منظور خواهد بود هر چند قبل از این از الطاف که
بسبب اهتمام و سعی کارگذاران سالفه که متعلق آن دولت
بعمل نیامد لیکن از آنجا که با این دولت علیه رد حرفی میان
آمده بود از آن رهگذر چندان غباری بر خاطر خورشید مظاهر راه نیافته
حال بحمدالله تعالی سریر دولت موروثی بوجود مسعود آنحضرت مزین گشته

منجر بالکلیه بترک ادای کلفت و موجب جدایی راه و رسم الفت گردید معلوم است
که بجامه ذات نجیبه صفات گرامی در هر باب شیوه ائتلاف مرعی و ملحوظ
و کشور مودت را از دست اندراز انقطاع و [illegible] و شوق خواهد داشت
توابعی و تری که مشتمل بر شغل وکالت آن یار عظمت مدار با ایوان کامکاری سریر سور
سابق و توثیق او در امور مهمه الملة و الدین [illegible] بود و [illegible] و کسی فزون
لوازم و لوازی [illegible] بظهور آمده بهمه جهت منظور انظار عنایات [illegible] شاهانه
میباشد و در این اوان که از جانب نیکو جوانب آنحضرت پادشاه والا جاه به تجدید
و مضای شغل و کار خود سرافرازی یافته بنت الله زیاده از سابق [illegible]
اندر دولت خواهیم داشت طریقه مرضیه [illegible] پیوسته مراسلات [illegible] ابواب محبت
را مفتوح سازند — جناب وزارت مآب
آلالت و شوکت پناه و حشمت و جلالت دستگاه رکن رکین دولت ابد مدت [illegible]
حصن حصین مملکت [illegible] وزیر اعظم رفع الله قدره را [illegible]
انها آنکه مکتوب [illegible] اسلوب [illegible] مجلس [illegible] مانوس حضرت
خورشید طلعت زهره برج سلطنت کامکاری و دره درج عظمت و شهریاری
[illegible]

بر اورنگ موروثی و صرف همت پادشاه والا جاه [illegible] ثابت و استوار
زیاده بر آن [illegible] سابقه ما بین [illegible] بظهور رسیده بود [illegible]
همت [illegible] حصول یافت و [illegible] صحبت اثر کمال مسرت و شادکامی [illegible] گشته
از [illegible] که لله الحمد زمام وکالت و سر رشته کفالت آن دولت [illegible]
اختیار جناب وزیر [illegible] و آن [illegible] افزود [illegible]
و [illegible] جمیله [illegible] یافت [illegible]
[illegible] اعلی که [illegible] مزید عنایات
[illegible] وزارت و شوکت [illegible] که [illegible]
سلطنت [illegible] پادشاه [illegible] خاطر
آفتاب [illegible] که [illegible]
[illegible]
[illegible] کار گذارانی که متکفل امور
آن دولت [illegible] معلوم است که
[illegible] مظاهر [illegible] گشته

حق مصافات و شرایط موالات از الطاف قرین الشرف مقرر و معلوم [illegible]
و نوعی خواهد شد که محبت و اتحاد بین الدولتین بحسن سعی و مساعی آن وزارت
مآب الی الآباد برقرار و پایدار باشد مقتضای خلوص حسن عقیدت
و اخلاص مطالب و مرغوبات که در این درگاه اخلاص مناص در نظر داشته باشد
مخلصانه اعلام نموده قرین انجاح دانسته
محبت ورزی کیش لازال کامکار [illegible] رقیمه [illegible] از روی اشفاق [illegible]
در [illegible] صداقت مشحون از فرط اعزاز و تکریم و کمال اجلال و تعظیم اهدا
پیشگاه حضور خانانه و ابلاغ [illegible] فال آن نموده [illegible]
ضیای مقدس [illegible] که صحیفه شریفه [illegible] ملاطفت
عنوان که از طرف قرین الشرف آن [illegible] نامزد [illegible] خالص الجنان
شده بود [illegible] و امین اوان فیض وصول [illegible]
منزل را [illegible] بهجت و شادمانه فرمود [illegible] از فرط رأفت خاص
محبت صادق [illegible] اختصاص [illegible] بود [illegible] دیدار
از جانب قرب [illegible] رفع [illegible]

ذات فرخ [illegible]

ذات قدسی سمات [illegible] پیوسته [illegible] سرور [illegible] از [illegible]
خدیوانه [illegible] خواهد بود چنانکه [illegible] زرین [illegible]
در [illegible] گرم جولان [illegible] الکلام [illegible] منزل [illegible]
[illegible] خلاصه [illegible] در زمام [illegible]
و کامرانی در کف آمال [illegible] اقبال آن [illegible] باد [illegible]
اشتیاق که [illegible] قلم [illegible] مرحله [illegible]
صفحه برای جولان [illegible] دارای [illegible]
[illegible] پیوسته [illegible] حالات [illegible]
[illegible] شوق ملاقات [illegible]
در آتش التهاب [illegible] که [illegible] روانه حضور [illegible]
پرداخت [illegible] ارباب اولوالالباب [illegible]
[illegible] خواهد بود که مقصود [illegible] پادشاهان [illegible]
[illegible] جهانبان [illegible] عالم [illegible] کرام که [illegible]
حنیف نبوی [illegible] قرار [illegible] اسلام [illegible]

و بعد از ایشان سلاطین جنت مکین سالفه نیز همان رویه و طریقه را مرعی و ملحوظ
و حدود و ثغور مسلمین را از تطرق دست اغیار بخوبی مصون و محفوظ
میداشتند و درین عهد خجسته و اوان فرخنده که بعنایت یزدانی و تائید صمدانی
اورنگ خلافت جهانبانی بذات بابرکات آن برادر والاگهر و زین
بنا میمنت ایزد داور اختصاص دارد هرگاه اولیای اسلام بهتر و بیشتر از
اقدام سابقین که درین عهد رعایت نموده متابعت و موافقت مشرب سلسله بنمایند
الفت و التیام نکرده کاوش نگذارد که بایکدیگر در صدد مغایرت و اختلاف
و عناد باشند خصوصاً که بر رای جهان پناه انکشاف فی العهد بدایت است که مطالب
مطالب متعلق است که بواسطه سهو و اتفاقات باطله که در عهد سلاطین صفویه
فیما بین امت محمدیه انتشار یافته مرتفع و ماده خلاف و شبهه از میان
مندفع گشته لقد ظلت حقیقته که لیس الیس بیابند درگاه آنه کما هو حقه از
ضد و غش بری و تصفیه یافته بهتر و زمان آبا نیون و اروغ همچون رواج
و بحمدالله آنچه مقصود ضمیر و مکنون خاطر خطیر بود بتاثیرات ایزدی و الطاف
در ممالک ایران صورت ظهور یافته اکر ... از شروط معهوده ...

در دولت قاآنیه

در دولت قاآنیه قرین حصول شده و فاتحه‌های دیگر نیز مطلوب و مأمول است که
انشاءالله تعالی عنقریب به التفات آن پادشاه اسلام پناه بر وجه مرغوب
پذیرای قبول گردد اما چون در باب بعضی فروعات دینیه اقدام و تشبث علمای
سابق افاده کاملی نکرده بجهت اطلاع رفع حجاب شبهه و شکوک از قضیه
نگشته توقع از آن حضور اسلام پناه آنست که از دار خلافت مدار قاآنیه
در نواحی آن عظام و علمای کرام مجدداً مامور و دلالت گردند که در محفل حضور
خیر الحشر با علمای این طرف گفتگو و انتقادی نموده استماع اقوال طرفین و صحیفه
مباحثات و مکالمات جانبین کرده بر رای حقایق آگاهی مبرهن
فرمایند که بمقتضی اصلاح حال مسلمین انسب و بحکم ... اقرب
بوده باعث آن خواهد شد که حقیقت و حقیقت مذهب و صحت رای و عقیده
بتوسط و فهامت علمای اعلام بر اولیای آن دولت ابد فرجام نیز بر خاص و عام
واضح و یقین گردد
حضرت ارسطو فطرت والا منزلت مسند نشین ایوان وزارت کبری
و بالا کزین محفل صدارت عظمی مشیر ارکان الدوله العلیه العثمانیه و مهر ...

السلطنة البهیة السلطانیة برازنده وسادهٔ دولت و اقبال فرازندهٔ لوای
سپهر اعتلای حارث و جلال پاشای ارسطو فطرت و دانش پژوه مشتری تدبیر
آفتاب نظیر وزیر اعظم افخم دستور اعدل اکرم عالی جاه پاشا لا زال جلالة العالیه
بعد از گذارش تعظیمات مشفقانه و ابلاغ دعوات صافیات صداقت
خاتم ۲ مظهر ملک آرا مبرا و که درین اوان میمنت نشان که مژدهٔ فتوحات نورانی
عظمی و صارم شهامت کبری پاشا روبین تا بدین بار انوار الاجاء بلند
مقدار مسامع دوستی رسیده موجب نشاط طبع و انتعاش خاطر گردید ابلغه
که زمام اختیار دولت ابد پیوند عثمانی بسر پنجهٔ اقتدار جناب وزیر صاحب رای
در آمد که خاص و عام بذکر مدایح و مناقب رطب اللسان و خیرخواهی
و صلاح اندیشی جناب جمیره آساس معلوم نهان و مطلوم ممدوح
عالمیان میباشد چون درین وقت از طرف قرین الشرف اعلی حضرت
قدر قدرت شهنشاهی ظل اللهی روحی فداه نامهٔ مشکین ختامهٔ مشعر
بر ترقب ابلاغ و اظهار [illegible] که مسموع سمع شریف خواهد شد انفاذ در دار
خلافت مدار عثمانیه شده نظر بدوستی حضرتین علیتین و روابط بین الدولتین
بنگارش [illegible]

بنگارش این مکتوب مبادرت و با دای مراسم تهنیت فی نزدیک میدارد
ان شاء الله تعالی و سایر لوازم مسالمت دولتین و بعد چو بسامی مبارک و میمون بود
بهره اندوز عنایات باری و سر بلند الطاف بی منتهای شهریاری باشند [illegible]
انیقه اینکه پیوسته مراسلات [illegible] آیات مؤسس بنیان موالات [illegible]
جناب وزارت مآب جلالت انتساب
و حشمت [illegible] فخامت و شهامت کیاست [illegible] سپهر قدر ارسطو لقا دستور اکرم
و صدر اعظم افخم و مشیر مکرم نظام الدولة العلیة العالیة قوام السلطنة البهیة القاهره
عالی پاشا وزیر اعظم دام الله تعالی اجلاله را بعد از ابلاغ دعای مشفقانه
عزیز [illegible] نامهٔ مشکین ختامهٔ همایون که از طرف قرین الشرف اعلیحضرت پادشاه
ظل اللهی و خلیفه اسلام پناه بانی دربار خلافت مدار ارسال شده بود با خلاص نامه
اتحاد آن که [illegible] کامکار [illegible] خان [illegible] نوشته بود بدار
که [illegible] درگاه [illegible] ارض [illegible] شرف اندوز تقبیل [illegible] گردیدن
بساط اعلا حضرت قدر قدرت ظل اللهی ولی النعم [illegible] خلد الله ملکه گشته و کالت
دولت علیه [illegible] سرافراز [illegible] منظر کیمیا اثر اقدس [illegible] که مشعر بر [illegible]

ترتیب شدن قاعده برآمدن ایشان از ارسال علما نگارش یافته علمای شیعه
که در ابتدای اسلام اختلافی در فروع مذاهب بهم رسیده بعد از آن در اصول
علما و ملوک زمان در اصلی اتحاد در فروع مذاهب اربعه را اختیار کردند لیکن
مصلحات اقتضای تعیین مذهب شرط و مذکور شده [illegible] که در نامه همایون [illegible]
باقیه از آنجا که همت فلک [illegible] حضرتین مصروف باصلاح حال اهل اسلام و رفع
فتنه و فساد از میان فرق امت سید الانام علیه [illegible] و شکر این موهبت عظمی و عطایای
ایزدیست بر ذمت خاص و عام لازم است و الحق مضمون حقایق مشحون مشرشت مجاری خوانده
وحی الهی و منبع الهامات غیبی [illegible] از اشرف اقدس [illegible]
به تمیز انصاف [illegible] حق محض [illegible]
کشته بودند مؤید و مقوی قول [illegible] اعلیحضرت والی [illegible]
اتحاد و علمای [illegible] دولت علیه عثمانیه [illegible]
اشتهار دارند و علوم [illegible] مذاهب اربعه
در اصلی با یکدیگر اتحاد دارند و در [illegible] مذهب حنیف نیز با مذاهب اربعه در اصل متحد
و اختلاف در فروع [illegible] نقص [illegible] چنانچه از [illegible]

۲ اخبار ادیم

مذاهب اربعه با فروعات متضاده حکم ببطلان مذهب یکدیگر کرده و همگی از اتباع
و اصحاب [illegible] طریقه خود را جور مذهب [illegible] دانسته [illegible] معهذا [illegible] و آشوب [illegible]
امت محمدیه بدعت شعار [illegible] و فرع بود که بمیمنت همت اعلیحضرت ولی النعم [illegible]
ایران [illegible] ترک مسلک سابق کرده بحقیقت خلافت خلفای ثلثه قائل شده
چنانچه بالفعل در تمامی خطب و منابر [illegible] ایران و عموم ممالک محروسه
[illegible] اسامی سامی آنحضرت بطریق روم [illegible] مذکور میگردد و دولت علیه
وضوح دارد که در عهد [illegible] امام [illegible] تقلید اربعه را اختیار کردند سنت [illegible]
ایشان در فرضی و حقیقت بود و بعد از آنکه اهل ایران از عقیده سابقه نکول و خلافت
خلفای ثلثه را [illegible] قبول کردند طریق امام جعفر صادق علیه السلام [illegible]
که در ترتیب رسول اکرم و ممدوح و [illegible] کافه [illegible] امت [illegible] اول [illegible]
اولی القبول [illegible] مقلد الطریقت [illegible] انصاف [illegible] که هر گاه سلاطین سابقه
از روی مصلحت بنا را بر چهار [illegible] که [illegible] در این ایام که ماده [illegible] نزاع [illegible]
و امرای سلاطین در اسواق و کنایس [illegible] و با وصف قدرت
و شوکت که برای دولت [illegible] چرا بر پنج قرار نتوانند یافت

الحقی خود قایل با تمیز [illegible] تصدیق و تعیین مذهب یکدیگر شرط و قرار شده
تا آن در صورت تکلیف اهالی ایران بکدام یک از مذاهب اربعه میباشد که
برین جماعت ناگوار شد بعد از طریقت جعفری که چون فروعات آن طریقه در میان
آن جماعت مسلوک و مشرب آن جماعت آنها بود تقلید آن طریقت اختیار کردند و هرگاه
مذهب جعفری نامیده شود چه اسم بر این خواهد گذاشت فی الواقع هرگاه
حال این تحقیق بطریق دیگر که سبب بر اطلاع و رفع شبهه و نزاع باشد تواند شد
دوستانه نگاشته نوشته اعلان سازند و آنکه حسب ظاهر فیما بین
در مذهب و تصدیق صحت می شود بهر حال [illegible] و رفع [illegible]
توسط ملک صدق نشان [illegible] میسر [illegible] که در سال قبل وعده شده بود
ان شاء الله تعالی رایات نصرت آیات از راه [illegible]
الحمد لله [illegible] امر معهود [illegible] خدمت [illegible] فیصل خواهد یافت
بر رای اصابت [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] از جانب خدمت [illegible]
[illegible]

الی [illegible]

اشاره شده بود حال نیز از راه محبت تحریر اسلام قرار [illegible] شود که ان شاء الله تعالی
در حوالی نور و فیروز غره [illegible] مغرب [illegible] گشته و از آنجا
متوجه اند یار [illegible] خواهد شد و این [illegible] که از [illegible]
خواهد بود [illegible] استقرار اساس مذاهب و ازاله فتنه و فساد منظور
ضمیر اقدس این مقصود و مطلوب و اغراض دنیوی و اطماع نفسانیه
جهت سلوک مسالک [illegible] حاشا الله [illegible] اسلام و سکنه ممالک
وسیع المسالک [illegible] ملکوت ناظر اقدس [illegible]
و ماکول [illegible] تکلیف نخواهد شد [illegible] رجال [illegible] نخواهد شد
اتمام [illegible] در هر صورت عواقب امور [illegible]
و صواب خواهد بود
جناب وزارت مآب سعادت نصاب رکن رکین دولت ابد مدت
عثمانی حصن حصین سلطنت [illegible] عدالت [illegible]
و جلالت [illegible] کشور حشمت و بسالت صدر اکرم دستور معظم [illegible]
وزیر [illegible] را [illegible] دعای مشفقانه [illegible] رای اصابت [illegible]

که نوشته‌اند که آب سرشته آنوالاحاد و در حینی که مابین مراغه و تبریز
موکب گیتی نورد همایون و مضرب سرادقات سپهر فرسا بود و حسین خان پسر
آن اطلاع خاص گشته چگونگی معروض خاطر اکسیر خاصیت اعلیحضرت
قدر قدرت شاه بابا ام گردید با آمدن سفیر مکنون خفیه گشای مقصود
و واسطه تیسیر امور و مطلوب بر وجه مرغوب نگردند این همه که هیچ شبهه
و وجوه غرضه اقامه دلیل و برهان شان جوابی بر وفق سؤال نداشته
از در دیگر در آمدند حرف حق در نظر خواهش شناسان کشور دانش گوهریست
ارزنده که درة التاج افسر قبول و زیور گرانبهای ارباب عقول
می باشد چون همای آن دولت ابد پیوند خریدار غنچه نشدند نحوی که سابقا
اعلام شده بود اعلیحضرت شاه بابا ام عنقای آن و عزیمت وارد
آن سرزمین و شان نیز انشاء الله تعالی بحکم تقدیر مقابله خواهد شتافت
چون این تکلیف متضمن فواید خیر و استحکام اساس مذاهب و دوستی ملحوظ
نظر حقیقت سرشت بهر صورت گفتگو لازم و مطلب اقتضای سبب
اولی و انسب آنست که انشاء الله تعالی که باستقبال موکب همایون حرکت

خواهند کرد و بعد از آن هم خبر خواهد کرد و دوفون گفتگو باهم نشسته بسی یاری و الطاف رفقا
نمایند که در ارض جایز نظر مقالات شود با اینکه آن دولتها نزد خود خیانه
در دستور ابنای کار باشند نگه همین قدر از آن گذشته باشند که آنکه
تمهید مراسم مجاورت و مجاورت کرده جواب ایشان بسیار بنده و چون که اعلیحضرت
شاه بابا ام از مبادی کار مستلزم انفلاج شده انشاء الله تعالی مأمول ظاهر
اسلام برایه حصول یابد و چنانچه آمدن ایلچی از آن دولت ابد پیوند متعرض بسیار خوش
باشد صلاح بعد از اعلام دارند که این خدمت از این طرف بعمل آمده و تقریر
از این دربار کیوان مدار ارسال شود و بعد از آنکه آن سفیر دلها غرض چه باشد
و اربابی شناسا که سلاطین دولت ابد با انصاف اتصاف یابند انشاء الله کاری
بر وجه پلیچ که حصول قرین خواهد شد و اتحادی که چند دفعه از طرفین سمت ظهور
و امور دیگر خفا بین و بساطت که کلک محبت رقم گذارش یافته ان مطلب
در میانه منضبط و موجود خواهد بود شرحی که از جانب کرام در جواب ابلاغ
یافته همگی با مطلب نامراقف و باسوآل غیر مطابق بوده انشاء الله تعالی بعد از آنکه
به تمکین تقریب جسمانی و مسافت صوری ملاقات حضوری مبدل کرد

وشاید روزی شود که منتجات نیز بوقوع و ظهور انظار اصحاب اثر آشکار شود و آنوقت
این معانی معلوم ایشان گشته خود بر تصدیق خواهد کرد که جوابهای نیز بروفق سؤال الجمله
و آنچه که نگاشته خامه خلوص سمت در مساحته بوده که شاه و بابا امیر ادام
مصدر این حمیدی و ظهور احوجی شده اند هرگاه مقتضای انصاف خود بالطلب
اعتراف دارند جواب اعلیحضرت سلطان جنت مکان عم بزرگوار که خلیفه اسلام پناه هم در
انجمن که موجب خیریت میان ان و اصلاح ملک و دولت هر دو علیا نیز از روی
اتمام حجت بطریق اجمال مرقوم کلمات حقایق سلک گردیده بهر نحو که رای عالی
انجا و قضا نماید از انقراض این خواهد افتاد

الکه وزارت و عدالت و شهامت و حشمت و بسالت و فخامت دستگاه و نصفت
انتباه وزیر صاحب تدبیر کاردانی و مشیر مشتری نظیر ملک آرا اسوة الوزرا الکرام
قدوة الکبرا العظام مؤسس اساس الدولة العلیة العالیة العثمانیه مشید بنا السلطنه
السنیة السلطانیة نظام العالم مدبر امور جمهور الامم صدر نشین مسند … و اکرم …
وزیر اعظم … عالی … شاهی و الطاف … ظل اللهی …
گشته برادر که مقدمات فرا ان جانبین توسط مساعی او امیر دولت اید پیوند

پناه وزیر کرام لطیف پاشا والی آنچه که از تاریخ ورود رایات نصرت آیات
بانجام مقصد … صلاح اندیشی و خیر سگالی بین الدولتین گشته از زمین …
شایسته عنایات خاقانی میشد اعلام و خیر ساران امرا که کارگذاران
دولت علیه عثمانیه بحاله فرموده ایم که بهر نحو که مقتضی رضای خاطر ایشان است از افراد
بعمل آید در توقف نظر بر شرح نامه که از جانب اولیاء دولت و وزیر … تحریر یافته
وضوح پیوست که رد آنچه حاوی فرامان طرفین منظور انظار اصحاب منظور و مرضی طبع خیر
خواهان آن دولت خورشید اثر است از آنجا که اعلیحضرت دارا دراست سکندر
در خود لوا … فروغ رایات جهانداری و ناصب رایات
خلافت شهریاری حامی بیضه دین مبین و ملت و حافظ حوزه ملک و دولت سلطان البرین
و خاقان البحرین ثانی اسکندر ذوالقرنین خادم الحرمین الشریفین پادشاه ظل الله و خلیفه
اسلام پناه لازال سریر سلطنته ثابتة للسماک و مرفوعة الافلاک نواب جهانبانی را
قرار … شهنشاه … رضای ضمیر خورشید نظیر آنحضرت … اقدس که
خود را برادر کهتر … لازم … و درستکاری میانه این دو دولت ابد بنیان
بر … جلوه ظهور دهد بهر نحو که سمت نگارش و صورت … خودش یافته بود

امر همایون انفاذ و اقتران یابد که استحکام دستور و شقاق ثغور این طرف بمحافظة مراوده
بین الدولتین العلیتین منوط و منظور بوده باشد و استقرار بین المحکمین سلام … از ساحت … منتهی
آنجا و که مطلع اشعهٔ الطاف جهانبانی شاهانه و مهبط انوار مکرمت و مرحمت خاقانی گشته
بر رتبهٔ بلند وزارت عظمی سرافرازی یافته نظر به رسم تیقظ و آگاهی و کمال اصلاح اندیشی و
خیرخواهی که آنجناب را آن جهت منظور و زبانزد است از هر جهت شایسته و سزاوار
این منصب جلیل القدر بوجه از جمیع … همایون ما … می باید که …
خاطر خطیر اقدس را … بتصور کرده حاجات …
که در این باب … مقدمه مرقوم داند
مفهوم … که در خصوص امر مصالحه بین الدولتین العلیتین … محمد آقا … کرده
و سفارش شده بود که بعض … در جواب …
قلم … ساخته بود … که از … علیه … صحت … شاکر
… و هرچند … مقصود خاطر اقدس … حضرت شاهنشاهی
ظل اللهی را اعلام نمایند تا رفع حجاب شبهه و ابهام از … خاطر … آید
ابد فرجام شود … بالغرض … بزرگان اقدس … معهود …

شاه فرو نشاند و نقض از میانه امت برخیزد و بر اصلاح ذات البین و اطفای نائره
شور و شین گشته بنحوی که اهالی مملکت روم و ترکستان با یکدیگر عاری از شائبهٔ نفاق
و مخلوط … اهالی ایران نیز بهمان دستور … باشند امری که … مطالب و مقصد را
که بنا بر راه طلب … اختلاف مذهب و شیوع اقوال … بوده و که جناب
آصفی … شاهنشاهی از میانه ایران بالکلیه زایل و … تخفیف …
… مذهب امام جعفر صادق علیه السلام بنا بر … و شیوع او القبول …
… و آنحضرت از ذریهٔ طیبهٔ حضرت خیر الانام علیه الصلوة و السلام و سلم …
مذاهب اربعه بوده حتی آنکه … اهل سنت … طاعن … جناب
و … اختیار کرده اند … اختلاف … از …
مسائل … حنفی … و سقوط آن بسهولت … حقیقت
… و غرض … شاهنشاهی آن است که در فوق نگارش یافته
آنکه … معلوم است … حضرت رسالت …
و خلفای راشدین بنای مذهب … از زمان آنحضرت …
و سلاطین … برای رفع نزاع از میانهٔ اهل اسلام و اصلاح حال مسلمین …

برجا قرار داده‌اند و حال آنکه در ازمان فتنه و آشوب در این مرتبه بوده که اراء مسلمانان
در اسواق فرنگ هیچ و شری شده قیمتی و هر یکدیگر را مباح دانسته حال اگر برای رفع
آن خصومت و فساد انبیاله عباد این مذهب خامس مذهب قرار دهند چه منفعت دارد
و خصوص در این ایام که تخت فیروزبخت سلطنت روم بذات والا صفات پادشاه
ظل الله و خلیفه اسلام پناه و سریر گردون نظیر پادشاهی ایران بوجود اقدس اشرف
این پادشاه سلیمان جاه مزین است و در صورتیکه این پادشاه گیتی پناه همت خسروانه
بترویج امری مصروف دارند بعضی امور که مخالف مذاهب اربعه باشد رفع شود چرا تا به هیچ
قرار شود از حیث شاید که لازم است خاطر شاهنشاهی معلوم اولیای دولت علیه گشته باشد
حال محول با آنجا و نگارش نرفت چنانچه معلوم اولیای دولت شده بعد از این خواهش پادشاه
شود که ارباب دولت علیه و توقی تر قبول این طرف بشد و استحکام اجتمین خطوط نمایند که
بعد از آنکه مبنای دولت علیه با این نحو مصالحه راضی شوند از طرف قرین الشرف علیه شاهی
لوطا و دیگر بالتکلیف تازه پادشاهان نخواهند شد خدا و عالم دانا است که بزرگان ذات اقدس
که بوساطت ایلچیان طرفین نفاق و شقاق از الفت و التیام اهل اسلام مرتفع شده
و فساد در میان امت حضرت خیر الانام منظور نیست و دیگر تکلیفی هم باقی نمانده

که در عهد دولت

که در عهد دولت ابد مدت پادشاه والا جاه اسکندر دستگاه این امر خیر انجام صورت وقوع
و حصول یافته موجب شود که مقتضای حقیقت شناسی که از قدیم الایام فیمابین آبا و کرام تحقق یافته
و الا که این امر خیر تا ابد در میان باقی و پایدار و اساس محبت بین الدولتین نسلاً بعد نسل محکم
و برقرار بوده دولت عثمانیه برادر بزرگ دولت نادریه بالعرض کوچک شمرده و معاذ الله
که مطلب تغییر و تخلف تعیین و اقرار بزرگان ذات اقدس میرفته باشد در صورتیکه عنایت الهی
همت والا نهمت آن پادشاه اسلام پناه امر مصالحه نحوی که تا امروز نگاشته قلم صورت تمام
صورت حصول یابد بهیچوجه تکلیف دیگر نخواهد بود فهو المراد که امر مصالحه از قراری که تحریر یافت
تحقق یابد از جانب ملکان موکب همایون خلیفه عثمانی غرضی نخواهد فرمود چون ذات
اقدس شاهنشاهی از جنگ و جدال بیزاری و جوئی مراد او از عوارض نفسانی مبرا است در باب
انجام این امر خیر فرجام از جانب جناب سامی دولت علیه عثمانیه از طرف مخلصان
در خدمت اقدس اعلی هر نحو سعی و اهتمام که مقتضی گردد البته روا داشته بنیان
چون ارتباط و مؤالفت قدیم سلسله جنبان محبت و رسم ... هر مودت ... با جهت
امید حضرت شاهنشاهی در ... تکلیفات مسطوره که ...
عوض ... مذاکره میکرد که شاید مطالب دران دولت ابد مدت صورت انجام

میانه ایلچی و خان [illegible]

که خدا گواه است امری بوده که مخالفین دین از اطراف اهل اسلام رخنه‌ها میکرده است
تا بحمد الله ثم بحمد الله بنیان این دولت بی‌زوال از خداوند عالم ظهیر و سرکوب مخالفات
قیصر دولت معالی شوکت و شان است اگر چه پیداست که این سخنان مقرون بحق و اقوال مطابق
بصدق است که تمامی شرفا و عرفا پیرایهٔ صواب در بر و قدم حقانیت دارد و از
بنیان دولت هر دو از چنین سلطان سکندر شان و اندیشهٔ قدیم عظیم الشان که
معدن فتوحات و سرچشمهٔ اسلام و اضافت اسلام و ثبات آن با اینهمه
نگار و گذار از طریق قبض [illegible] ان شاء الله بر اقدس حکیم و داور علیم را در این نظم مصلحت مقدر
و حکمت ماورای این امور بر بنده بیشتر خواهد بود انشاء الله تعالی تا بنیاد الهی اعانت و لطف حق
نوازش گردد که آنچه بتعلیم تحریر جانبی شده باشد بر منصهٔ ظهور خواهد آمد

و نزعنا ما فی صدورهم من غل اخوانا علی سرر متقابلین لطائف تحیات
طیبات و غایت ترحیبات تسلیمات زاکیات که گنجینهٔ وداد و تحفهٔ صدق اتحاد
هدیهٔ بزم شریف اعلیحضرت فلک رفعت خورشید طلعت مشتری سعادت داور جهانگرد
عدل گستر دادرس سلیمان شوکت فریدون فر اعظم سلاطین جهان افخم خواقین دوران
حامی البلاد حافظ عباد الله ظل الله فی الارضین قامع الکفار و المشرکین خاقان البرین

[illegible]

والبحرین ثانی اسکندر ذو القرنین خادم الحرمین الشریفین مالک الخافقین خلیفهٔ
اسلام پناه و پادشاه گردون بارگاه انجم سپاه السلطان الغازی و الخاقان المجاهد الغازی
السلطان محمود خان لا زالت ظلال خلافته و دولته منصوبة علی العالمین و الویهٔ
شوکته و صولته مرفوعة الی اعداء الدین حیث [illegible] احباب آرا میدارد که نوافح
و مضامین صفات علیه که محبوب الافخار الاماجد و الاعیان مصطفی لطیف افزای ذوق خرد و جان
از مواقف [illegible] و مشتمل [illegible] اظهار و ابلاغ یافته بعد تشریف [illegible] ساعت و رحمت
و شعف افزای خاطر محبت موفور گردید و نامهٔ شریف مرقوم بعنت لطیف افزای مسرت [illegible]
که در اوقاتی که موکب نصرت اشتمال مشغول جنگ و جدال بود از نگاشتهٔ کلک آن ایالت
لایزال حرکت ظهور تحریر یافته بود از آن رسم که در جناب نموده بودند و از رکن دولت
[illegible] آنچه [illegible] گذر گردید قائم بر جادهٔ شرع پر نور و رافع منار [illegible]
و مستوجبه برابر شاهنشاه درگاه و آگاه از مبادی حال احسان [illegible] و صدق طویت آن سرا
قدسی صحبت معلوم و مبرهن و عمدهٔ جهان افروز محبت [illegible] آن حضرت چون آفتاب عالمتاب
روشن میباشد الله برآن [illegible] اسلام پناه نیز فلاح خواهد بود که این حضرت سلطان
در ادای خدمت [illegible] کلفت [illegible] و سلک دنیا و خونریزی [illegible] منظور [illegible]

وبجلیه تهذیب اخلاق و التیام تألف مسلمین طرفین مقصود و بکر دخاطر منکشف قطعا
مقدمات ناملایم از پیرامن ضمیر منیر گذشت لیکن بتقریر آن صورت مطلوب جانبین در
مرآت حصول عکس پذیر نگردید بلکه عکس آن اتفاق افتاد و نظر انصاف کشایان
صاف ضمیر که بر دقایق امور خبیر محجوب [illegible] بمطالعه [illegible] خواهد
ونیز چه در خصوص تفویض ملک نگاشته کلک مودت سلک شده بود که چون [illegible] مدارک
زمام اختیار از سرپنجه سلاطین و روئیت سلطنت گذشته آنحضرت از راه قبول آن
حق را سیاست آنحضرت از راه اتفاق و التیام بنا را بر مصالحه زنان [illegible] سلطنت
رایج گذشته انجام و اتمام این امر را بانظار موقوف دولت [illegible]
میخواهند که [illegible] والله تعالی [illegible] التیام و خلاف
والتیام در روزگار ما بر ارباب اسلام بنا [illegible] این بنا را [illegible]
و از فرط رأفت و عده [illegible] محبت [illegible] فرموده سلطان
کشای دار الملک [illegible] سبحان [illegible]
از جد و اهتمام سلطانی و تکلف از منبع [illegible] فیض [illegible] خاقانی [illegible]
لهذا [illegible] آنحضرت را [illegible] صورت ماجری [illegible]

مجملا [illegible]

مقصود ما

[illegible] و [illegible] الرضا و [illegible] بانحراف [illegible]
ولام الف و [illegible] نقش الواح قلوب [illegible]
این مصلح [illegible] اصلاح نگاشته [illegible] ثبات با نقوش لوح و قلم
توام باد

الحمد لله الذی [illegible] عیون [illegible] قلوب السلاطین [illegible] عیون الامن [illegible] الانام
[illegible] من [illegible] الخواقین [illegible] السلاطین [illegible]
[illegible] الموافق [illegible] ذلک الملک [illegible]
[illegible] وصلی الله علی رسوله الذی [illegible] قوالب قلوب المسلمین [illegible]
[illegible] و فتح [illegible] باب الاسلام وطریق الکفر [illegible] و مصالح
و علی آله و اصحابه و الی الهدی [illegible] صحرای [illegible] که اهالی ایران
از [illegible] کامیاب [illegible] جناب [illegible] ترکمانیه
و برق [illegible] بتأییدات [illegible] الخاقان الاعظم و الخاقان الاکرم [illegible]
ممالک هند و توران [illegible] ایران [illegible] شاهنشاه جهان سلطان [illegible]
خلد الله سلطنته [illegible] و خروج شاه [illegible] صفوی [illegible] و رفض در ایران شیوع

و شوکت [illegible] سلطنت

ومنقضب و معادات فیما بین روم و ایران ظهور و وقوع داشت از نظر مذهب حنیف
اهل سنت و جماعت که مختار آبا و کرام آنحضرت بود آنحضرت از سلطنت ایشان تجاوز
و بعد از آن که استماع مکرر از آنکه دیانتی شد فرمودند که هرگاه طایفه ایشان
تارک این عقاید باطل و اقوال لاطائل و مجتنب از خلاف خلفای راشدین رضوان الله
علیهم اجمعین شده اند مجلی مشهدی از خیال اندیشه ایشان اهم حکم اقدس را قبول
و از لات سالفه نکول کردند چنانچه حضرت فلک رفعت خورشید طلعت اعظم سلاطین جهان فخر
خواقین دوران خسرو جهان دارا و روند فریدون فر خاقان البحرین و سلطان البرین ثانی
اسکندر ذو القرنین خلیفه ظل الله و پادشاه اسلام پناه سلطان الغازی محمود خان ابد الله
خلافته و دولته خلیفه اهل ایران و نوجوان افروخته از ترکان و ولات [illegible]
بر تسلیم سلسله ترکمانیه علیه بنا بر مزید الفت فیما بین حضرتین و رفع خود [illegible] و شور
شین از میانه فریقین مطالب خمسه را که عبارت از تصدیق ملت جعفریه
اختصاص رکن از ارکان بیت الله الحرام بحجاج ایران و تعیین امیر حاج از دولت
علیه نادریه بجهت مصر و شام و اطلاق اسرای جانبین و بودن وکیلی در پایتخت
و لیکن خواهش نموده اند [illegible] آمدن سفرا و ایلچیان که پادشاه اسلام پناه

روم است تا امر اخیر را قبول در مقدمه تحقیق مذهب و لغو نص رکن رابعا که ذکر حقیقه
موکول است بموجب نواهج تواریخ حسام مطالب فتح انجرام شده بود اگرچه
اعلیحضرت شاهنشاهی [illegible] ذلک الطیف شده سوی رفع شائبه و التیام امر اسلام
منظور داشته اند و لیکن محض از راه رضاجوئی خاطر حامیان پادشاه اسلام مقام و حفظ
ناموس اسلام حلقه کوب در محبت کشته مطالب معهود را متروک و طریق مسالمت
مسلوک داشته و این نوبه از ام تحریر را مصحوب [illegible] پادشاه فلک [illegible] اسلام داشته اند
جز بعضی از ممالک عراق و آذربایجان که در زمان سلاطین ترکمانیه ایران تعلق داشت
که بسبب اختلاف انگیزیها در آنجا بدولت علیه عثمانیه متعلق باشد ضمنا اظهار شده که کلاه
بر طبع اقدس پادشاه اسلام پناه مشتاق و مخالف رسم و وفاق [illegible] از آن مملکت
برسم عطیه از دولت علیه بحوزه ممالک [illegible] منضم باشد پادشاه اسلام پناه را در قبول
و قبول آن [illegible] ساخته و نامه شریف [illegible] در این وقت از آن دولت وارد و مصحوب
جناب افتخار الاماجد و الاعیان زبده الاکارم و الاقران لطیف افندی [illegible]
[illegible] باشد بود که اگرچه نظام [illegible] مشکوره که از هر طرف در اراحه [illegible]
[illegible] لیکن نظر [illegible]

عظام و علمای اعلام مشورت فرمودیم قبل ازین امضای شرع و مبنای انتظام دولت از شهر
بنحوی که مؤدای سابق مفسوخ شد از اجتناب ابدی این جزء برای مزید الفت و التیام در گذشته
بنا بر مصالحهٔ ایام خیر انجام خلد مکان سلطان مراد خان رابع که گذشته شود تا دوستی و محبت
در میان دو دولت عظمی و اخلاف کرام در عرصهٔ روزگار باقی و پایدار باشد و بر ای
و برای استقرار این امر از جانب آن دولت ابد مدت عالیجاه وزیر معظم دستور مکرم
و مشیر محترم مفخم احمد پاشا والی بغداد و بصره و شهرزور را با اختیار تام مشار الیها مامور و ماذون و عالیجاه
مشار الیه نیز توثیقاً لعقد محبت ... والا فخری کاتب دیوان را از قبل خود بعثت
افندی سابق الذکر و عالیجاه ... عظمت ... سپهر ... مشار الیهما با من ...
وارد دار السلطنه و شرف اندوز تقبیل سدهٔ سنیهٔ علیا گشته و از طرف ... شرف
انبیت علیه نیز کمترین بندگان سپهر بنیان ... مامور گشته ان دستگاه که
پادشاه اسلام پناه و خسرو محبت مؤید و حشمت ... فرموده بلا ... این شاهنشاهی
نزاع ... اسلام را اهم مطالب و اعظم مآرب شمرده لهذا بعد از رد ...
در عهدنامهٔ ... پادشاه اسلام پناه را متعلق ... قبول فرمودند موجب امر
... اساس و شرط ... ماده ... برین نهج قرار یافت

که اساس صلحی که در زمان خاقان خلد مکان سلطان مراد خان رابع واقع شده
فیمابین الجانبین مرعی و حدود و سنوری که در میانه مقرر بود بهمان دستور معتبر بوده
تبدیل و خللی در ارکان آن نیاید بشرط آنکه من بعد فتنه ... و در مبنای صلح
آنچه لایق شأن طرفین و متضمن اصلاح و خیریت دولتین باشد در جمیع مواد معمول
و از اموری که جمیع غبار کدورت و منافی مصالحه و مسالمه باشد اجتناب نمایند ماده
اولی حجاج ایران که از راه بغداد و شام عازم بیت الله الحرام باشند والی و حکام
سر راه ایشان را صحیحاً سالماً ... بیگلربیگی ... و صیانت حال و مراعات
احوال ایشان را منظور دارند ماده ثانیه از برای تاکید مصافات و مودت دولتین در هر سه سال
شخصی از آن دولت در ایران و شخصی هم از ایران در آن دولت ... از جانبین
از طرفین داده شود ماده ثالثه اسرای طرفین مرخص و بیع و شرای ایشان ممنوع بوده
هر کس خواهد که بوطن خود برود ممانعت نشود و تغییری در حدود و سنور زمان سلطان مراد خان
تحقیق شده حکام سرحدات از هر کاری که منافی دوستی باشد احتراز کنند و سوای آن
اهالی ایران احوال ناشایسته را که در زمان صفویه احداث شده بود ترک
و در اصول عقاید بمذهب اهل سنت سالک بوده خلفای راشدین را بخیر و نیکی

یاد نمایند و اتخاذ عشر من بعد بکعبه معظمه و مدینه مشرفه و باقی ممالک
اسلام آمد و شد کنند از اطراف بدستور حجاج روم و اهالی سایر بلاد اسلامیه
با ایشان سلوک نموده و زر صره و سایر وجوه خلاف شرع و حساب مطالبه
نشود و همچنین در عتبات عالیات هم مادام که در دست اتخاذ عشر مال تجارت
نباشد حکام و مباشرین بغداد باج نخواهند و هرگاه مال تجارت داشته باشند
مال حسابی از ایشان اخذ شده زیاده طلب نشود و از این طرف نیز با تجار
و اهالی رومیه بهمین منوال عمل شده و نیز از تاریخ انعقاد صلح آنچه از اهل ایران
بروم و از روم بایران آمده حاجت نشده و بوکیلان یکدیگر تسلیم نمایند
و ان شاء الله تعالی این دوستی و محبت در میان دولت علیه و اخلاف و اعقاب
این دو خانواده کبری مخلد و برقرار و خاتمه جناب نظیف افندی که از جانب
دولت علیه آمده بود حاضر که شهر شعبان المعظم است که سنه ۱۱۵۹ هزار و صد و پنجاه و نه
هجری مطابق پارس ئیل است بقبول شروط و قیود مزبوره موجب اعلان و
رخصت نامه همایون که در دست داشته با نچاپ رالیه تمسک مهر کرده بکار
خلافت مدار شاهنشاهی سپرده و لهذا این کمترین بندگان آستان محمد مهدی که نیز

[illegible]

مال حسابی از ایشان اخذ شده زیاده مطالبه ننمایند و از این طرف نیز با تجار و اهالی رومیه
بهمین منوال عمل شود و آنچه بعد الیوم از اهل ایران بروم و از روم بایران آمده حاجت نشده
بوکلاء دولتین تسلیم شود و لهذا با ترتیب مسطوره این مضمون داشته عهد فرمودیم که مصالحه
مذکوره و عهود و شروط معینه بین الدولتین و اعقاب و اخلاف طرفین مؤبد و برقرار و محکم
و پایدار بوده مادام که از جانب آن دولت عظمی امری مخالف عهد و میثاق و منافی
وداد و وفاق ظهور نرسد از این طرف نقض و تخلفی در مواد آن راه نیابد فمن نکث
فانما ینکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما
غرض از تحریر این وثیقه و ثمره این نتیجه آنست که چون بعد از بعثت حضرت خاتم
النبیین هم هریک از صحابه راشدین در ترویج دین مبین بذل النفوس و اموال و مساعی
مشکوره و مجاهدات مبروره کرده بودند چنانچه بر ایشان تشریف نزول آیه وافی هدایه
والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار گردیده بعد از رحلت جناب سید الابرار
بنای خلافت با جماع صحابه کبار که اهل حل و عقد کار بودند بر خلیفه اول ثانی اثنین اذهما فی
الغار صدیق اکبر منتشر خلافت احمد مختار ابوبکر صدیق و بعد از او منصب خلافت بر فاروق
اعظم مزین المنبر و المحراب عمر ابن الخطاب علیه الرحمة والغفران و بعد بشوری باتفاق

کتاب ذوالنورین عثمان بن عفان و ابراز او حضرت اسد الله الغالب مظهر العجائب
علی ابن ابی طالب علیه السلام قرار یافت و هر یک از خلفای اربعه در مدت
خلافت خود ناهج مناهج [illegible] و خلاف و مبرا از شوائب خلاف بوده اند
رسم مصاحف ملحوظ و محفوظ صحف محمدیه از تطرق شرکت و کمی مصون
و محروس و محفوظ میداشته و بعد از انقضای آن مدت خلافت به بنی امیه
و بنی عباس انتقال یافت ایشان نیز همین طریقه را [illegible] و به خلافت خلفای اربعه
و مجاری [illegible] تا اینکه در سال [illegible] که شاه [illegible] خروج کرده و به تعلیم علمای
آذربایجان و گیلان وارد [illegible] شریف [illegible] خلفای راشدین و اهالی قلوب
از متابعت و مطاوعت ایشان ابا نموده آن [illegible] را که [illegible]
از تحریر و ذکر آن زبان [illegible] خاموشی میکنند شایع و در منابر [illegible]
احوال آن اعلان [illegible] کردند و [illegible] اهل سنت و جماعت از اطراف
آغاز مجادلات [illegible] این فرقه را [illegible]
ایران [illegible] و [illegible] والات [illegible]
تا ایام خاقان مغفور سلطان حسین میرزا [illegible] تا اینکه رفته رفته ترکانیه [illegible]

از طرف قرین الشرف [illegible] مامور به این [illegible] که تسلیم نمود
شروط اینکه من بعد از طرفین [illegible] بزرگ که در مرتبه مساوی باشند
تعیین [illegible] نوروز یا بعد آن و [illegible] والله بر قبول مسطور
و انتقال عهود مذکوره فرستاده شد

روایح مسکیه القوایح [illegible] اخلاص آیین که از گلزار نزهت آثار
[illegible] فیها تحیة و سلاما مفتوح گشته مشام دوستان عالم بالا را [illegible]
و نسایم [illegible] متطابه عقیدت [illegible] که از ریاض فیاض [illegible] فیها [illegible]
سلام وزان شد گلهای محبت از هبوب آن شکفتن آغاز [illegible]
[illegible] روح بخش آرام مثال و تحفه مجلس خلد مثال اعلیحضرت قدر قدرت
[illegible] خسرو [illegible] سلیمان شان سرافرازی ده دیهیم خلافت
و پادشاهی [illegible] صورت نمای [illegible] عالم شاهی آفتاب [illegible]
جهانداری و جهانبانی و نیر اعظم فلک [illegible] عظیم الشان [illegible] داور دارا
درایت اقالیم سلطنت و جلال فرمان روای [illegible] عظمت و اقبال [illegible]
استوار [illegible] امن و امان مایه آسایش زمین و زمان پادشاه [illegible]

کوه شکوه خسرو سپهر مرتبت انجم گروه ملاذ سلاطین جهان معاذ خواقین دوران
ناصر الاسلام والمسلمین قامع الکفار والمشرکین خاقان سلطان البرین ثانی اسکندر
ذوالقرنین خادم الحرمین الشریفین پادشاه ظل الله و خلیفه اسلام پناه السلطان
الغازی محمود خان ثبت الله قواعد دولته مع نجوم الارض و اجرای ینبوع امره
الامع ربطه لشاهره بالطول والارض حسنه لطریق لمواکب گیتی و
در رسم خلوص اندیشی برای جهان آرای اقدس همایون که محیط اشعه
انوار ایزد و چون مرتسم میگرداند که اولاً از تکالیف اولیه و ثانیاً
از مامولات کی تقویه سخن تقویم اساس دین و دولت و التیام مسلمین
و اظهار کمال اتحاد بین فریقین و از آخراً را رتبه و تعیین ارضیانه فریقین
منظور نظر چنین موجب الوکالت تبارکات همایون بعض مواقع علیه ملکیه
شده راه شجعی مأمول و سنگ شیرینی مقصد مسئول این طرف گشته
از راه برادری و حسن وفاق اشتیاق ضبط مطالب و ارضای جانبین
خدیو خلد مراتب سلطان مراد خان بلا توقف و خواهش فرمود و
بنا بر رضاجویی خاطر خورشید مظاهر همایون و متابعت رای آفتاب ضیای

اشراق نمون

اشراق نمون که از مبادی حال ملحوظ ضمیر انور بود از مصر دیگاه و از تجدید
تکالیف سابقه و لاحقه را افکنده طاق فراموشی و طومار ظلامت شاهیه
از اظهار آن نقش پرده صحبت و خاموشی ساخته و در این اوان که موسم
ابتهاج بستان سرای محبت و هلال و زلال ریحان بهارستان خلت و یگانگی
بود سفارت و شهامت و مناعت پناهان حشمت و ابهت جلالت دستگاهان نجابت
مقربا اشتفا ان محمد مهدیخان نشانچی و مصطفی خان شاملو وقف حضور ما که عمده
معتمدان ابد دولت ابد مبنیان محمود و وثوق این سلطنت را منظور ملاکان
بودند برای تحریک سلسله موالات و تشیید بنیان مؤانست برسم رسالت
و سفارت روانه دربار سپهر مثال و صلحنامه و عهدنامه را مصحوب نجابت
شعار ایلچیان موقف عز و شان ارسال داشتیم امید از عواطف شهریاری آنکه
نحوی که در نامه همایون متضمن محبت یگانگی و متعهد مودت همیشگی شده از عهده
آثار رحمت و ائتلاف و نوید جناب عهد و ولا ماحی ظلام ملالات و
اختلاف ابد عهد محبت و مواثیق مودت در میان اخلاف عظام و
کرام الی یوم اخر و نتیجه کبری سلالیه نسل خلف و برقرار و موید و پایدار پیوسته

بر ریزش سحاب کلک مؤلفت دیرین بستان سپهر بنیان گلشن مؤالفت
و یگانگی را طراوت افزوده و سراج مضیء قلم خلت رقم را الفروغ صبح جبهت
الفت و ولا مشعله افروز خواهد فرمود الهی تا جهان را آب و رنگ است
فلک را دور گیتی را درنگ است مسلم بر تو باد این پادشاهی بکام دل جهان
چنانکه خواهی

الحمد لله الذی اصلح فسد من امور المسلمین واذهب غیظ قلوبهم وشفی
صدور قوم مؤمنین ونزع ما فی صدورهم من غل وحقود واقرهم انجازا للوعود
کما ورد فی کتابه المجید یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود وصلی الله علی رسوله محمد
صاحب المقام المحمود وعلی آله واصحابه سیما الخلفاء الراشدین الذین بذلوا فی
اصلاح الدین غایة المجهود ما توافقت العناصر بالامتزاج وتآلفت الطبایع
فی الابتهاج چون در شهور گذشته که اهالی ایران از انقلاب جانبین بعد از قبول
سلطنت ما نظر بنا بر آنکه از بدو خروج شاه اسمعیل صفوی سب و رفض در
ایران شیوع و مجادلات و منافرت میانه روم و ایران ظهور و وقوع داشت
تدین بمذهب حنیفه اهل سنت و جماعت که مختار آبای کرام و اسلاف عظام ما بود

از سلطنت شان تمامی

از سلطنت شان تمامی بعد از آنکه الحاح مکرر از آن گروه تمامی شد امر فرمودیم که کلاه
الطائفه با لسان و جنان تارک اقوال لاطائل و محققیت خلفای کبار
رضوان الله علیهم قائل شوند بحصول مسئول نائل خواهند شد ایشان هم حکم قدر
را قبول و از بدعات سابقه نکول کردند چون اعلیحضرت قدر قدرت اعظم
خواقین جهان و افخم سلاطین دوران حیدر توان سلیمان حشم خسرو خورشید علم
ناصر الاسلام والمسلمین قامع الکفار والمشرکین خاقان البرین و سلطان
البحرین ثانی اسکندر ذوالقرنین خادم الحرمین الشریفین برادر والاگهر
گردون بارگاه پادشاه اسلام پناه ظل الله سلطان محمود خان مدالله ظلال خلافته
علی رؤس العالمین خلیفه اهل اسلام و فروغ شمع دودمان ترکمانیه بجهره نواب
همایون ما بر سلسله آل عثمان سپهر احتشام برای مزید تألیف سخن بطلاقت خطاب
امضای مطالب خمسه که در توشیقات سابقه مطلوب از آن حضرت
گشته بعد از تکرار آمد و شد سفرا که پادشاه اسلام پناه سلیمان جاه بشرط مادة
قضیه و مائله را مطابق شرعیه و مبانی ملکیه موکول داشته موجب ارتیاح
ختام خوشتر از این مرام شده بود که اگرچه که ذات جانبین همایون که ما نیم محبت

غنچه گشای از هار اظهار این مطالب گشتیم بو رسید و شاقص بعد رفع تباغض
و ازاحه طرفین و ازاحه شور وشین منظور نظر داشتیم لکن محض از راه ضیاع حول
خاطر همایون پادشاه سکندر مقام وحفظ ناموس اهل اسلام حلقه کوب در جستن
واستسلام گشته تکالیف معهوده را متروک و طریق مسالمت سلوک داشته
این امر دلپذیر را بحضور نوکر خود بر رسم اسلام نمودیم اما چون بعضی از ممالک آن مرز و بوم بایران
در از منه سابقه بسلاطین بزرگان تعلق داشت که بسبب اختلاف انقلاب زمان از تحت
استیلای دولت علیه عثمانیه انتقال یافته ضمناً اظهار شد که هر گاه طبع اقدس پادشاه
اسلام پناه دشاق و مخالف بر رسم وفاق نباشد یکی از آن دو مملکت بر رسم
عطیه از حضرت علیه بحوزه ممالک محروسه ازطرف انضمام یابد و آنحضرت را
ازراه برادری درین دو قبول آن مختار ساخته بودیم و در نامه همایون که از ان حضرت
والا صحوب لطف افندی عز وصول بخشیده اندراج یافته بود لکن چه نظر بمجاهده و مشکور
ومساعی مبروره که از دولت علیه در محاو ازاله اسباب تباغض بظهور پیوسته
ولیستین تعلقستین را تحدید نمودیم لیکن بنا بر بعضی جهات خاطر اقدس
متعلق بآنست که بنحوی که مولای سابق منفسخ شده از مطلب برای مزید الفت

واستسلام از مطالب

واستسلام از مطالب در گذشته بنا بر مصالحه ایام خدیو خلد جایگاه سلطان مراد خان
را که گذاشته میشود تا دوستی و محبت در میانه دولت علیه عظمی و خلافت کرام
و عقاب عظام نسلاً بعد نسلٍ در عرصه روزگار باقی و پایدار بماند از آنجا که ملحوظ خاطر
پادشاه اسلام پناه و عده از اشکو محبتی معهود جهت محبت را التقوی و مواثق
مشید و مرعی بماند و نیز آنحضرت را برادر بزرگ و سپهسالار خاطر آنجناب در این عصر
عال ملت بیضای اسلام اهم مطالب و عظم مآرب شمردیم لهذا ابواب صحت نامه سکینه
المختامه مأمول تا آن خدیو اسلام را نیز متعلق بقبول و معتمد بنای
مصالحه مأمور ساختیم فیما بین معتمدان دولتین امر صلح بر یک اساس و شرط
دست داده و مذکور بر این نهج قرار یافت که اساس صلحی که در زمان خاقان
خلد مکان سلطان مراد خان سابق واقع شده فیما بین دولتین مرعی و حدود
و ثغوری که در میانه مقرر بود بهمان دستور مستقر داشته تغییر و تبدیل در ارکان
آن بلا بنا بر شروط ضمن عهدنامه تام و تنقیح در بنام بعد آنچه لایق شان مملکتین
و متعرض اصلاح دولتین باشد معمول شود و از امور یکه منتج نتیجه کدورت و منافات
مصالحه صالحه و مسالمه مستحکم باشد دوستی و محبت در میانه

دو دولت علیه و اولاد و احفاد ایشان الی یوم القیام قائم و دائم و برقرار باشد

ثانیاً اولی حجاج ایران که از راه بغداد و شام عازم بیت الله الحرام باشند ولاة و حکام

سر راه ایشان را محترم داشته [illegible] حسب حال و مرعات احوال

ایشان را لازم دانند ثالثاً اینکه از برای تاکید مودت و دوستی و محبت در

هر سه سال شخصی از ایران از آن دولت و شخصی از ایران و [illegible] بوده اخراجات

ایشان از طرفین داده شود رابعاً اینکه [illegible] طرفین [illegible] بعد سه سال [illegible]

هر کس خواهد [illegible] مانعت ایشان نشود [illegible] حکام سرحدات از [illegible] که

[illegible] احتراز کنند و [illegible] اهالی سرحدات ایران احوال [illegible]

که در زمان صفویه احداث شده کلیتاً ترک [illegible] اصول عقاید مذهب اهل سنت [illegible]

خلفای راشدین [illegible] و [illegible] که [illegible] باقی

ممالک اسلام آمد و شد کنند از طرف روم [illegible] حجاج و اهالی سایر بلاد اسلام

با ایشان سلوک داشته [illegible] خلاف شرع [illegible]

نشود و همچنین [illegible] تجارت [illegible]

[illegible] حکام [illegible] تجارت [illegible]

[illegible]

و بعد از آن اتفاقات [illegible] روس چنین [illegible] از اطراف رخنه در بنیان ممالک

ایران و اساس سلطنت و مملکت [illegible] قلع و استیصال ایران [illegible]

[illegible] لازم [illegible] مالک الملک [illegible]

از پرده [illegible] و بر روز [illegible]

اعلیحضرت قدر قدرت کیوان [illegible] مرجع [illegible] سلاطین و مرجع [illegible]

فغفور [illegible] خاقان [illegible] جهان [illegible]

تاج بخش ملوک [illegible] خلد الله ملکه و سلطانه [illegible]

[illegible] مطلوب از مطلع [illegible]

طلوع [illegible] ایران [illegible] انقلاب [illegible]

[illegible] و قوت [illegible] اقبال [illegible]

[illegible] در سال هزار و صد و چهل [illegible]

[illegible] ایران را [illegible]

که [illegible] هر کس را که خواهند [illegible] سلطنت [illegible] اهالی ایران

دست [illegible] عالم [illegible]

با کرامت کرده ما را نصیب یاری و بر تقدیر حکم آلهی نسبت ولایت سلطنت حق [illegible]
خوبیکه روز اتمام حیات ... ضعیفان اگر دو ما را از جنگ دشمنان قوی ... بالله
باز در مقام محاربت باشند و همه یگان ایران را امید و دیگری ... حضرت
شاهنشاهی نیز بالهام آلهی فرمودند که اهالی ایران هرگاه سلطنت ما را ... [illegible]
طالب باشند در صورت این مسئول تلقی بقبول و مقرون حصول خواهد شد که ... [illegible]
که حق ... کرام و آبای عظام او ثابت ... تا کی بر تقیح حق
خلافت ... ایشان نیز از راه حقانیت ... [illegible]
متفق الآرا ... حکم قدسی ... اذعان صحیفه ... برای تاکید استقرار امر مطلب
و مهرهای اعتقادی مختوم ساخته ... سپرده ... حضرت شاهنشاهی نیز از جعفر
ایلچی روانه دولت علیه عثمانیه که از حضرت سلیمان حشمت ... طالب ... [illegible]
تا ... سلطان البرین و خاقان البحرین غلام ... [illegible]
اشرف ... اسکندر ذوالقرنین ... غلام ... کردن
شکوه انجم احتشام پادشاه روم ... طالب ... ایران
هم از ... مذهب جعفری که از مذاهب حقه ... [illegible]

[illegible]

وقضاه و علما و افندیان کلام اذعان که از ... مذاهب ... [illegible]
منظور ارکان ... کلام ... ائمه مذاهب اربعه ... و ائمه ... [illegible]
شافعی ... [illegible]
هرساله از اطراف ایران ... که ... امیر حاج ... [illegible]
حجاج ایران ... دولت علیه عثمانیه امیر حاج ایران ... [illegible]
... باشد ... ممالکت ... باشند ... [illegible]
بوده ... [illegible]
امور ... [illegible]
... دولت ... انما المؤمنون اخوة ... [illegible]
فیما بین اهالی روم و ایران ... دولت ... [illegible]
که عبارت از ... [illegible]
قبول ... [illegible]
... [illegible]
و از جانب ... [illegible]

این مقدمات آمد و شد سفرا صورت انجام نیافت و در این سال خجسته فال که یکهزار
هزار و صد و چهل و شش باشد کوکبه جاه و جلال خاقانی و اردوی ظفر قرین خاقان زمان [illegible]
کاصحاب فی [illegible] آنکه [illegible] آن گفتگوی علما از هواداران [illegible]
را منطفی و [illegible] را از میانه اهل اسلام مرتفع گردانند و از تمامی ممالک ایران
و [illegible] از شیوخ اسلام و قضات کرام و علمای اسلام را برای مذاکره
و معاوله این امور موکب منصور حضار [illegible] علما و از آن زمین که [illegible]
که مطالبه معهوده را با مقدمه ملک موطن [illegible] که در نجف اشرف
بتقبیل و تقبیل تراب روضه مطهره مقدسه فائز و مشرف گردیده جمیع اعلام نجف اشرف
و کربلای معلی و حله و جبال بغداد در حوزه گفتگو حاضر شده [illegible] آمد [illegible]
چون بحمد الله در مذهب اسلام هیچ گونه قصوری و فتوری واقع نیست الا
فسادی که از دولت صفویه در میان امت نبویه شیوع یافته علمای کرام
که دعائم اسلام‌اند با یکدیگر در مجلس محاوره و مذاکره [illegible]
قلب برا از زلال شکوک و شبهات تصفیه کرده آنچه زلال حق [illegible]
مبین صفوت [illegible] است [illegible] امورین بمنهج مقرره در درگاه [illegible]

ابراز

حضرت یعسوب الدین و امام المسلمین تلقی مقالات و اظهار عقاید بر حقیقت
ما بری بر نهج [illegible] است که در مشهد شریف بشارات آنحضرت نگارش میابد
آنکه بعد از رحلت حضرت
سید المرسلین خلافت باجماع امت بجناب خلیفه اول ابابکر صدیق
و بعد از او بنص آنجناب بر فاروق اعظم عمر بن خطاب و بعد از او بشوری
و اتفاق اصحاب بذی النورین عثمان بن عفان و بعد بامیر المؤمنین علی بن
ابی طالب علیه السلام قرار یافت و مؤدای آیه [illegible] و السابقون الاولون
من المهاجرین و الانصار و الذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم و رضوا عنه
و بفحوای آیه شریفه لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجره فعلم ما
فی قلوبهم و حدیث شریف اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم خلفه برحق و
رابطه مواصلت فیما بین ایشان محقق بوده همه با یکدیگر رسم موافقت [illegible]
مغایرت و منافرت مسلوک نداشته‌اند و بتحریر رسم مواصلات فیما بین [illegible]
مرعی بوده که بعد از رحلت خلیفه اول و ثانی از دار دنیا آنجناب بشوری [illegible]
[illegible] کرده آنحضرت فرموده‌اند که [illegible] قاسطان [illegible] لکنا علی الحق

وخلیفهٔ اول نیز در حق خلیفهٔ رابع فرموده است بخیرکم و علی فیکم و خلیفهٔ ثانی در حق
انجناب فرموده لولا علی لهلک عمر نظایر این که بکمال رضامندی ایشان از
یکدیگر دلالت دارد بسیار و مستغنی از بیان و تذکار است و در سال نهصد و
شش هجری که شاه اسمعیل صفوی خروج نموده شایع سب و رفض نسبت
بخلفای ثلثه نموده این معنی منشأ ظهور فساد و نهب اموال عباد گردیده موجب
منقصت و منازعات فیما بین اهل اسلام شده تا هنگامی که بمقتضی قل اللهم مالک الملک
تؤتی الملک من تشاء شاهنشاه عالم پناه برتبهٔ سلطنت و جهانداری سر فراز گشته
چنانکه در فوق مذکور شد در شورای صحرای مغان از این جهات انکشاف [illegible]
ما نیز عرض عقاید اسلامیه کرده بودیم و حال نیز که در روضهٔ علیهٔ علویه از زبان
استفسار فرمودند عقاید اسلامیهٔ ما بان نهج مسطور است و خلفای راشدین
بترتیب مذکور خلیفهٔ علی التحقیق حضرت سید المرسلین میدانیم و سب و شتم ایشان را
وازرفض و تبرا [illegible] چنانکه جناب قدوة العلمای الاعلام شیخ الاسلام
و افندیان عظام دولت علیهٔ عثمانیه تصدیق مذهب جعفری کرده ما نیز معتقد طریقه
[illegible] آنحضرت [illegible] و آنچه سمت تحریر یافته محض از خلوص

فواد و صمیم قلب و مقتضای ارشادانه [illegible] قلب است و هرگاه خلاف
این عقیده از ما بظهور رسد از دین بیگانه و مورد غضب خدا و بیگانه و سخط
شاهنشاه زمانه و خدیو فرزانه باشیم

انکه امام جعفر صادق علیه السلام ذریهٔ رسول اکرم و ممدوح
امم و نزد ائمهٔ مذاهب اربعه مقبول و مسلم است و از قراری که علمای ایران
عرض و تحریر کرده اند نزد دولت ایران تحقیق یافته عقاید اسلامیهٔ اهل ایران صحیح
فرقهٔ مزبوره قایل بحقیت خلفای کرام و از اهل امت حضرت خیر الانام میباشند
وهر کس که با آن فرقه اظهار عداوت مینماید او از دین عاری خواهد بود و اگر
انکار دین ازاو بری بوده در دنیا محاکمهٔ او با سلطان عصر و در عقبی با جبار
شدید البطش و القهر خواهد بود

انکه عقاید صحیحهٔ
اسلامیهٔ اهالی ایران چون بسمع علمای فوق بیان نموده اند و این فرقه داخل
اهل اسلام و امت حضرت سید الانام میباشند و هر کس که با ایشان اظهار
عداوت نماید خارج از دین و محروم از شفاعت حضرت سید المرسلین بوده در دنیا
بازخواست آن با پادشاه عصر و در عقبی با شهنشاه علی الاطلاق خواهد بود

و خلافی که معتقدین عقاید مسطوره اند در فرعیات با ائمه مذاهب اربعه
میباشد منافی و مغایر اسلام نیست و اصحاب این عقیده از اهل اسلام
و قتل و نهب و اسر فریقین مسلمان و ذریت محمدیه و برادر دینیه مذهب یکدیگر
حرامست رایحه ریحان خلت و وداد شمیم بستان
محبت و اتحاد اعنی نامه عنبرین شمامه والای حضرت عالیمنزلت مطرح اشعه
فیوضات الهی و مهبط انوار عنایات شاهنشاهی مهر جهانتاب اوج سلطنت
و شهریاری و بدر عالم افروز سپهر عظمت و ابهت و جلالت و جهانداری افاده
خاندان رفیع الشان گورکانی نقاوه دودمان منیع الارکان صاحبقرانی برادر
گرامی ... که از ذخایر گلزار ... مزاج
امتزاج شریف مشام ادراک ... نفحات
مسکیه الفوحات استقامت وجود و سعادت آمود نکهت بخش دماغ
در هنگامیکه ابواب ظفر ... شاهد اقبال باز ... رایات عقاب ...
استعجال بجانب ... معطوف ...
سمت وصول ... اضافه خورشید ...

ابواب الفوز

سرادق جلال الله ... و هدایای دوستانه و تحایف یکجهتانه موجب ...
محفل مودت ... برومند شاهد محبت گردید و از منوال ... خان
از درگاه خلافت پناه ... الفراق ... حکایت شوق ...
از بیان ... حواله ... آن ... بسیار ...
مودت ... صفات ... و انهاء ...
افزای خاطر ... سلسله موالات ... بر ...
بر لوح مودت میگذارد که ... موجب ...
جهات عالیه ... نائره فساد و کفره ... اصلاح امور ... و صدور ...
مطالعه ... از طرف ... الا ... و عدم ...
حضور ... سردار ... نظام مهمات ... قلم موالات رقم ... نموده ...
... اطلاع گشته ... نظام ممالک ... که ...
بود ... منزل ... گردید ... از ...
... اتمام یافته ... معلوم ...
... این امر ...

متین شناور شده و سردار بهجت کریمیه اعلام گشته ۀ التحیه بمقتضای اتحاد
دولتین عیوب نا آید که بهر اشتها و میثاق هرگاه امری رو دهد البته مجرد اشاره
والا بانجام خدمت خواهش اشتافت و کام دل از فیض برگیراند دولت خواه باد
باقی ایام سلطنت و جهانداری لایزالی باد

جواهر نفیس ادعیۀ طیبه و دوستی قرین و لآلی زاهر تسلیمات زاکیات مودت آئین اخوان
نجیب و وداد گنجینه اتحاد و صوب جیب حضرت فلک رفعت درة التاج الجلیل سلطنت و جهانداری
و لؤلؤ شاهوار دریای عظمت و کامگاری فروزان گوهر درج دولت و اقبال و درخشان
اختر برج سعادت و ابهت و جلال سرفرازی و دافر سروری و جهانبانی نقاده خاندان
رفیع الشان گورگانی برادر والا گهر و حبیب نیکو سیر مبلغ و تحف داشته بر لوح
مصادقت منگارد که چون پیوسته غواص ضمیر خلت تخمیر در بحر اشتیاق مستغرق
اجتمعی است که بوسایل فلسفه گوهر کنهای مقصود که عبارت از مکاتیب والا
بر حقایق آلات خیریت نمودیست از غوص گاه محبت یکتا رو دانه و در دو لوار نشاط
خاطر با آن مرصع کاری و جیب و دامان جهان مشحون بفرایر محبت و کامگاری کرد و لهذا
درین اوان خجسته نشان که شهامت و بسالت پناه حسینعلی خان از جانب منیعت جواب

شرف اندوز گردید

شرف اندوز حضور گردید سیادت و نجابت پناه میرزا محمد حسن برای تجدید
رسوم موخات از مظروف قرین الشرف نامور نخبه بار فلک داکشته قبلی قبض الامد
مساوی جبل کاف گسترجون در آستر کار عظمت ارسخته حوار زوایای که از موقف
احسان و دقائق مشبو و معرف داشت و بین الدولتین علیتین جدائی و مغایرت
منظور نبود در بسم باز بود محصوب سیادت پناه مزبور چو بلداری کریم سبک و لیکن
گوام شرف جواهر خانه عالی موجب نفع جمهور علیه و با صد و بکر بخجر فیل و الا ایدر
و از ارمغان ممالک فرنگ ساعت بزرگ مجمع فیلان علاوه هدایای مرسله
گردید تا ساعت زر زینها و مهر زینت افزای بزم چهر آیت فاقون لیالی و ایام
بلوری چشم اعداء عقرب طبیعت مقرون تخجر بوده ایام سلطنت و جهانداری تا قیام
و ساعت قیام مستدام باد

بر لوح موخات منگارد
که چنانکه از راه محبت ارسال داشته بود تندپا از تشین و مرضی طبع الفت گزین گردید
چون حمل و نقل آن در سفار تعذر دارد هرگاه مقرر دارند که چوب صندل سفید
و سرخ قدری معتد به ارسال شود که ستاران با آن مونه لباس زند البته سجا خواهد
از انجا که در هندوستان جائی تحمل درین کار جهات صندل پیشانی داشته تا لهار

اینمطلب مصدع آنحضرت گردید و غالب بود امعذور خواهند داشت

بر لوح مودت منکشف است که محبت و دوستی بین الحضرتین و
ارتباط و اتحاد دولتین به مرتبه ایست که بدستیاری کلک موافقت سلوک
سمت نگارش تواند پذیرفت و حرف حالتست درین خصوص هرچه مذکور شود
فی الحقیقه مقصود ضمیر و مکنون خاطر خلت تخمیر و همه همت و غایت القصوی نیت
آنست که اگر آن برادر نیک اختر را امری اتفاق افتد تمامی اثاثه و اسباب سلطنت
و فنون لشکر انجم قدرت در عالم یگانگی معرف آنحضرت ابد پیوند ... نمایند
از جلایل عطاهای ایزدی میداند بخلاف این انشاء الله بر رای جهان آرای ساطع
منکشف خواهد بود جواهر زواهر دوستی

کوشش گردید که بدان مقبول ارا آید و لالی متلالی سخنانیکه بدستیاری
غواص خلاص از بحرین بحر وجدان جلیل بیان آید هدیه مجلس شریف و تحفه موقف
عالی حضرت خورشید طلعت زهره نجوم سپهر سلطنت و کامکاری و قرة العین بصر عظمت
و شهریاری مهر تابان آسمان عز و جلال شمع شبستان عظمت و اقبال ثمره شجره کامیابی و بزرگی
و نخوه طره سروری فلک جناب بهرام مقام مشتری سریر کیخسرو حشم ... برای جهان آرای آنحضرت

از زیتون توان گلشن شهرت و نیکنامی فرهنگ ابان رشحه ... ان
روان شیرین نیوش خسرو جاه ... خورشید کلاه امپراطور ... عظیم
ادام الله ایام سلطنتها ... باز یافتگان حریم عز و جاه
میدارد که قبل ازین چاپار مقرب الخاقان ... آقاسی از دربار فلک مدار
برای تبلیغ مژده جلوس میمنت مانوس پادشاهی و تجدید رسوم صحت
والفت والتیام بین الدولتین بسفارت مامور و عازم گردیده ... طلع
النور گردید چون احمد پاشای والی بغداد ... دولت علیه صفویه
و آل عثمان که سالها بود که اساس خلت و وداد استحکام داشت محض اغراض
نفسانی ... احداث فتنه و فساد و نشر نفاق ... نمود و از ابنای
درگاه آنکه با افواج قاهره بعزم ... آن مفسدین الدولتین روانه و بحوالی
قورنه آمد الی الان که اواسط شهر رمضان المبارک است چند دفعه جدال
واقع و هر دفعه جمعی کثیر از رومیه طعمه شمشیر ... ایشان
دستگیر کرکوک و حله و نجف اشرف و کربلای معلی و کهنه بغداد
دار الخلافه در حیطه تصرف و تسخیر در آمده اهل قلعه نیز محصور ...

حیثیت منصور است و موحی الیه نیز بسمت تسخیر دارد نه پای گریز چون تسخیر قلعه
مزبور قابل آن نیست که خود بمحاصره آن بپردازیم و افواج خونخوار را
معطل این کار سازیم ان شاء الله تعالی در این زودی از انجام مهام [illegible]
فارغ گشته اگر تسخیر قلعه چند روزی تاخیر داشته باشد فوجی را برای اتمام
کار آن تعیین و خود بتائید سرمدی برای انجام بعضی امور که همت
جهان گشا را منظور شده عازم حدود شیروان خواهیم شد از آنجا که الویه جاه
خورشید کلاه بشیوه فتوت و صدق عهد خود انکنام جهان و محمود سلطان
زمان ساخته اند ترقب از اولیای دولت جاوید مدت آنکه افغانستان کامل
المکل کرده بتفویض بقیه ممالک معهوده کشور گشای اقالیم الطاف و فاتح
ابواب قلاع خلت و ائتلاف بجهه یکجا سفیر مزبور را از زودی متعین المرام
رخصت انصراف و اذن انعطاف بخشیده ان شاء الله تعالی در حدود شیروان
معسکر ظفر اثر گشته مژده سلامتی مزاج همایون و قوام دولت روز افزون بهجت
بخش خاطر این خیرخواه خلوص مشحون گردد و باقی آفتاب سلطنت و اقبال
از مطلع عز و جاه لامع و ساطع و تابان باد

شرایف

شرایف دعوات وافیات مصداق آمین و تحف تسلیمات طیبات مخالصت قرین
که از فرط عقیدت و نیازمندی هدیه بزم همایون و تحفه محرم حرم میمون
علیاحضرت قمر طلعت خورشید حجاب ثریا جناب زهره [illegible] سلطنت و عفاف
و درّه یکتای دریای عظمت و بختیاری غرّه ناصیه شاهنشاهی قرّه باصره دیده وری
و آگاهی فروزنده گوهر عصمت و فرهنگ فروزنده پایه تخت و اورنگ طرازنده جاه
شهریاری برازنده افسر تاجداری محجوبه حجاب عفت مستوره نقاب عظمت
مهد علیا و ستر کبری ام الاطهر سیده عظمی خلّد الله ملکه کما انشاء ساخته بعد از تقدیم
مراسم محبت کیشی و گذارش مراتب خلوص اندیشی مرفوع رای عالم آرای
[illegible] میدارد که بعد از آنکه میرزا محمد ابراهیم
ایلچی اشرف بتقبیل آن عتبه علیا رسیده و در استحکام مبانی دوستی [illegible]
آن علیاحضرت بلقیس شوکت انجام امر مصالحه را العهده یکجانبان [illegible]
[illegible] فرموده
آنچه شایان امر و داد و مقتضای کار اصلاح بود از یکجانبان [illegible]
همایون از طرفین [illegible] و تقرف

اولیای دولت علیه درآمده و فی الحقیقه شاهد دوستی که در خدمت لوقتها
میکردند جامه شهود و پیرایه وقوع پوشانیده و در میان سلاطین زمان
و خواقین دوران سخن وعده و صدق عهد خصوصا پس قسمت نهایت مقبولیت
رد کردن اسرای گیلان در جنب این محبت نمایان امریست جزئی
و مقربت استمان (?) مشار الیه در طی مصالحه مکرر انجام آن اظهار نموده اند
بنا بر آنکه اسرا را بولایت روس برده بوده اند استرداد آن
به تعویق افتاده و درین اوقات که این نیازمند درگاه آسمان جاه از قلع و
قمع دشمنان و تمشیت مهمات خراسان فراغت یافته کمر عزم تنبیه
سایر مخالفین بسته است که بعد از فضل جناب باری و دستیاری آن
درخشنده اختر برج سلطنت و کامکاری بالکلیه رفع اعادی این بنیان (?)
از قوه بفعل آید چون نگهداشتن اسرا بعد از مصالحه فیما بین پادشاهان
خلاف معمول و بودن ایشان درینجا نیز معمول است لهذا از امنای آن دولت
کبری ترقب و رجا آنست که امر الاشرف صدور یابد که اسرا را در هر جا
که باشند جمع نموده باتفاق معتمد معتبر استمان مشار الیه که حامل نامه مودت

ختامه

ختامه است آورده تسلیم نمایند که هم موجب خوشنودی حضرت بزرگی دلکار (?)
و هم باعث منت پذیری کارگذاران این سلطنت ابد مدار بوده اساس
محبت ابد الدهر پایدار و مواد مودت فیما بین الدولتین باقی و برقرار
خواهد بود

منشوری

جهان آرا مشهود دارد که چندی قبل از این سلطنت حضرت [illegible]
طهماسب خصوصا حسب الامر علیمردانخان شاملو قبضهای تقدیر [illegible] بعد از آن
سحاب کامکار عباس میرزا انتقال یافت مرحوم محمد علیخان العیسی [illegible]
روانه دربار آن برازنده گورکانی و بمقتضای محبت باستانی و موالفت روحی
از جانب میرزا با آن عالیمقدار و این نیازمند درگاه حضرت کردگار زیر قوق (?)
کلک صدق انگاشته بوده که عزیمت سمت قندهار و تنبیه افاغنه نمایند
اندیار که محبوس اطراف اوجاق کرم (?) آقا مرکوز خاطر
عهد اثر و ملکوتی سر انجمن بالاتفاق میشتند از طرف قرین الشرف خاقانی
و بندگان درگاه آسمان جاه و صدور فرامین مطاعه و احکام لازم الاطاعه
خطاب بحکام ممالک و ضابطان ممالک در باب [illegible] راه گیر

اشجاعت غزا اصرار یابد که اگر بعضی از آنگروه از صدمات جوش دریای غرور شر
کوبشکوه پادشاه طریق فرار و جلای اوطان سکون و قرار شوند مجال عبور بنابر
و ورطی محبت نامجات تشکیکن جشامه و صحایف شریف عنبرین شمامه که از
موقف علا و حکم عز و علا اشرف تحریر و املا مصحوب نجیبان مزبور ابلاغ
و اهدا پذیرفته بود اندراج داشت که بناظم کابل و مستحفظان ثغور و کنگ تاکید
و در ضبط جاده و سد طریق قدغن شدید فرموده اند درین اوان که
بهمرکابی تائید غیبی و مظاهرت حفظ الهی بروفق معهود رایت افراز عزم صوب
مقصود شب و روز ظاهر شد از مطلع ماه چهره لوای فیروزی نمود گردید
افاغنه غلجه بمقابله لشکر کار اصحاب دین درآمده بعنایات الهی شکست
فاحش یافته با سر وادی خذلان و پشیمانی و تیغ جان ستان غازیان
تا پای قلعه سرخ شتافته بقیة السیف خود را بقلعه سنبل خوای و قلعه اشتم
با نهضم حصون هم در بروی خویش بسته هر زاویه ناکامی نشسته اگرچه
بدستیاری توفیق داور جبار و انداز مصالح ضروریه قلعه کشائی بپای کار
آمده آماده تسخیر حصار پوش سیل سیاسی قلعکن بنیاد کار گناه کار

بیگاه

بیگاه و آتش خرمن سوز هستی تیر و خدنگ و سفید و سیاه میشد و قوت
قلوب مجروح نیست که ابواب مفتاح سازگاری و امان مفتوح شود لهذا
خاطر آرمیده و نیت بسته بدو عزم ثابت و قلب راسخ و ضمیر حق شناس
و همت قوی اساس بمحاصره غلجه مقصور و اطراف کوه را محاصره جیش منصور
فرموده ایم لیکن درینوقت عرایضه سرکردگان که با فوج از غازیان شجیع
و تادیب افاغنه سرحد مامور بوده اند ظاهر است که ملحوظ انظار همای آنحضرت
روز افزون و مقابل آن شده بجهر منون جلاده شد بسمت وصول قرب چون
قرب مکانی علاوه صحبت روحانی شده بود برای مذاکره امور یا تقصه تجدید
عهود محبت محمدخان و میرزا محمد رضا را برای سفارت تعیین و بجانب عالی
روانه آنحدود کرده عزم تمکین شیخ و منوره بعضی امور عظیمه بالطبیان مزبوران القا شد که
بعرض حضرت خاقان جنت علیا برسانند برانکه در عالم وداد بنحوی که مقتضی
دولت روز افزون و درخشنده بیات ملکوره از الحجاب مقرون و اجلیان ان
نزد نوع صحبت انصراف از آن فرمایند
طرایف ظرایف دعوات و تحایف لطایف تسلیمات که از دار الملک حلب سوی

بسوی شهرستان کیش و از معمورهٔ جهان بصوب کشور ایران ترسیل شده
هدیهٔ بزم همایون شریف و موقف منیف حضرت فلک رفعت کیوان
ایوان قاآن مشتری سعادت زحل دربان فروزندهٔ مشعل پادشاهی
فرازندهٔ رایت گیتی ستانی بهین آثار حضرت سجادهٔ معین گوهر صدف
جهان رئیس صاحبقران گورکانی شاه جهان پرور همایون فر خسرو خرم فرخ سریر
سلطان دارا شکوه فیروز بخت خدیو کامران فرخنده اختر المخصوص
بعواطف الملک الاکبر محمد شاه خلد الله ملکه و مملکته ساخته معروض رای شریف
میدارد که درمبادی حال که دار السلطنه اصفهان بتصرف درآمد در خصوص
شیوهٔ افاغنهٔ قندهار و باقی اشرار که نسبت بهند زیاده بر ایران مصدر اند
و اقرار شده مصحوب علیمردان خان شاملو و بعد از آن بتوسط محمد علی خان
باران پادشاه ذی جاه اعلام شده بود که کس تعیین نماید که بعد از ورود
رایات منصوره بآن حدود از فرار ایشان ممانعت نمایند و مکاتبات شریفه
که از حضور پرنور آنحضرت مصحوب ایلچیان ایشان الیها ارسال شده بود
مندرج ساخته بودند که صوبه داران و پنجاب تاکید اکیدی در این باب

بعمل

بعمل آمده بنا بر آن از اینجا زمینداران درگاه آنکه از سلسله جنابی قندهار
آنحضرت عازم قندهار و برای تجدید مذاکره اعنوا که ایلچی دیگر بسفارت
مامور و بعضی سفارشات در عالم موالات لساناً و شفاهاً بایلچی فرموده
که در حین ادراک سعادت لثم عتبهٔ علیهٔ عالیهٔ قاآنیه بعرض اقدس رسانند
و حال چهارده ماهست که ایلچی رفته و کار قندهار طی گشته اثری از
تعهدات مزبوره بظهور نرسیده و قطع نظر از ان ایلچی را در انصوب
توقف و برخلاف معمول و اوامر خجسته تحفه قبولی احسن منها آورده
و ارسال جواب مکتوب در اینکه از روی انکلی و از بهارستان مودت
سنبلی بود بتهاون و تسویف بعمل آورد خلاصهٔ مطلب که از اینجانب
درگاه آنرا بنابر دو جهت سوای رعایت راه و رسم مودت
و پاسداری قوانین محبت امری دیگر مطمح نظر نبود و توفیق دولت
و مملکت آنحضرت الهی تا ابد پاینده باد و باقی باد نداشتیم و دولت
روز افزون ایشان را در عالم یگانگی از خود می انگاشتیم یکی از
حسب موروثی رابطهٔ ترکمانی و ثانی باعتبار رعایت قرب جوار و محبت

باستانی که فیما بین دولتین ایران و هند استقرار یافت و انفصال مقدمات شاهی
مقام این بود که از اطراف قرین الشرف نیز این رویه مرعی و مستمر باشد
مع هذا اخلاف معمول بوجوه موعود ازجانب شریف بظهور پیوست
هرگاه و هنگام آن پادشاه جمشید جاه قضای ذکای جهان پرور خلافت مرتبت
گسترده این طریقه را ملحوظ میدارند فهو المقصود و چنانچه بعضی از کارگذاران
آن دولت والا که در مزاج دولت وضع یافته از کرم کارفرما را در انعقاد دایره
فساد برهمزن هنگامه هولناک شدند این معنی نزد ما در هیچ باب موافق
اتحاد و یکجهتی را از دو جهت انصراف از آن اوضاع مسلم حکومت آن خاندان
هستی ذخایر را قرین بحبت و ثبات مانی فرمایند تا آنچه نگاشته کلک قضا رشته
شد بعینه وقوع آید
والله یؤتی ملکه من یشاء والله واسع علیم جواهر فلاهر اتحاد مطلب الا مسئله
ابو علیه فرستیم که در بلاد لو و زنا ما در و یکتایی اقتاب و کوه هر شرح نامه برابری
و در صفوف نعمها با جوهر حرج فرود نکس اهمیت ناییر از مخزن در صدف و گنجینه
هدیه اقتدار هر شیئه بزم و تحفه مجلس حضور سپهر مثال اعلیحضرت
ملک رفعت
ملک مرتبت کیوان مهابت مشتری سعادت کوه پابرجای جهان
عزو تمکین دریای عالم محیط بسیط زمین مهر درخشنده سپهر
جهانداری و جهانبانی خورشید عالم افروز اوج خلافت و کامرانی
خسرو ملک پرور ملک خدم خدیو فلک قدر انجم حشم سرور گردن فراز
مهر افسر داور دارای سکندر در شهریار کشور حزم و وقار شهسوار
کیسرو و دارا پادشاه ظل الله اسلام پناه داور داد آور عدل
اگاه اعظم سلاطین جهان افخم خواقین دوران ناصر الاسلام والمسلمین
قالع الکفار والمشرکین قاآن البرین خاقان البحرین ثانی اسکندر ذوالقرنین
السلطان الغازی محمود خان بن مصطفی خان زین سریر خلافه العظمی مبادی ذاته
و نور عنوان السلطنه الکبری بلوامع انوار صفات ساحت بر لوح محبت منکار رو
قبل از این کیفیت تعیین اعلیحضرت محمد شاه پادشاه و والاجاه هندوستان در باب افاغنه
و سردار ایشان را بعد از آن خلف و عهد ها جست و بعلاوه آن ایلچی اخبار
که از قندهار رفته بود در خلاف آن پرداختن نگه داشتن و بجواب نامه پرداختن
از خارج بعرض ایستاده کان پیشگاه عزو جاه خاقانی رسید جواهر بود در زمان اوان که

مقدمات مزبوره بجهت توجه این اصدق دوستان بجانب هندوستان
گردید بادشاه والاجاه سابق الذکر تمامی سپاه خود را از اقصای بلاد هند
و دکن جمع آورده باستعداد تمام و کوکبه مالا کلام از شاه جهان آباد
حرکت و چهار فرسخی شاه جهان آباد و متصل کرنال حصن حصین حصاری
ترتیب داده بعزم جنگ توقف و این نیازمند درگاه الله نیز بعد از ورود
منزل انباله یا نزده فرسخی کرنال این معنی گوشزد و متعاقب عتبه اقبال کرده
متوکلا علی الله تعالی روز پانزدهم شهر ذیقعده الحرام تلاقی فریقین روی
بعد از اشتعال نایره گیرودار و لغایت ایزدی کار شکست برآن گروه
افتاد جمعی از خوانین و امرا با جمعی از لشکر هندوستان طعمه شمشیر و جمعی زنده
دستگیر گشته تمامی خزاین و اسباب و توپخانه پادشاهی و امر آن تصرف درآمد که
محمد شاه منهزم و بحصن خود متحصن گشته بعد از سه روز که خود را مغلوب و جمله
مسلوب یافته با بقیه امرا و سپاه وارد اردوی همایون گشته این نیازمند درگاه
الله را ملاقات و تاج و نگین سلطنت رسیده ما نیز از منزل مزبور بجانب شاه جهان آباد
نهضت فرمودیم و بعد از ورود شاه جهان آباد جمیع صوبه داران اطراف

و خوانین اکـ

و خوانین اکناف و رایان هند و فرمان روایان سپه آرا و امرای
زبردست و راجهای از شاه غرور سیه مست نیز که در ممالک
بعیده و قلاع سد بلند بوده اند در مقام اطاعت و فرمان
برداری درآمده بعد از چند روز که فتح آیات و نظم مهمات
آن سرزمین بر وجه اسهل و احسن صورت آمد چون این نیازمند
درگاه الله ترکمان و پادشاه معزی الیه نیز از دودمان ترکمانیه و سلسله
جلیل گورکانی بوده اند در عالم ایلی و اتحاد جنسیت بادشاهی ممالک
هندوستان را بآن بادشاه والاجاه سابق الذکر تفویض و خطبه
و سکه را باز بنام نامی او جاری ساختیم و چون صوبه کابل و غزنین
در سمت شمالی و غربی رود اتک واقع است و از جهات ممالک
خراسان بود لهذا صوبه مزبوره را با ولایات سند و قلاع آنطرف
از حد تبت و کشمیر که آب رودخانه مزبور بدریای محیط اتصال
می یابد بعلاوه صوبه تته و بنادر و قلعجات تابعه ضمیمه ممالک
محروسه ایران ساخته عطف عنان عزیمت فرمودیم بعد از ورود

بحوالی رود اتک رسید الحمد لله که حقیقة باین مثابه زمند
درگاه آنست منظور نظر دوستی پرور آن بود که ایلچی برای ابلاغ
این خبر و انصراف ولایت انصرت اثر روانه حضور جایون ساخته
از نفایس هندوستان و گلهای این سر ابوستان سیدار سال دریا
آن قدوه دوستان بشود مقارن آن خبر وفات علیمردان
خان قبلا ایلچی در سواس لعرض آستان دگان درگاه سدره اساس
رسید لهذا قبلا مقرب بارگاه خانزاد خاص خان جنگی کوچک سلطان
و چرچی باشی مسول را که از چاکران قدیم الخدمة این درگاه و از
راه و رسم سفارت آگاه بود تعیین و انجام اموری را که مرجوع علیمردان
خان مرجوع لجلالت مشار الیه محول ساختیم که باتفاق رفقای علیمردان
خان که در اینجا بودند و توقف دارند بتمشیت آنها پردازد و امور
مشروط که در عقده تعویق مانده بجهت یاری مصلحت بنیان آن قدوه
عالیه بدرای صورت حصول سازد برای خالی نبودن نامه
دوستی ختامه موجب تفصیل علیحده اشیاء برسم هدیه و سوغات

هندوستان

هندوستان مرسل گردید مأمول آنکه در پیشگاه حضور انور
و محضر مقدس توقیع قبول یابد
تحائف لطائف دعوات دوستی آئین و طرائف تسلیمات
مودت قرین از فرط اتحاد و یگانگی ابلاغ حضور شریف و اهدای
بزم منیف علیا حضرت ثریا منزلت فروزنده مشعل پادشاهی
فرازنده رایت عظمت و برتری پرده نشین تتق عصمت خلوت
گزین سراپرده عفت سلالة دودمان سلاطین جلیل الشان عصمتوه
نقاوه خاندان خواقین بلند اقبال مسیحیه انا بورانا پادشاه خورشید کلاه
کل روسیه و فرمان فرمای ممالک مسکاو و غیر اوحاجی ترخان و غیرهم
ساخته بر لوح وداد منگار و همه بشرح نامه روم است
روح قالب نطق و بیان و احباب قلوب
خامه و بنان اول خالق جان سبحانه جان متعال و کریم و حی لم یزل و
لا یزال سپاسی الفاسیه بدرگه مرحمت شامله دار السلام
محبت و ولایه حافظ و مدایح صدق و صفا محافظ اولان

نجابت وزارت مآب حاوی کتاب حسب حمیده جیهان اوباشی
عالی لوای بلند اقبال عزتلو سعادتلو عزیز قرانتدین
حسن پاشا رفع الله تعالی مدارج جلاله لکالشاء حضرتلرینک
ایام عمر و دولتلری دایم و مخلد و مراتب جلیلۀ تخت بزمی باقی و
مؤبد اولمق دعواتی فرط اوزره مندن ادا و اهدا ایای تقدیم
تسلیمات ناوی حضور وافر السرور لرینه اتحاف و اهدا قلندقدن صکره
رای بیضا ضیا انه انها اولنور که منطوقۀ اینما تکونوا یدرککم الموت
مفادونه زوال وفنا در قرجوانده اقرب الیه من حبل الورید و مصدوقۀ
انا لله و انا الیه راجعون فحواسنه زبدۀ موجودات اولان تقی عمر درگاه
بلا بنا حضرت فعال لما یرید اولمغین بناءً علیه اشبو اوالده جنات
مغفرت پناه ابراهیم آغا یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک
نداسین سمع قبول گرایه صغا و حضیض خاکدان محنت بعضی جنانه ارتقا
ایدوب والبقا تنبلره الذکا و صبی موجبنه نعش اماکن مقدسۀ مطهره
ارسال اولندی مقتضای شرایطه و داد اولنور که انشاء الله تعالی

قالب فرسوده فی مکان مرغوب مدفون و جنانگره بهره یاب
منفاوان لهم اجرا غیر ممنون اولمغرکات حسنات
اخلافکرن مرجو و مأمول و غایة القصوای مرام و مسئول و

چون مشیت من مراحم داور بنده پرور
وبرکات انتساب خاقان حضرت خیر البشر علیه صلوات الله
الملک الاکبر دین بنده سیدر مسیبا فی سلاطین آل عثمان و
وبندگان آنرزنه سلطانی وخورد و بزرگ جهان را و انجبدا
مملوکا لا یقدر علی شیء نقش سنیا فی عموم جیان حلقۀ غلامی
این درگاه را آویزۀ گوش جان ساخته اند و کافۀ عباد الطوق بندگی
این آستان کردن آزادگی افراخته و مضمون حدیث صدق
مشحون من اعتق مؤمنا اعتق الله العزیز بکل عضو منه عضوا
له من النار اعتاق از عناق بندگان موجب آزادگی بنی
و مکفر ذنوب و معاصی و رفع سلسلۀ رقیت از رقاب سلسلۀ عباد
باعث رستگاری یوم یؤخذ الناس بالنواصی میباشد

ماتر بر ذمت همت خسروانه لازم فرموده ایم که بجهت طالب
رضای و جویای خوشنودی مالک الرقاب مطلق بوده
قید بندگی از گردن بندگان برآوریم و انجمعی از در درگاه شاه
حقیقی سر آزادی خویش شماریم بنابر آن قربة الی الله کفارة
للذنوب والخطایا فلان نام غلام خاصه سرکار شریفه را در سلک
احرار نظام و در زمره آزادکردگان مراسم خسروی ماوی و مقام
داده توسن نفس او را مطلق العنان فرمودیم من بعد بندگان
آستان رستان نواز و غلامان درگاه آسمان طراز او را حر و
محرر دانسته از مضمون آن تخلف نورزند بیگلربیگیان عظام حکام
کرام و سادات عالیمقام و علمای گرامی احتشام و اهالی شرع مبین
و وقفان مسالک حق و یقین و کلانتران و کدخدایان و ریش سفیدان و
سرکردگان و قاطبه مقاطنین و جمهور سکنه و متوطنین ممالک محروسه
شاهنشاهی مستظلان سایه قصر قصور دولت ابدمدت ظل اللهی
مکارم بیدریغ خاقانی و عنایات از حد افزون قاآنی امیدوار باشند

که چون شاه اسمعیل صفوی در سال نهصد و شش خروج بعضی از
عوام کالانعام را با خود متفق ساخته بعبث باغراض نفسانی
و ریاست دنیای در میانه اهل اسلام قدح زنا و دو برهم زنا نموده
بنای سب و رفض گذاشت و باین وسیله احداث منقصت
بین المسلمین کرده لوای نفاق و نزاع افراشت سجدگاه کفره و ملحدان
آشیانش گزین شده فروج و دماء مسلمین معرض تلف درآمد لهذا در
شورای کبرای مغان که در تاریخ نادری مسطور است در حینی که
جمهور انام و کافه خاص و عام ایران از نواب ما استدعای
قبول امر پادشاهی میکردند ایشان را تکلیف فرمودیم که در صورت
مسئول ایشان مقرون بقبول خواهد شد که ایشان نیز از عقاید فاسده
و اقوال کاسده که از بدو ظهور شاه اسمعیل در میان اهل ایران شیوع
یافته نکول و حقیقت خلفای راشدین را که مذهب آبای همایون
اروغ میمون بعیه بالجنان واللسان اذعان و قبول کرده از رفض
و تبرا تبرا و بولای ایشان تولا نمایند و برای تایید این معنی از علمای خسار

و فضلای دینداری که ملازم رکاب ظفر شعار و پرتو اندوز انوار حضور
مهر آثار بوده اند تحقیق و استفسار فرموده ایم که بعرض اقدس رسانیدند
که بعد از بعثت خیر المرسلین صلی الله علیه و آله اجمعین هر یک از صحابه
راشدین در ترویج دین مبین بذل نفوس و اموال و هجرت
از اهل و عیال و اعمام و اخوال اختیار و لوم لوام و آلام وطن و تغیر حال
و عام را بر خود قرار داده باین جهت بشرف صحبت آنحضرت جناب
رسالتمآب اختصاص یافته پیرایه پوش تشریف نزول آیه وافی هدایه و السابقون
الاولون من المهاجرین و الانصار و الذین اتبعوهم باحسان گردیدند
و بعد از رحلت حضرت سید الابرار بنای خلافت باجماع صحابه
کبار که اهل حل و عقد کار امت بوده اند بر خلیفه اول ثانی اثنین اذ هما
فی الغار صدر نشین مسند احمد مختار ابی بکر صدیق و بعد از او بنص
و نصب اصحاب بر فاروق اعظم مزین المحراب و المنبر عمر بن الخطاب
و بعد به شوری و مصلحت و اتفاق بر جناب ذو النورین عثمان بن عفان و بعد از او
بحضرت اسد الله الغالب و مظهر العجائب و مظهر الغرائب علی بن ابی طالب

قرار یافت

و هر یک از خلفای اربعه در مدت خلافت خود با هم سالک طریق
وفاق و مبرا از شائبه خلاف و نفاق بوده رسم اخوت و ائتلاف
مرعی و ملحوظ و حوزه دین مسلمین را از تطرق شرک و کین مصون و
محروس میداشته اند و بعد از خلفای اربعه باز اهل اسلام در اصول
عقاید متفق بوده اند اگرچه بمرور دهور بتصرف اغوام و ظهور تعصب بازار اختلاف
علمای اسلام در بعضی از فروعات از قبیل ادای صوم و صلوة
و حج و غیره اختلاف راه یافت لیکن در اصول مذهب و محبت و اخلاص
بحضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و اولاد و اصحاب او
نقص و قصوری و خلل و فتوری راه نیافته تا زمان ظهور شاه اسمعیل
مستمر بوده شاهان نیز بر حسب حکم اقدس و ارشاد امر مقدس ترک
آن مستدعی و سنت رفض نموده بدین محبت و ولای چهار رکن
ایوان دین مبین ثابت گردیده اند در ازای این معنی ما نیز سریر
سروری را بجلوس میمنت مانوس اقدس تزیین داده تعهد
فرموده ایم که عهود و ذمم معهوده را با اعلیحضرت فلک رفعت خاقان البرین

وسلطان البحرین خادم الحرمین الشریفین ثانی اسکندر ذوالقرنین پادشاه اسلام پناه
برادر دارا دستگاه سلطان ممالک روم علماء اسلام و متطلبان ارومی
مأمول بود برای اختتام سازیم که مقدمات مذکوره بتائید الهی
قریب الحصول و در شرف انجاح و حصول است درین وقت صاحب
مطلع ماهچه رایات قرومند و مقر کوکبه آسمان پیوند بود و بتجدید
مزید التأکید از برای استحکام آن کار و توطین خاطر حقایق بنیاد از
علامة العلمائی مجتهد الزمانی ملا علی اکبر ملاباشی و باقی علمای کرام که
در رکاب نصرت قباب حاضر و مقتبس انوار حضور فیض ظهور بودند
در مجالس و خلوات استعلام فرمودیم همان مراتب سابق الذکر جواب
تذکره مستجله معروض داشتند و بجهت حکمت شبهه و ابهام
از پیشگاه ضمیر اقدس مرتفع و مادهٔ شک و تردید مندفع گردید
سجد یقین پیوست که همگی رفض و بدع و خلاف ناشی از فتنه
انگیزی شاه اسمعیل بوده و الا از صدر اول الی بدو ظهور او
همگی اهل اسلام در مناهج اصول بر یک طریقه ثابت و راسخ بوده اند

بناءً علی

بناءً علی هذا المقال بتائید ربانی و الهام سبحانی
حکم اشرف اقدس اعلی از موقف عزّ و علا
شرف صدور یافت که بنحوی که از مبادی اسلام تا هنگام
ظهور شاه اسمعیل همگی ایشان خلفای راشدین را
خلیفهٔ علی التحقیق میدانسته اند بهمان دستور
را خلیفهٔ بحق دانسته از سبّ و رفض محترز باشند و
خطبای کرام و نقبای عظام در رؤس منابر مساجد
سامی و مناقب و محامد خلفای کرام را جاری ساخته
در تحریر و تقریر نام ایشان رضی الله عنه یاد نمایند و علامی
فهامی خلاصة العلمائی کرام میرزا محمد علی نائب الصدارة
ممالک محروسه را با قطار ممالک روانه فرمودیم که
مضامین حکم همایون را بجمیع دور و نزدیک القا و ابلاغ
نیز بسمع قبول اذعان و اصغا نموده تخلف از مدلول آن
را از موجبات عذاب الهی و مورد سخط و غضب شاهنشاهی

هجران گردیده و بر رونق مرام صحبت نوشش لبان مینا باز شوند انجمن همگنان
ظاهر و مبرهن است که تا رزم جویان کینه خواه عرصه میدان از گرد دشمن پرداخته
تنگ نساختند بزم آرایان محفل عیش و سرور شاهد دلارا را با شکر و آغوش
خود تنگ نکشیدند بلی تا آنان را که از راه و رسم محبت بهره ای است تیر سنان
خصم بداندیش از مژگان چشم عروسان تیشتر مشمارند و آب تیغ دشمن را
در مذاق شوق آب حیوان ... نگار زنگار را جمعاً ندانند سرمه دیده مشتاقی
خویش نپندارند و پرچم علم رزم از طره طرای شاهدان بزم نخوانند مثلاً
تا تن یکشا کش در نداده تیر را در کشش بهدف ننمایند و نیزه تا غوطه در خون جگر نخورد
بر بلندی قد علم نکشند شمشیر تا قامت خویش از زنگ و خون خصم نبخشی ...
جوهر خود را ظاهر ننماید و سپر تا در بهام حوادث سینه سپر نکند آغوش بوس شاهد
مراد نگشاید عروس ملک کسی در کنار گیرد تنگ که بوسه بر دم شمشیر آبدار زند
الحمد لله که بتوفیق حضرت پروردگار کاسه بخت دشمن سرنگون و قدح سر
آن طایفه خذلان مشحون چون حباب در میان خون خویش واژون گردید
که چشم اقبال اعادی خیره و روز بخت شان تیره رشته عمرشان گسسته باد

دلبسته در عهدش باشند.
مصباح سراچه محبت و شمع روشن ایوان جمله مودت اعنی مکتوب مرغوب
دوستی بنیاد که در جانب چشم و چراغهای خاندان و دوده کامکار سپهدار
سر بوستان افتخار فخار بزم دوستان ذوی العز و الاحترام توسط فلان اتفاق
وصول یافته بود ضیابخش خاطر احباب مودت آیین و نور افزای
دل دوستان محبت قرین گردیده از آنکه زبان زبانه خامه خلت نشانه فرموده بود
که بعد از آنکه دوستان دیرین عزم جهاد دشمنان قرین
جان سته هنگامه آرای بزم کارزار شده ایم آن مجاهدان مقام بساط انبساط
بر رونق آمال گسترده ساغر نشاط طرب را در محفل کامرانی بگردش در آورده
اسباب عیش و سرور را مرتب ساخته باشند و دلارای مرام ابواب مواصلت گشوده
که چرا از فراق احباب از بلده ساری العلیا یا وصلت سنج کارگذاران عوالم
غیب سامعه افروز افتاده بود مخاطر گشته شده عیش او را کام دوستان بزهر
اندوه و مذاق عشرت را آلوده حنظل مهجوری نموده بعد از آنکه مژده
فتح فیروزی حلاوت بخش خاطر تلخکامان شکست یافته کامیاب

آن روز

امیدشان بسنگ حوادث شیشه اش شکسته و دلهای مرشان بهم پیوسته باد

بالنون و الصاد

کلید ابواب فتوح و سراج مرانچه روح افزا اعلام نصرت و بهار گلزار دولت
اعنی عریضهٔ که مشعر بر وقوع محاربهٔ فیمابین اینجانب و کریم خان زند در گلون آباد
و شکست یافتن موحی الیه و قتیل و دستگیر شدن ده دوازده هزار نفر
از لشکر او با سرکردگان اعراب و فارس و نادر و انهزام او با معدودی
از معرکه کارزار روی داده بیت آمدن جمیع اثاثه و اسباب و توپخانه او و تسخیر
دار السلطنه صفهان با تمامی عراق بتائید مالک الملک بالاستحقاق سمت تحریر
پذیرفته بود در زمانی فیروز و هنگامی دلفروز و ساعتی بهجت اندوز تر از صبح نوروز
بنظر خورشید اثر رسیده درهای فرحی بر روی منتظران این لطیفه غیبی گشود
و زنگ کدورت از آئینه دلها زدود این قطعه بدیهه بخاطر رسید مناسب حال آمد

خبر فتح صفهان آمد   برتن پژمان جان آمد
بود عمر موتمن و فرح جمود   در زمان این برق فتوحات آمد

در حقیقت این محاربه لشکر عراقی بود که سپاهی شیر کشور
خاطر ما را از مخالفین هجوم پرده است و این مکتوب نوشته بود که صفوف کرده دو هفتگان

از اقالیم قلوب براندخت

از اقالیم قلوب براندخت هر لفظش طلیعهٔ ظفر را آیتی و هر حرفش
از سورهٔ فتح آیتی هر سطرش سرو ریست که سر از سرکشان ربوده
و هر دالش دلبری که قلب دلاوران را بخنجر خار اشکاف از هم دریده
هر لفظش بهادری که از نهاد کشیده تیغ سیاب از نیام کشیده
میدان صفحه خرامیده و هر کلمه اش پهلوانی که از دوایر حروف سپرهای
سیاه بر دوش افکنده و قلب شکنی گروه غموم روباه آورده
و رق آورده للّه الحمد که آتش زندقه و قداحهٔ فساد طایفهٔ زند نمود
با فتنه شراره شرارتشان فرونشست و سررشتهٔ اقتدار مخالفان نمکحرامان گسست
و بدخواهان دولت ابد مدار رتباشد آنچه از هم گسست روی اقبالها
سفید و تیغ سبزش همیشه از خون زرد گوشان سیاه اندرون سرخ بالا
که انچه حق کنکاش و کوشش و مردانگی و شرایط هوش و تدبیر
و فرزانگی بود باتفاق خوانین عظام در دفع مفسدان نفاق کیش
بعمل آورده لوای نیک نامی و سربلندی در دو جهان افراختند
و بفحوای الذین یعملون الصالحات ان لهم اجراً حسنا خود را نایل

اجر جزیل ساخته امیدوارست که بعون خداوند کریم الصادق فی القلوب
در وادی فرار و بوادی برگشته بنجی صید شیر شکاران خونخوار گشته
بدفع ازاد و نیز دلهای عموم بندگان از بند عموم ازاد و مباهج جمله
الخالیجاه هر روزه خستگی تازه قرین خاطر دولت ابد بنیاد شود
بعرض میرساند که درهنگامیکه دیده
بعرض میرساند که درهنگامیکه دیده هواخواهان چشم براه وصول
مژدهٔ ظفر و شخص امیدگوش براواز استماع خبر بهجت آثار بود
آفتاب نوید از مطلع اقبال دمیدن آغاز نموده چشم تمنا را چون
ستارهٔ سحری روشن و ساحت خواطر مخلصان را از شکفتن
گلهای رنگارنگ شگفتگی مانند روضهٔ ارم گلشن ساخت اگر نقد
جان را که گرامی ترین مایهٔ بند هستی هست به نثار این مژده
دلکش برافشاند رواست واگر ویران سرای درون را از
نزول سروش سرور بیت المعمور خواند بجا چون بندهٔ اخلاص منزل را
همیشه مأمول آنست که بوسایل حسنا دراک خدمت عالی نماید

و از این رهگذر

وازین رهگذر ابواب سعادت بر روی خود گشاید دیولا
که شاهد فتح دلگشا از ورای پردهٔ غیب جلوه نما گردیده و نیروی
بازوی اقبال والا بچهره دستی گردن سرکشان را
سجده هرگاه شکرانه این عطیه آفتاب عنایت در عالم ذره
و مهرگستری بجذبه جود سیاب وجود و شبنم این هیکل بی
وجود را که درهوای شوق خدمت عالی سیماب وار بیقرارست
بسوی خود کشانند و موجه بحر الطاف عالی قالب فرسوده
این ضعیف را مجل و الا مانند خاشاک بدریا رسانند از مراسم
بنده نوازی بعید نخواهد بود

روح قالب نطق و جان وحیات پیکر خامه و بنان اول خالق
جان ستان متعال و کریم حی لمیزل ولایزال سپاسی الغا
دور که مرحمت شامله دین فرق جاذبه حیات و طوایف
الستیه جان پرمیش وعین اطواد عنایات کامله دین با یمن
روح قالب ابنار قوالب مخلوقات روان قلمش نقود ارواح

دفاین اشباحده مدفون ولؤلؤ لالای حیاتی خزاین وجوده مخزون
ایتمش ندای موتوا قبل ان تموتوا کوشوار ریمین ارباب هوش قوله تعالی
چکیب ان وعد الله حق فلا تغرنکم الحیوة الدنیا خطابی مسامع اهل
عقوله پویرمش علت غائی وغرض اصلی بو ایجاد وابداع وانشاء و
اختراع دن اولدورکه کروه عباد وعبّاد وما خلقت الا لیعبدون
الجن والانس
مفادینه طریق عبادتین منطوی وایام عمر موقوع وحیات مقدّرلری
مبدع انس وجان معرفتنده منتهی قلوب بو وسیله ایله روضات
جنانده مقیم ومستحق فروح وریحان وجنة نعیم اولدلر وبو سعادتدن
عاطل وتوفیقاتدن غافل اولنلر ولطف کامل وفضل شامل جناب
سید الانام وحضرات ائمهٔ کرام علیهم التحیة والسلام قاپولرینه
طریق هدایتی کوسترمش وبو شفعاء اخیار ذیل توسلندن حبل المتین
امت عاصی وکروه معاصی الینه ویرمش که شفاعتلری آستانه
متحصن اولان خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه مؤاخذه سندن مصون وکوکل
درکاهی سلسلهٔ عقیدتلری بیرله زنجیر بست ایدن ثم فی سلسلة

درعها

ذرعها سبعون ذراعاً فاسلکوه قیدبندن مامون اولسون هدایت ولائلرینه
سایر اولوب اماکن مشرفه قولرینه زائر اولان معارج سعادته
یرشسون وآستانهٔ مقدسه لرینه کروب حرم محترمه سلیمه طواف
ایدن توفیقات دارینه ییتیشسون صحن مقدس باطننده کوکل
چراغین ارادتلری نوری ایله روشن ایدن پروانه سجات آنده
میسّر ودرکاه عرش جاهلری ترابینه تعفیر ایدن سرخط حرّیت قباله
خطی ایله آنکچون محرر عتبهٔ علیه لرینه نیاز اوزرینه ن جزع ایدن وهم
من فزع یومئذ آمنون وکریاس سده اساسلرینه عفو اینجه
لقی اولان لا خوف علیهم ولا هم یحزنون کتابه آمنون طاق سپهر رواق
لاری مکتوبه فیه آیات بینات مقام ابراهیم ومن دخله کان آمنا
نقشی ایله مستور رواق اولوب سپهر جنابه تقبیل ایدن یانارکونی
بردا وسلاما علی ابراهیم خطابی ایله مستبشر ومسرور ضدّه وفا حلوه
الی سواء الجحیم امرینه سزاوار اولان آستانلرینه دخیل اولدوغیچه
فادخلوها بسلام آمنین بشارتنده بهره منده ثم صبوا فوق رأسه



من عذاب الیم عفو تبتینه مستوجب اولان خاک درگاهلارینه
باش قویدوغچه تاج کرامت ایله سربلند خطا برقادستهلارینیدن
که نمونهٔ روضات الجنان دور ابواب مرحمت بندهلار اوزرینه
مفتوح اولمشدر که طوافی ذریعهسی ایله روضهٔ رضوانه یتشورلار
واول روضهلار درگاهین که مصداق جنات عدن مفتحة لهم
الابواب دورکه سجدهگاه انس وجن ایمشلار که سدهٔ سنیه
لارینه باش قویوب او سرزمیندین کل مراد دیرسونلار اگر
اول آستانه ترابی المسیدی بو خاکسارنی توپراغ باشندن قاپیلار
واگر اول عتبهلار رتبتی مآب اولمسیدی بو عاصی بندهلار قاپیسی قاپویه
گلستیدیلار و فی الحقیقه کونکول مینهٔ محبتلاری مشهدی اولدغیندین
صندوق سینه باغلمش ورونقات باطنده مودتلاری
مزاری اولاقیندین کونکول ضریحی قورولمش اگر اول مضجع
طاهره سیاحت ارضیده اولمسیدی بو کنبد عالی بنا و سرطوق طلای
خورشید انکا نصب اولنمزدی واگر اول مراقد طیبه عرصهٔ غبرا اولمسیدی

قنادیل

قنادیل زرین انجم و اختر مجمره علاقهسی ایله سپهر آستانه
سینهدین آسیلمزدی هرکون بو نیلگون رواقه ضیا صیا
سینهدین لوزباران اولماق بو جهتدین دور که و هرشام شموع
کواکب بو قبهٔ عالیه تحفهده فروزان اولماس بو سببدین نور
علی ارواحهم تحف الهدایا من الله الذی خلق البرایا غبّا ذا غبه
نفیسه که انفاس مسیح تنک جان پرور الحان و رشحهٔ قدسیه الطاری
ارواح مقربین کبی دمبدم مست علا و اعلایه نثور سون اما ان
ممالک دار السلامه وجود وافر الجودی قایم مقام جان و دار السلام
ابدان اخذ انه تسلط مهری قهرمان اولان عالیجناب وزارت
مآب جلالت انتساب الفا س خلق حسن ایله اشخاص اجانبه جان بدن
واعجاز حسنات صفات ایله رفات اموات اجسادینی احیا
ایدن زلال خضرنلاری روضات جنان حجانه جاری مجرای
آب حیات وشطط روان بخش صحبت جنابلاری دوست
مشربلار مذاقینه جاری مجرای هذا عذب فرات دم جانفزالاری

دل مرده لر پیکرینه قائم مقام روح روان و فیض صحبت
روح بخشا لاری اجسامم بالیه بالۀ عمر دوباره ویرن نشان
اعنی وزیر آفتاب و مشیر مشتری تدبیر عزیز قرانده شمس منیر
حسن پاشا حسن الله عواقب اموره کمالیشاء حضرتلری صونیه
جهدی و لوازم مجدت و ثنا مراسم ترحیب و ترحیب ایله
اهدا قیلوب ضمیر جهر لمعانه انبا و محتاتنه ایدرکه عقلای
دانشور و واقفان امور قضا و قدر رشد و مخفی ارزنسنه دین
ایین و هرشئ دین اعلن دورکه کتاب سرنوشت
نوع بشر الواح ارواح مخلوقاتی کریمه کل من علیها فان منطوی
ایله عنوان یافته تبش لار و اوراقان صحائف ایجاد و تکوین
صفایح وجود نوع انسانه کل شئ هالک الا وجهه ایله طغرا کشیده جنکنمشلر
کل شئ یرجع الی اصله اقتضاسی اوزره اجسام خاکی مفترق
بالآخره تحت تراب هلاک دور و پیکر هیولانی میلی
هرصورتده مرکز خاک بو عمر فانیه وفا و بقا محال دور و بو دنیای

بو دنیاده

ناپایدار ثبات و قرار منافی احتمال نعم نعم ما قال انما الدنیا فنا لیس فی
الدنیا ثبوت انما الدنیا کبیت نسجته العنکبوت اوشبو اونده که بو
مستسقی زلال رحمت رب غفوره مرض استسقاء طاری و مزاج
فنا امتزاجه کهولت استیلاسیله علل زوبه ساری اولمغله ضعف ایله
چه جواسی اوکوب ایام حیات مراحل سبعینه یتیشمش هرچند که
امر مرض و عافیت و صحت و دواهیه حکیم علی الاطلاق لطیفه
منوط و محوالته الیشاء و یثبت و عنده ام الکتاب مضمونینه محو
و اثبات رموز قضا و قدر خالق قوی و قدر مشیتینه موقوف
و مربوط دور لکن من مات بغیر وصیة مات میتة جاهلیة فحواسنجه
توصیت امر یعنی لازم بولوب بویله وصیت ایدی که بونده
جانی و دواع وارجعی الی ربک راضیة مرضیة نداسین کوش جان ایله
استماع ایدوکدن صوکرا چون حضرات ائمه انام علیهم السلام
حقنا لی بو عاصی فرقه منک معاذ و ملجایی و حرم بنده لارینک
مأمن و ملجائیدور بو قالب فرسوده نی اول صوب فیض فضل ایدوب

اول ائمهٔ اطهار جوارنده مدفون ایدلار و بولکلب رویای
که درمانده طریق بیم و امید و ماصدق کلبهم باسط ذراعیه
بالوصید دوراول فیض عظیمدن محروم ایتمیهلار رجا
اولدورکه ایام الحوادث غیرده اولان تسمحات و توانی
مزد یضونکره داخی فوت ایتمیوب جسم کثیر الالمزی کربلای
معلی یا نجف اشرفده مدفون ایتدروب اعزاز بعثتمزدن
روحومزی احیا و هرگاه ضمیر منیرلاری کوزکوسنه بو
خاکساردن غبارلغاری قونمش اوله اذیال صفحه
ایله امحا ایده لار داخی صحیفة المودت خالی اولماسون
دولت پرشاهین و بربرلان سرحال اولوندی امید
طبع شریفلاری اطراغنده تنثیمن ایدوب شهباز
اقبال ایله وایانکار را انداز صیدگاه آمال
اوله لار باقی متم اوله لار

اولوغ لوغ تابا لقاجنه تابا افغان

وعزت باشا تقوجه

وعزت باشا تقوجه بستا افغان آتا بابا دین ایرواملو
اولوسلار اولوسی او افغان ایرتاک زماندین منک ایرلار
یورزو تیتی بولغان چنکیزخان اوروغی و قاآن تورهسی
تیموخان حضرتلارینی هر یاندین امان بولوب کوپ
کوپ اتلا زغه کیریشه توتان اولکاکه توزلوک اقا باقدین
صونکره ضمیرلاری کوزکوسنه یاشورون بولماغای کیم اشبو
اوچورده تنکرنی تاییدی و آدوغان توفیقی برله خراساندین
قوپیش با انکیخ رایت کشورکشالوق قالدوروب و
شوکت کورکاسین فروشان ایلهجا لدوروب براولکانی
حرکت لار و هزیمت لیغ ایللار قاپاغان قیلان کوک
موکب پاکوکیه ورکاب بردبدهٔ مزده اخلاص اوزرهمیدین
جمع اولوب افغان خذلان نشان ن رزمنه وروحی
بدخواهونک دمی غزنینه کیم کردش چرخ قیمقاسیندین
ایران ایلین تالاغای و سلطنت اشین چاپقالاغای

اصفهان ملکین تابنا لاغای شاهلوق تختین الغای و
هر دیاره قوزلاغان سا الغای کیلیب ایردیلار
همت اتیاکین بیلکا اوروب تخت بخت و
قوتلوق اقبال ایله یوروب هر ایلکیم یوروشوب
یادلار ایله اوروشوب فتح و نصرت ایزا تشیب
برک ارکلار کیریشیب اولوم باغنی باغدورغان
اجل چاقینی چاقدورغان فارس و اصفهان و عراق و
آذربایجان بل قاموا ایرانه آلیالوب خصم لار ایله
قابلانوب افغانی افغانه کیلتوروب و رومی نی
یکانه تیکوتروب و داخی خصم لار یوزوب و قیسلاتوزوب
توزوب دشمنلار یتور غورب خائنلار اوتتوز خوب
عزت و شوکت ایله وفر و صولت ایله خراسان ولایتی
اوچون و دفع بداندیشلاری اوچون عطف عنان عزم ایدوب
کیلاتور غان ایردک کیم سخنی سخنی لاری ایلکی پر ایشلکا

بیلکان داربیجان

بیلکان جنک دوبیزیلکان نامه کیم صفحه سی چراغی دوستلوقی
دورلوغی بیرله بیرتکان وبیزکا ایپار بیلکان ایریمیش
ابدی ایلچی لاری ایلکیدین تیتیکاج خلعت اسباسین
ایرتاکیکان زمان و پوروشی اولاندین کو براک کیبیتر
چون اول عالیجاهنک مغفرت نشان آتاسی اوزبیکوچ
اوجاقده تمک شاهسلوق اورنیدین جان ساتلو
ایتلیب ایردی اول والاشان رعایتی بیزکا لازم
توروراکر خوارزم ایلی بیلان ایلی بیریب اول عالیجاه
قولداب مسند مورو تخته متمکن ایتکالیلار خوش والا
داور مستعان عونی بیله اوکوش عسکر کیم قلیچلاری
پولادی دینده تیموطالع توره لار تورده ییلمغای لار
وحدیدین افزون سپاه کیم قاتیق بایلاری قامو ایرانلار
کوچکا توب بیرانا ک اوچون اول جانبه کیلتوروب
هرکیم اطاعتکر دین بویون توتقاب توتقون جانلارین

اوچغون اوچوروب توزقوزغاروزبرشادمانی ایشلا
کیم کونکول ایستاگی و خاطر آرزمانی بولسا باشقاروراپکیز
بیرله ایتار ایلکان آت و شنقار اگرچه قادشمانوب بولیده
تلف اولغان ایردیب اتا دوستلوق عالمیده
بزکا وصول و بیتکا نظر واثارده جلوه قبول ایتدی هیچه
پتنک لار کوکا بابانی و نامه لار منشی مانک شدین کونکولده
قالیغو کیتاروب دوستلوق ده خوش و بربرکا ده
کش بولغالودیب بوشو قنامه پیتلدی والسلام

چون ازروزی که متوقع
تقدیر بحکم مالک الملک انک علی کل شیء قدیر ابواب آمال
دولت و کشورکشائی را در پیش فوز خلاصه اقبال بلا
زوال ما محرر و باقی لاکلام عیش مدام و حصول الکام را
در مفردهٔ آمانی و امال ابواب الجمیع مفوده بندگان والااثر خود
دارا این مواهب عدیم المثال نصب العین خاطر

ساختیم که

خبریت اشتمال ساخته ایم که جمعی از ارادت کیشان
راست قلم و مخلصان عقیدت منشیم که صورت یک جهتی
اخلاص و بندگی خویشتن را به تصحیح میزان امتحان رسانیده
باشند بین الاقران مورد ترقیات فرمائیم از انجمله
سیاق این کلام از افراد دفتر احوال آنحضرت رفیع منزلت
سلالة النجبائی میرزا محمد حسین سحخوانه ظاهر و هویداست
لهذا قطره از امطار انعام مکرمت بینهایت خدیوانه قطرات
حضرت سخبخش مزرع آمانی و آمال مشار الیه گردیده از
ابتداء هذه السنه میمونه لوی ئیل خدمت استیفاء
تومان سحخوان را به مشار الیه شفقت و عنایت فرمودیم که
از روی کمال اهتمام در تنقیح محاسبات جمع و خرج
مالیات و توفیر و تکثیر محصولات و سایر جهات دیوانی
متعلقه بعمل مزبور قیام و اقدام نموده حسن خدمات خود را
ظاهر سازد مقرر آنکه حکام و فلان بالقابه آنحضرت مشار الیه

مستوفی بالاستقلال ان ولایت دخی لوازم
امر مذکوری مخصوص او دخی ازفرموده تخلف بوزنر

نامه والایه مثنوی ونعوت

والایه محتوی اولان قامه سامیه لاری مصطفی لطیف افندی
معلّی برله ملحوظ نظر دولت اثر اولوب رباحین مضامین
وفضای روضه تضمیندن استشمام روایح موالات استیناس
هوای جهاندنت و مصافات اولندی اصل مراد
اول حضرتنک نظام سلطنت وقوام دولتلری اولدوغی
احلبندن ملفوفه سالفه ده بالذات عزم همایونلری
برله امور ملکیه و مهام ملکیه نه توجه ایتدکلری و دوست
و دشمنک کافته خوض اوزرندن بندکلری جواب مقتضین
رای جهان آرالری تصویب و ترتیب ایدن امور
لاجرم محض خیر و سعادته مقتضی اولدوغی معلوم زمرهٔ
اولوالالباب درلازم الفلاح صلحه ارتکاب

[illegible]

وبعضی تکالیف اصراریندن دوستانه اغماض
واجتناب ایتمک مأمول خیرهمایون ومرقوم
قلم صدق مشحوندی اولدوغنه بناء ملاقات وقطع
مرحله پوی طریق رضا اولوب وثیقه مصالحه
مرقوم و محفوف مهر و داد ایله مختوم اولندی ایرته
دین پرور التیام اهل اسلام و اتحاد دولتین
منظور نظر اولوب آندین ماشقه برنسته قطعا
منوی ضمیر و مغبون خاطر مراد اولدوغی توضیح و
بیان و افاده و اعلا ندین فی نفس الامر [illegible]
اول ذات مکرم و وجود محترم و دودمان رفیع
وخاندان منیعی ازلدن خیل و مظهر آثار احسن تقویم
ایتمش اشبو نیاز زمنده بویوک قران دارش
لروپز داحی اول حضرتک سائیلوز وکچکلیک مقتضاسنجه
عمل ایدوز لیکن حین اول شهریار خلافتمدار وعده اکرام

کیم دوستلوق من بعد نسلاً بعد نسل الی دولت
ارالک شده مستدام اوله حجاب مشکوک چهره حسناتی
بالکلیه ازاله وانقا و لمده وآسا زعهد عهده همت
ملوکانه‌لری اصاله اولوب تزل عنایتلری برله
محبت مز تمام سلاطین عالم ایچره ممتاز و محمود
واعقاب واخلافمزبنده مؤبد و برقرار و موجود اولق
عمده مآرب و مطالب هزدور و اخی لطیف افندی‌یه
چنکا حسم خانه احضار و بعضی رموز ارشفاهاً اظهار
ایندوک شکه حین الاستیلام سده مقرون معروض حضرت
همالنز ایدر
دوستلوق رسمی طرز حسن برله ادا و دوستلر کوکوللری
انفاس محبت ابله احیا ایدن نجاب وزارت مآب
جلالت انتساب مودت قالنک جانا و محبت
ملکانک قهرمانی الذین بین الانام بالخلق الحسن موصوف

وفی عداد ارباب الدول واحد یعدل الالوف
دولتلو سعادتلو پادشاهی ملک آرا عالی لو احضرتلرینک
روضه مقدسه خاطر عاطرلرینه بزباران فیضان
فیوض سحابندن منور و دار السلام محمدت و علا
ذات والاصحابانلری استقراریله مقرر اولمق دعواتی
فرط مودت اوزرینه ادا و تحف تحایا لوازم
اعزاز و تکریم ایله حضرتلری حضورینه اهدا قلیندقدنصکره
ضمیر مهر منیرنه مؤدی دوستخلت مکنون اولدر
که چون بانی بنای ابدان انسانی ارکان خشت جانی
فنا و ماء و طین برله پاتیش و کاتب الواح قضا
و قدر صفایح ارواح نوع بشره قلم تقدیر رقم کل من علیها
فان چکیش وجود زمره موجودات حتما مقتضیا لازم
الانصرام و بنیان ذوات مکونات پذیرای اندراس
و انهدام دراینه اشبو وقده جناب غفران مآب مظهر

آثار قلب سلیم و مصدوقه و ان من شیعته لابراهیم
عزیز قرانداشمیز ابراهیم آغا تغمده الله بغفرانه و سقاه من
کاس جنانه مقعد صدق عند ملیک مقتدر مقامنده ماوی
و نفقه جو تین ولی نعمت دنیا و دین قدرتلو عظمتلو
پادشاه ظل الله روحی فداه افندیمز حضرتلرینک تراب
اقدامنه فدا ایدوب بو عالم فانیدن سرای جاودانه
انتقال و بو جهان بی بقادن روضهٔ رضوانه ارتحال
اولمغین توصیه سی موجبنجه نعش مغفرت نقش
عتبات عالیاته عزتلو الحاج فضلعلی بیک معیتیله
نقل و ارسال اولدوغنه بناءً محبت رسمی فوت
اولمیوب دیو بو نمیقه ابلاغی ایله دوستلوق
شرطین احیا قلیندیغی حالبوکه وقت اول والاحسان
و مرحوم مزبور ارا سنده طریق مواخات
مسلوک و رسم مسافرت متروک اولدوغی
حسبیله

حسبیله مرحوم مغفور حین الحیواتنده که آغاز سنوح
مرض و بدو عروض عرض ایدی حسبیله بو بابده مرقوم
ایتمش ایدی که انطوای مراحل حیواتندن صکره که قالب
فرسوده سی اول صوبه قبض او به نقل اولنور اول حبیب
مکرم توجه ایدوب کربلای معلی یا نجف اشرف جعلنا الله
من تعفیر ترابه مفروقنا بالاخص امکنهٔ مشرفه سنده مدفون ایتدوره
و اول مکتوبی برادرزادلان همشیره برادر شاهین ایله جنابه
ارسال ده ایدی که ان اجل الله اذا جاء لا یؤخر مفادنجه
روحی قوشی عالم بقایه پرواز قیلدی و طایر عمری کرفتار
شاهین اجل اولدی بناءً علیه ما وصینا به ابراهیم اقتضا
سنجه نعش قوشلرو مکتوب مذکور ایله قصدنی اول جانبه
ارسال اولنندی اکرچه لا اشرا الیه روا الطاو داده که
اسکی چاغدن جنابکز و مرحوم مزبور بیننده محقق سحرر
سفارش تحصیل حاصل ایسه ده لیکن لیطمئن قلبی بو بابده حضرتکزدن
مأمولدر دورکه زبان حیواتی رسمینی حین الملاقاتده منطوی

وشویله که مرحوم مزبور کندوسی رجا ایتمش بر ارکمینه یعنی
مدفن نعشی ایچون مأمور اولشدر حیدن انلرک روحنی
احیا و مسرور دوستلری پذیرای منت غیر محصور دوات
جمیلکزی ان لهم اجرا حسنا موجبنجه بهره یاب اجر موفور ایده سز

دار الاسلام محبت و ولایه

حافظ ومدابن صدق وصفایه محافظ اولان لجناب وزارت
مآب محامد اکتساب حبیب حمیده خصال وپاشای
عالی لوای بلند اقبال عزتلو سعادتلو عزیز قرانداشمز
حسن پاشا رفع الله تعالی مدارج اجلاله کما یشا حضرت
لرینک ایام عمر و دولتلری دایم ومخلد و مراتب حیوة
وعزتلری باقی ومؤبد اولمق دعوالی فرط مودت
اوزرینه ادا و هدایای تحفه تسلیمات باذی حضور
موفور السرورلرینه اتحاف واهدا قلنیدقدن صکره رای ضیا
ضیا لرینه انها و انبا اولنورکه منطوقه انجاتکو نوید رگم
الموت مفاده زوال وفنا هر ذیحیوانه اقرب الیه

[signature]

من حبل الورید ومصدوقه انا لله و انا الیه راجعون فرسنده
زبده موجود اتنک مرجعی درگاه نیاز حضرت فعال لما
یرید اولدوغنه بناءً اشبو اوانده جناب مغفرت ایاب
ابراهیم آغا یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک نداسین
سمع قبول اصغا وحضیض خاکدان معارج جنانه ارتقا ایدوب
محبت و الفتکزه انکاءً وصیتی حسبله نعشی اماکن مقدسه مطهره یه
ارسال اولندی مقتضای شرایط وداد اولدورکه ان شاء الله
تعالی العزیز قالب فرسوده سی مکان مرغوبده مدفون
وجنابکز بهره یاب منطوقه ان لهم اجرا غیر ممنون اولاسی برکات
حسنات انظار فکرکزدن موجود ومامول غایة القصوای مرام ومقصوددر

لجناب وزارت مآب معدلت

ایاب حشمتلو مکرمتلو حامی مراسم الموالفه وماحی قواعد المخالفه
الذی سموا اسمه السامی بخواتیم الوزاره مخصوص وبالخلق الحسن و
الشیم المتحسن مخصوص وادی توصیف صفا شده قلم کمیتی اعتراز

ولین الدین قوبرو مراسم تحریر حسبانه ملماس اشتهی جرعه تکلین
تو قر نوریر کرم و مشرافخم اکرم و الاخاه دوستم
نگاه حسیم حسن پاشا اعلی الله درجات اقبالرکمالشان
حضرتلرینک مدت عمر و دولتلری ممتد و باقی و مشاهد
عافیت محفل جود و افراجو دلرنده ساقی الحق
دعوای رسوخ مودت اوزرنده ن اداو تحف
تحایا تجیل و تفخیم برله اهدا قیلیدخد لصکر ضمیر مهر نظیر شریفه
انها محتجب خلفت الیف اولدورکه ضمایر صافیه
ارباب عقوله اشبو معنی واضح و مبرهن در
که کریمه کل من علیها فان مفادنه کلزار حیات جمنی
نوع انساندن کلشن تصویرکبی بوی وفا اولمک
مخالف عقلدور و مصدوقه کل شیء هالک
الا وجهه فحوای منیف حدیقه وجود موجوداتدن آب
ورنک بقا توقع ایتمک منافی طریقه نقل امل
قایدی

قایدی اشخاص کاینا فی فنا صوریه مقتضی قدورلا
عدم نفوس ممکناته امر محتوم و مقتضی لهذا اشبو قنده
جناب غفران مآب عم عالیمقدار میر مسافر عالم
بقا اولوب دار فنادن ارتحال ایتدی و اول
نیر حیوشیدن ایام نشاط نهایه بتدی هی الدنیا
تقول بملأ فیها حذار حذار من بطشی وفتکی فلا یغررکم
حسن ابتسامی فقولی مضحک والفعل مبکی لیکن
حکم قضایه رضادن باشقه چاره و دریای خونخواره
کران و کناره اولمغین الا انه الامر و اشبو قنده
مرحوم مزبورک نعشی اول اماکن مشرفه که ملایک
ملکوتک ماوی و مقری و بو عاصی بنده لرین
ملجا و مقری در احتیاج فضائلی بیک معنی برله
آولدورکه وصول نعشی نیاز آیین دنصکره برمکان مرغوب
گزیده اول اماکن قدسمکنده تدفین ایچون تعیین و اول مرحوم

ارسال قبلینوس روا الطاف وداده
بنیاد رجا

مسرور و چون شادان و مسرور و مجللرین منتدده
و بهجت قرین ایده‌لر و صحیفهٔ المودّت خالی اولمیوب
دلوانکی کیسه سحوق اول والاشان سرکارینه
و تعیین وجوه خبر کیمسه‌لره شویله که مقرّب الخاقان
معتمد السلطان جبه‌جی باشی حضرتلری یازمشلر و تفصیلین
مکتوبلری تلونده ارسال ایتمشلر مرسل باد اولدی
عزیز مصر وداد و ولا

وقافله سالار طریق صدق و صفا اولان جناب
ستوده آداب محبّت اسباب حبیب
انیق شفیق و مخاطب بخطاب یوسف ایها الصدیق
دوست راسخ العقیده و اخ اعز السند بده عزتلو
سعادتلو محمد یوسف آغا حضرتلرینک ذات فرخنده
صفاتلری غیابت الجب حوادثدن مصون ملکاید
زمانیدن مأمون اولمق دعواتی خیر سنا روسپار

١۶١ ازنوم

اعزاز سیرله ابدا قیلنیدغدنصکره ضمیر صفا لمعانه‌لرینه
مجبانه ایدورکه نفایس معانی رنگین و تحایف
مضامین مؤالفت قرینه محتوی اولن نامهٔ نامی
و مرسلهٔ گرامی که خطّ سال وصال لده اولشو مقیم
بیت الاحزان فراق و مرزدی اشتیاق قلبنک
جانبه ارسال اولنمشدی پراوانده‌یکه دیده مرمود
ماصدق و ابیضّت عیناه من الحزن جلوه نماو
یعقوب خاطر شوقمندانک وصولندن آنی لاجرم
ریح یوسف معاینه کویا اولدی بابی وقت
بو طریق ایشی تادّب و رسم نسیان و تغافلدن
که یوسف اعرض عن هذا خطائی شانیندر منزّل در
تعرّض و تجنّب ایدوب دوستلری ارسال
مکاتب ایله مسرور و انجام جهامه مأمور ایتمک
اخلاق مرضیه‌لرندن مرجو و مأمولدر

راقم صحایف وداد و عنوان طراز
صحایف اتحاد اولان جناب کمالات
اکتساب حسن الصفات ممدوح الثقات
محبت سپهرینک مهری و مودت مهرینک
سپهری رفعتلو رأفتلو حسن افندی حضرتلرینک
گلزار همیشه بهار خاطر عاطرلری ریاحین نشاط
و ازاهیر انبساطدن مشحون و حدیقهٔ ضمیر منیرلری
مدرار رشحات مراحم سحایبدن خضرت و
نضرت مقرون اولمق دعواتی توفیر و توقیر ایله
مؤدی و هدایای سحایای مودت اوزرندن
متحف و عهدی قیلندقدنصکره رای مدلولی صورت
نمای محبت طرفین و نقش سپهر خسار مودت
نمانین درو لیکن لباس قلمکار مکاتیب
دوستلوق شاهدی قامتنه زیب و زین

ومباعدت

ومباعدت صوری زماننده کحل الجواهر سواد
مداد دیدهٔ مقصوده توتیای قلم و اجلبهٔ جلابین
اولدوغنه بناءً اشبو اوانده که حامل نمیقه شول
جانب فیض جوانبه و صوب مودت مجانبه عازم
بوله رجا ایدرکه بی وقت زلال سلسبیل مثال
مراسلات ایله که حدایق قلوبه جاری مجرای
آب حیاتدر ریاض موالاتی مخضر و شهد
ارجاع مهام ایله ذائقهٔ مرامی چاشنی گیر
و حلاوت پرور ایده لر مورد الطاف الهیه
و مهبط فیوضات نامتناهیه اولان جناب
خلافت اکتساب رفعتلو عزتلو قرنداشم حسن آغا
سلمه الله تعالی و ابقاه حضرتلرینک اغصان شجر
مراحم غنایم مکارم سحائبندن طراوته
موصول و بهار آماللری مهبوب نسایم

یزدانیدن غنچه‌گشای براعم حصول و وصول اولمق
دعواتی فرط صداقت اوزرینه‌دن ادا اولالی مقتضا
سجایانادی حضور حضرتلرینه اهدا قیلندیغد لفکر و ضمیر مهر تنویر
لرینه موده دوست خلت سمیرلری اولدورکه اگرچه
نظر القوام اساس محبت ضدادور رسوخ بنای مودت
قوی بنیاده دوستلوق ارکانی و پکلوق بنیانی معمار
قلم تعمیرندن مستغنی و معهد وقه القلب یهدی الی
القلب مفادی مؤید مدعامیز و شاهد صدق بو
معنی ذور و لیکن شوق غالب اقتضاسنه خاطر مودت
مظاهرهای وقت استعلام حقایق حالات شریفلرین متضمن
و مراد هرادی پرله تسویه اولنن نگارشات نودونها
اوان تباعد صوریده منتج اولدوغنه بنا شو اوانده
که حامل صحیفه داعی رسم التعجیل شول صوب فیض اوبه
ترسیل ایدردی لازم گوردی که بو وسیله وسیله‌سی

باقی السلام

پرله سلسله‌ء ودادی تحریک و قلب شریفلرین
طریق اتحاده تسلیک ایدوب بو وسیله نیاز ایتمسون
که مقتضای خلق حسن پرله همیشه درر امطار اقلام
درر نثار ایله گلزار همیشه بهار صدق و اخلاصی
تحفه و شمایم شمامه اعلام عهد ایله مشام مرام احباب
معطر ایدوب دوستلری خاطر خطیرلرندن اخراج و ابعاد
ایتمیه‌رز معمر اولار

انجمن آرای دیوان عزت و رونق افزای ایوان
رفعت اولان جناب خلت نصاب دوستلوق
حضرتلرینک نهال طوبی مثال آثارلری اثمار حصول پرله
مثمر و لیاقتین احواللری نقاط نیسان فیوض الهیه
دن مخضر اولمق دعواتی صدق منت ایله تحریر و مراتب
شوق و نیازی لسان قلم پرله تقریر قیلندیغد لفکره
ضمیر منیرلرینه انها محبت صداقت تخمیرلری اولدور

كه اكرچه اساس فطری راسخ ایكن نامه وخامه‌نكك
حریم مودتنده ~~انقضاسنه مضمون~~ مكتوب عبوری و
بنان وبیانكك طریق محبتده مجال مروری
اولمزو لیكن الكتابات نصف الملاقات اوزرینه
مضمون مكتوب ونامه نعم البدل صحبت صوری
وقائم مقام محاكات حضوری وقلب محزونمكك
مایهٔ سروری وموجب تسلیه وحبوری ومراسلات
مودده اكرا بی وقت بیاض اولسه جراحات
حرمانه مرهم كافوری اولدوغی اجلدن اشبو اوانده
ارسال بومنتقهٔ خلت طریقه‌لی حامل مكتوب معتمد
اول دوست شفیقه ومحب انیقه لازم كورنوب
بو وسیله ایله رسم وداده متذكر وحالات نظرلرین
دن مستخبر اولوب داعی لایزال محب مهجوری نوارد
اخبار مزاج عافیت امتزاج لری ایله مسرور وتمام

مهام الیه

واعلام مهام الیه التجا دشرطین منظور قیلمق جنابكزدن
رجا اولنور

خلت

اساسنه بانی ومستجمع قوانین عثمانی اولان جناب رافت
نصاب الف نصاب الذی كان فی قلوب
المحبین حبیب رفعتلو عزتلو سعادتلو صداقتلو روفتلو
وعطوفتلو عثمان پاشا حضرتلرینك صورشواهد مقاصد
لری ورای غشای خفادن عرصهٔ ظهوره جلوه كر و
خدود عرایس نقایس آمال لری عنایات الهیهٔ بالغه‌كی
واسطه‌سی ایله غازهٔ حصول ایلدن كلكونه پرور اولمق
دعواتی فرط مودت اوزرنده ادا اولندقدنصكره
ورباحین ادعیه عطرسا مشام صدق وصفا قیلندقدنصكره
انله خامه ایله رفع قناع عذار عذرای مدعا ایدرك
حقا كه افواج شوق محبت لازم البهجت لری
خاطر فاتره نه‌یه‌چه متراكم وامواج بحار خواهش حضور

حضرتلرینه برشدت ایله متلاطم دركه اشهب قلم پرانگیز
طریق اظهارندن عبور و سفینهٔ التماس ایله بوننك لجّهٔ
بیانینه مرور ایتمك درخور امكان دولهٔ مراتب اشتیاق
تقریری اعانت بنان و بیان و امداد مداد ایله حضرتلرینه
علاوه كورونوب مجاری القلب یهدی الی القلب
مضمونه اسرار سرائر مردن خبر و عارض حسنای حسن
وداد مزمرات جنابلرینه لاجرم وجود ایله تعریض
و بو یله خالنده اراده اولنسن اراده لر وانینده اولدن
حضرت مستغنی از تحریر اولدیغنه بناءً اول امور بدیهیهٔ فی اورا
خاطر وقاد وجدان ضمیر انقالرینه حواله ایتمك انسب
و آداب رسمیه اقرب كورونوب اول باده ده خوش
ایده میوب لایزال قلم پرله مرتب اولاننك احیا
وجهنه كشاده و اعلام مهام ایله دوستلوق و اتحادی زیاده
قلمق حضرتلریدن رجا و نیاز اولنور باقی عمر اولسینه

[illegible]

جناب مجادنصاب محاسن اكتساب عزتلو رفعتلو
سعادتلو مناعتلو مكرم دوستم عزیز فرزندانم عثمان پاشا
حفظه الله تعالی و ابقاه حضرتلرینك دیدهٔ مقاصدلری
كحل الجواهر الطاف الهیه دن منور و مشام جان و جنانلری
استشمام شمایم مكارم یزدانیه دن معطر اولمق دعواتی
بصد اعزاز ایله ادا و مراسم شوق و نیازی انها
اثنا قلبیه عبد تشكر حضور رای خلت اقتضالری ایدركه
هر بر وقت كوكلم اطلاع حقایق حالات شرف ارینه
مشتاق اولدیغندن اوشبو اوانده كه حال صحیفه اول صحوه
فیض اوبهار و جناب كرامانه صفا فزایدی علو شوق
خاطر و محبت باطن وظاهر اقتضاسنه بو مشقه ارساله
ارتكاب و اشعار رحلات خیریت انتساب ایدوب
شرایط حفظ النسب و ضوابط مودت بروب اقتضا
سنه جناب تولیت آثار سعادت انتساب با بر بیك محبتی

برله لساناً بعضی سفارشلر اداوممهد رسوم صدق وصفا
ایتمشدیلر ایدی که اجری کندو یه اولاشوب موجب ازدیاد
مواد اعتقاد و هرو باعث رسوخ بنای خلت هوداد فراوکر
دائماً آشنالوق رسمی مجهباء شمع قلم برله حیا بذیرد حقائب
منقضدا که بعون الله العزیز قرین حصول و انجام و ظل تفقد ممهده
ممهد رسوم الفت و التیام اولنه تحریر اتمنین جناب گردون
غایب جلالت نصاب
اولمزدر
وزارت مآب جلی دولت عرصه سنک سیف مسلولی الیالت تقضا رکنه
رح مصقولی وزیر معظم مکرم و مشیر مفخم محترم قدوة الوزراء
بین الانام زبدة الاکابر فی العرب و العجم و الیشلو سعادتلو باشی حبیب ارسلان
وحب مساف کنان حضرتلرنک ذات منتج احسنا اقطا دار السلام
محروسه ده محافظه حصن حرمت حصلیه اولیق دعوائی فرط مودت
روزبروزن اولا وقت شتاء غیرت عذر بن اولان مادی حضرتلری
حضرتلری مشق للریه ابلاغ و اهل قلوب غنچه عنبر ضمیر لمانه نهاد ضیا به

ایدرکه رقم زده کلک دربر عطار دانظار اولان منیفه
انیقه و صحیفه رشیقه ایلی اوقانده او لاشوب شعشعه شموع
عبارات جلی الصوعندن خاطر مهر محفلی کمشکوا فیها مصابیح
منور و بنا پیچ کلمات شماشدن کو نکلم حدیقه سی روضات
جنان کبی محفوظ نزهت پرور اولوب جانب جلادن
عشایری پاینده و اقع اولان منازعه خصوصنده شرح کیم
کشیده سلک تحریر اتمشدیکز صاحب دولت وزیر
اعظم افندیمز حضرتلری انک جوابنی رقم اتمشلریمی
مذکوره محققدر که لله الحمد خواقین عدالت آیین و سلاطین
سلیمان تمکین مرظرف ذی شرفلرندن اسکی چاقدن عهد
و میثاق و محبت و وفاق مربوط دوستلوق و کیجلوق
دستوری فیما بینلرنده مرعی و مضبوط و برزم نیک
قول اراریسنده هم لازم دورکه اول معنی دائماً
ملحوظ و قواعد مودت زلزال اختلالدن محروس

و محفوظ اولهخصوصا اول لطان دلو خلت نشان ایسنه
که سوابق محبت حاصل و مؤکد و اساس اختصاص
راسخ و مشید دوربو مقامده طور حسن و شیوه مستحسن اوله
که بابی وقت جانب مظاهرت جانبلرندن صحایف مستلزم
الظرایف و مکاتب موفورة اللطایف دوشلره اهدا
و جهات مشفقات اتحاد اوزرندن اعلام و انها اولنو
خاطر شریف لرندن ابعاد و فراموش ایتدیلر
دخی بیم جلیل النشان قرانده شم شاهین که طلبه محبت ایله
طلب ایتمشدنکز زرانی شاهین و برسیر که ممدوح لانه و
مرغوب آشیانه دن اله دوشدی علی جناح الاستعجال
پرانتون بوکلک اخر بنکمه الروان و قلم شکار باق وکوف
و اطراق القاحی ایله صوب صواب نکز مرسل و جهدی قلبیدی
جواهر مرسله سر نیچه طبع قبول الونکرده اطراق ایدوب
داعما صیاد ضمیر مرادات او لنکز مرحوم ضمیر نیاز مندور

کاتب صحیفه

کاتب صحیفه وداد و راقم الواح استعداد اولان جناب
ستوده آداب رفعت انتساب رموز محبت و ولایه
عارف و رسوم صدق و صفایه واقف نکته پرداز دقایق
وداد و دیباچه طراز مجموعه اتحاد سعادتلو قرانده شم حسن افندی
حضرتلرینک صحن ضمیر منیرلری شعشعه انوار عنایات الهیه
دن روشن و سرزمین خاطر عاطرلری شاملب فیوض سبحانیه
افاضه سندن رشک گلشن اولمق دعواتی صدق نیت
ایله ادا و اثمار تسلیمات طیبات دوحه نخل قلمدان اقتطاف
واهدا قلیندقدن صکره بیان بیان واتله خامه خلت ترجمان
برله رفع برقع غروب مدعا و کشف لثام جزیره مودت
وولا ایدرکه حسنای جمال وداد و لیلای هودج اشتیاق
اولان منیفه انیقه رشیقه و صحیفه شریفه ظریفه که کسبوا اوانده
اشعله کلک بلاغت سلکلری حدود خدود دنی عقود سطورلی
پسندیده منظوم و خط و خال حروف نقط برله توشیح و تزیین

وطرهٔ مشکفام الفاظی عطور فصاحت ایله عنبرین ایدوب مصحوب
مجلرینه هر سطر ایتمشدی لرحسن وجوه ایله اولاشوب
ورای غشای خفادن خم ابرو کوستردی وسواد مدادی
وبیاض عنوانی غدایر مشکسا وصباحت صبح جبا وعنوانی مهر
اسادن خبر ویردی استشمام نفایح مسکیهٔ الفوایح ازهار
کلامندن مشام جان وجنان معطر وکحل الجواهر حروفندن
که بینه توتیای قلم ایدی دیدهٔ مرمود منور ومصقل
نکات عمزدسندن رنگ غم وصدای الم آیینهٔ
ضمیردن منجلی وزیور عبارات بدایع سماتندن عارض
محبت ذاتی خلل بی خلل صدق وصفا ایله متحلی نقاط
بنان معانی سندن اصداف قلوب لبریز لآلی
حبور ونهب لفتیای مضامین دلکش نیدن حدایق
ضمایرسم ازهار سرور اولوب تمی رسیلهٔ جلیله
شرکه عزتلو میرزا محمد معین معاونتی ومقاصدنک

اجابتی

اجابتی باشنده ترقیم ملتمس اظهار وتحریر قرطاس تمشیتکر
قاطبهٔ احبا واخیار وزمرهٔ اصدقاء رفیع مقدار
امورنده محمد ومعین اولدوغندن شئ دن اعلندرسیما
بو بلیه مقامده که اول جناب نگارش سفارشنه
توجه ایتمشلردی صفحهٔ نگار لوحهٔ اظهار اولور که جناب
مجدت ایاب حامل منقبه وبانی رسوم انیقه عزیز
کرامی محمد آغا محبت جانبه لایق ومودت طرفنه
موافق شرط رسالت ادا ومراتب ودود ولای حسن
وجوه ایله اجرا ایدوب مدت توقفده کهنه دیه خان
وکالبد کلبه مرده قایم مقام روح روان ایدی چونکه
اول عمر عزیزدن مفارقت دشوار وسرعت ایله
عودتلری پس ناکوار ایدی ناخیره کتلری رجا اولنوب
عالیجناب جلالتمآب پاشای عالی لوا حضرتلری
جانبندن ایام ذهاب واعاده سین فرخ کون معین

او لمغین تقریر وافاده ایدوب اوشبو وجهدن وعجله
اوزره رجعت وانفراقه مأمور اولدوغنه بناءً عازم
خدمتک فیض قرین و دوستلری عین وجوانه هم نشین
ایدی خصم اولان یکمینه عالم معزده هم جنات احاقلقده
دخی ارسال حضر نکردن اولمزور

جناب ستوده آداب آراسته سلاح وصلاح وحیثیه
نقلیه ارزنده کوهر اولان مکتوب مرغوب آداب
اسلوب ومنیقه مودت مصحوب محبت مجلوب که
اشبو قیده مرقوم خامه فصاحت منسوب ایتمشلردر
اولاشوب مصقل عباراتی مرات جنابکدن رفع زنک
کروب وآراسته خط وخال حروف ونقط ایلکین عوالی
سطوری تجلیه بصر وتفریح قلوب ایدوب میرزا محمد
معین سفارشی خصوصنده مندرج اولان شروح ومندمج اولان
مضامین وجه مشروح اوزره مفهوم اولدی جنابلری

امورنده

امورنده بالی وقت معین ومقصود ولری حصولده قرین
ایتدوکم مظاهر درشتا پرجالده کیم اول جناب نکارش
سفارشلرینه بعون الله العزیز نائل مرام وادراک مطالبدن
دوستکام اولاجقی بی اشتباهدر تمت الکتاب بعون الملک
الوهاب در شب سه شنبه چهارم شهر رجب المرجب
سنه شهور سنه ۱۱۷۳ در دست احقر عباد الله تباه نامه ترین
خلق الله عبد المجید ابن عبد ... ابن محمد آقی
درغایت تعجب وانم که نه مرا درو نبای عدا
ثبات نیست و نه جود ارا بقا ولیکن واقفم درا
بشریت وعرافنا زراو بمکی
پس از حمد دان ومطالعان باید که ان
بعد از فخر که درین غایت سرا
بنوشد ونا قطعا بنید
توقع دارند دعا
... کو
هرکاکو
نظر کیمیا اثر برین اوراق فکنند لله تعالی فقیر انیز بذکر خیری یاد آورده
از درگاه قاضی الحاجات طلب مغفرت برایم نمایند اینست عرض نداریم والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

بعرض میرساند که بر عنوان نامه مخالصت شمامه مرسوله جواب
کرام ذکر محاسن صفات و کرایم ذات حسن حسب و در دیباچه
کتاب مستطاب مرقومه مجادیم عظام افتتاح تحیات و تسلیمات
احسن فلهذا خامه بلاغت ترجمان بعد از تذکار مکارم ذات و
محامد صفات بر عنوان افتتاح تحیات و تسلیمات فراوان عطف
نگارش خالی بودن جای شریف آن خدایگان در [illegible] دیده و
استبشار رو تبرک سفر سعادت اقتران دارالعبا [illegible]
عن الحدثان و تهنیت نیابت و حکمرانی در اولایت خلد بنیان
نموده صفحه طراز صحیفه بیان میگردد که از تاریخ محرومی از فیض حضور
لازم الحبور الی الان مقتضای طریقه عقیدت همواره در رصد امید
داری گوش بر آهنگ درای کاروانیان آن سامان و پیوسته
برافرازی این مخالصت نشان نگران و [illegible] رایحه لطف و شمیم عطف

جناب آقای اسدالله دفعه الف دفعه یار داده بیست
الف دفعه یار الف دفعه از بابت شوال

از بوستان جا طرف رحمت مظاهر مشام جان محرومان محفل حضور
و مهجوران مجلس فیض گنجور رسیده و چندانکه باعث بران
از خاطر اخلاص مظاهر پژوهش مینماید امری که منافی رویه اخلاص
و خلاف شرع طریقه اختصاص بوده باشد بخاطر میرسد که از مخلص بظهور
رسیده باشد مینماید که باعث بران چیست و مقصد ازین
اتفاقی کیست با اینکه درین اوان قربت توامان که عشر آخر شهر
شعبان و عشر محرم که بحضور لازم السرور میگردید
مبادرت و در طلوع آن نگاشته خامه دوزبان میگردد که بنابر
از فرط اشتیاق جویا و مستفسر احوال بلا اتفاق کمترین بندگان بوده باشد
ایزد غیب دان شاهد حال و گواه احوال صدق این مقال است
که شدائد آلام هجری و نوائب مهلک اسقام مهجوری زیاده از انست
که در حیز تحریر گنجد خلاصه احوال بوجدان ضمیر مرحمت تخمیران حواله
الهی امید وار است که ادراک سعادت حضور لازم السرور
که منتهای آمال است بزودی نصیب گردد ترقب و نیاز زائد
مکارم

از مکارم فراوان و احسان بی پایان بندگان بهاسی ام اکرم
الی اوان دریافت فیض خدمت لازم السعادة همواره
نقابیه حجابات مرحمت آیات و رجوع خدمات لایق الانجام متعلقات
اقل مخلصان را بین الاقران قرین مفاخرت و مباهات فرمایند
نوشته صدق سرشته آن ارجمند در هنگامیکه
خاطر عطوفت پیوند باستکشاف احوال مصداق اشتمال آن ارجمند
مایل بود مصحوب فرستاده وصول و از مضامینش اطلاع کامل و آگاهی
حاصل گردید از استقامت وجود و مفاد البقیة عمت طاعت درین ایام آنچه
که مرض عام بل عرض عام عارض خاص و عام سکنه آن دیار و دوازده
دو ماهها تفلک دوار رسانیده با مقدار عارضه که در خمود و دران
ث کرامت بود و نشاگی و بائی هرچند طبیعت بشری مضمون فرقت
الاولاد و حرقت الاکباد در مثال این قضایا بی اختیار روگی مجال
الضبط رست و زبان و ترجمان اولادنا اکبادنا
گویا و گواه است برین مدعا و آدمی نخست ثمرة الفؤاد مفطور

و در فوات انها به ترک مصاحبت معذور و واجدی را
مقدور نه لیکن چون امری ست ناگزیر و حادثه معالجت ناپذیر
و جزع و قلق را اثری نیست و ضمناً شکایت خالق را مضمون مورث
نقص ثواب مترتب ست لازم انکه تحمل و صبوری را آیین
و خود را مخلع و الله یحب الصابرین ازین مرحله متجاوز و فرقه
من عبادی الشکور را از نامصدوقه و تعالی لئن شکرتم لازیدنکم فضل حضرت
عزت سحر کرده نور و وجه وجود و ازهار حدایق جناب را
اصلای عاطفت از مهد صبا لعهد فا نشو و نما داده و مضمون بار
امید را از صرصر حوادث و بار زهار قرة الابصار مشحون در خصوص
سبیل ادراک حضور و عزیمت زیارت مشاهد منوره که مدتها
مسطور و دستوری از طرف منظور بوده بسیار بسیار موقع و بجا
و خدا شاهد ست و کفی به شهیدا که شوق لقای ان ارجمند در مرتبه
[illegible] در کوه نمر محبت شورت که اگر میسور و مقدور بودی ترغیب
از [illegible] و شمال و ام و مرحله نوردی را اقدام و خاطر خود را

بلاقات آن ارجمند خرم و شاد کام نمودی البته البته در کمال عجز
بدون اهمال و عطلت مرحله پیمای این صوب سعادت ادب
و چند روزی را که وقت وفا و فرصت اقتضا نماید از صحبت
با مسرت زنگ زدای آئینه حال و گرد افشان چهره احوال بعد
هرگاه از زیارت روضه رضویه علیه الاف التحیه ماءمول باشد
ان ارجمند را بهمراهی امیر الامراء فلان سردار خراسان
روانه آن سامان نموده که بعون الله در عهد امان بوده با کمال
ارام و اطمینان ره نورد طریق مقصود و چنانچه [illegible] علیه [illegible] بر
اماکن مشرفه مکنون خاطر ان ارجمند باشد با رفقای شفیق پا سر طریق گردیده باشند
راه بدر کرک تطییب القلوب [illegible] و حکایت [illegible]
فان کان حسنا فاحمد ما ناسبه وان کان قبیحا فلا تجمع بین القبیحین [illegible]
روی خود را در [illegible] پس اگر نیکو نماید کارها مناسب ان باید و
چنانچه نیکو نظر نیاید [illegible] گردن [illegible] قبیح نشاید سبحان الله
[illegible] که عمر عزیز قطع نظر از همه چیز صرف دوستی و مودت خواهیم

کرده ام بپاداش دوستیها چه زخمها که از تیغ زبانها با بدم خوردم
و چه دندانها که از عیب جوئی و بیهوده گوئی مردم بدندان نگزیدم
افزود یا رب مردم بقصد و قصه کاندین تدان از عیب مردم چه
بهره خواهند برد جراحات السنان لها التیام ولا یلتام ما جرح اللسان لکن
تقصیر از ماست که خلصان را اعتقاد بسخن حال شماست غافل از اینکه
ملازمان را اسم بی مسماست بهر حال از هند اقت آگاه ملازمان باید
با این که سبب [illegible] از عیب این و نام نامی محمد حسن دارند دعا
محبت آگاه و مورد انتباه میسازد که رعایت دوستداری دوستان
مرو رو در جبلت مروت مسطور باشد نه اینکه مانند عوام کالانعام
محض ادعای دوستی چار [illegible] دم خام [illegible] نمای صاحب غرض الذین
فی قلوبهم مرض در آشنائی چندین ساله هنوز خویشتن را به بدگوئی و
عیب جوئی مردم بخباثت ذات و خباثت صفات مشهور کردانند
آتش به نی قلم درنشد [illegible] که مرده دهان [illegible] اگر ای مروت چرا
با وجود دوستداری مضمون کلوخ انداز را پاداش سنگ است

[illegible]

عیب جوئی و خبث گوئی بر غلفت [illegible] زود [illegible] ای سعدی
اگر کند در کوه نکند در دل سنگدل اثری نامه بپایان آمد و حکایت
[illegible] بپایان و درد بسیار مانده است اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم
که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است سخن مختصر بعد از این اگر
بنابر [illegible] در مضامین تلافی کبود کم از کهر نیست الباقی عند التلاقی
نگاشته کلک اظهار میگردد که شوق دریافت حضور
افاضت دستور بخوبیست که منطق قلم بدیع رقم از بیان معانی آن
قاصر و [illegible] اضطرار [illegible] ز شاهد حال و گواه بر صدق امتثال
که اگر خواهد انموذجی از مطول آن را در این مختصر منقبه بتحریر رود الحق
خامه را یارای تحریر آن نخواهد بود علی ای تقدیر چون این [illegible] لیاقت
نظر را درین اوقات سرخه شوق تحصیل علوم دینیه و معارف
حقه یقینیه گریبان گیر بجان گردیده سبحه تعلیم و تعلم آن ناگزیر
از ساعتی که تفاخر کنند بدان تقویم بود و خلیفة التحقیق آن را از آنجناب
مطلب است [illegible] سال محظوظ [illegible] نمود [illegible] روز شنبه

دوازدهم شهر ربیع الاول را نتیجه افتتاح این مشخص نموده
ان شاء الله الرحمن صبح روز مذکور و هر روز بنحو مسطور اوقات را
در خدمت سامی صرف تحصیل و امیدوار است که بعضی
تا از شفقت بندگان عالی از اصناف علوم آن استاد ذیشان
نصیبی کامل و حظی وافر شامل حال این ضعیف آل گردد والباقی با
طالبان علماء اعلی در مدرس و علم ادم الاسماء به تکرار دروس
لا علم لنا وظیفه اشتغال دارند همواره مجالس مجلس مجد و افضال
و معالی محفل فضیلت و اجلال مزین بافادات لازم السعادات
آن استاد سمو القدر و المعالی باد

در مجلس حضور سعادت دستور آن جناب بعد از آنکه
بامراسم تعظیم و تکریم و لوازم توقیر و تفخیم دراری ادعیه لائقه
فائقه که پرورش یافته صدف صدق ضمیر است تحفه و هدیه فرستاد
زیور بخشای کوکب مجد و سعادت آن جناب را با خلوص
طلب استدعا نموده بر ضمیر مهر تنویر آن استدعای [illegible]

این است که نهال برومند دوستی و جدانی و گلبن خلوص و مودت
جاودانی که با آبیاری الفت جمانی و رشحه مکارم روحانی
در سرابوستان حقیقت نشو و نما یافته و بذکر آثار جدت عالی
پیوسته در جره و دوستی و اخلاص دماغ دل و جان را معطر ساخته
طالب وسیله نگاری است تا درین وقت که مجمعه اوراق
بعضی مصالح دولت از رجال دولت علیه شایق تذکره اوان نگاه
سلیمان افندی با نامه همایون شوکت مقرون پادشاهی شهنشاه
عالم پناه مامور بود و وارد دار السلام بغداد گردیده روزی
چند اقامت گزین گردیده پس از حصول نتیجه آگاهی
عازم صوب مقصود شد پیش از ورود مشار الیه از
ورود وی به بغداد اشعاری نموده شد و در مرافقت افندی
موحی الیه از ندمای خاص نخبه قدوة الاماثل و الاقران احمد افندی
که حامل ذریعه محبت و ولا است روانه الصوب با صواب [illegible]
از وصول مشار الیه بخدمت عالی و اطلاع از مضمون ذریعه [illegible]

بدانچه شیوهٔ مصافات و موالات است عمل نموده
مخلص صمیمی خود را قرین منت و رهین امتنان خواهند فرمود
باقی همیشه کوکب سعادت و اقبال از افق مقاصد و امانی
درخشان باد   مخلص اخلاص کیش و ارادت مند مخالصت
اندیش که بی خامه اش بزلال عرض عبودیت تر زبان و نه
جویبار آمد آتش ازمایه معین کشف عقیدت عذب
السیالست موهف عرض و اقبین موافق اخلاص و
بمعرض شهود دعاگیش معاکف اختصاص میرساند که چون بر ذمت
همت ارادتمندان راسخ دم متحتم و بعهدهٔ نعمت عقیدت
ورزان ثابت قدم لازم است که همیشه در حالت غیب
و حضور همواره در مواطن نزدیک و دور واسطه جوی عرض
نیاز و رابطه انگیز تحریک کلک سخن پرداز بوده بواسطه
تکرار عریضه نگاری و برابطه اظهار خلوص و اخلاص شعاری
و ارادت نجی و نهایت مصادقت و مخالصت با

کالشمس فی وسط النهار جلوه نمای افق اعلان و اظهار کالبدر
فی تزاید الانوار چهره آرای مرایای انظار و ابصار نماید
شاید که اهتزاز نسایم مشکین شمایم تکرر ذریعات محرک
سلاسل توجه و التفات خدام والامقام آن سرکار عالیها
تواند گشت و هبوب روایح عنبرین فوایح تذکیر مکاتبات
مفتح ابواب عنایات و ملاطفات نواب جلالت مآب
آن دربار تواند بود و بصدور ارقام ملاطفت ارقام
و امضای مناشیر عنایات انتظام که اعظم منایا و مرام و اقصی
آمال و امانی و اعمال طویت مخالصت ارتسام است بهره مندی
حاصل تواند نمود لهذا در این اوان میمنت نشان که عالیجاه معلی جایگاه
فخر الحاج والمعتمرین اخوی ام حاجی میرزا زکی معتمد سرکار فیض مدار
احرام حریم حرم حضور بسته و استدراک شرف ملازمت
بر مطیه عزیمت نشسته قطع دریافت سعادت خدمت
میکرد و حزناً مراتب هواخواهی و ارادتمندی مخلص

برحسب عشو دمعرض عرض و اعلان مبادرد از لوازم
رتو به مخالصت دانست که این معنی را بهترین واسطه
نگارش ذریعجات وخوشترین رابطه اظهار مسند عبات
شمرده از مکارم ذات ملکوتی ملکات و محاسن اوصاف
مستلزم الحسنات مثلت نماید که مقتضای الطاف
عمیم واستلزام اشفاق جسیم همواره دیده امید و رجای
ارباب صدق وصفا را بکحل الجواهر ارقام منشیان
عطارد شان ضیا پذیر وکشت زار متنای اصحاب خلوص
وولا را بزلال کلک دبیران عطارد نشان قرین طراوت
وشخیر نماید باقی ایام بکام باد   محب واقعی عنوان
طراز لوحه دلگشای ارادت و اخلاص وصحیفه پرداز صفحه
فرح بخشای مودت و اختصاص که شیوه ارادتمندان
دار السلام الفت وشیمه هواخواهان دار الخلافه محبت است
میکردد که درحینی میمون وبکاهی بستمای سعادات مقرون که خاطر

اخلاص مظاهر را بجز استفسار مجاری اوقات سعادت
ثبات کاری و اندیشه مخالصت پیشه را بغیر از استفسار
حقایق حالات جلالت آیات پنداری نمی بود همواره
بمقتضای کشاکش غیر از مترددین نزدیک و دور حل ارزشوران
صبا و دبور تفحص احوال سعادت اشتمال مینمود کتاب صواب
مشکین خطاب وخطاب مستطاب زرین کتاب که رقم زده خامه
منشیان عطارد رقم ونگاشته کلک دبیران بلاغت شیم
مصحوب ایلچیان دوستی نشان حاجی میرزا زکی معتمد خود اهدای محضر
مخالصت فرموده بودند عز ورود و شرف نزول بخشیده
روشنی بخش چشم متنای مخلصان گردیده از صحب فرح
بخشای وصول بهجت موصولش رواج مسکین فواتح توجه
التفات بروحنات احوال ارادتمندان مخالصت
سکال وزیده و از فرده اعتدال مزاج ملاطفت امتزاج بشارت
خورسندی خاطر عنایت اندراج که از فرط توجه مطاولش

منبسط و مستشاد بود سرور غیر محصور روی نمود و زبان
اخلاص ترجمان را بشکرگذاری حضرت باری گشود و رجا
واثق است که همواره برحسب دلخواه مخلصان بکمال اعتدال
طبعی مقرون و من جمیع الاحوال از منافرات طبیعت
مامون باشند بعضی مرایای مشفقانه که بدین موجب از فرط توجه
التفات نامزد مخلص فرموده مصحوب عالیجاه حاجی میرزا زکی
عز ارسال یافته موجب تفصیل ملفوفه عنایت مالوف بایصال
مشارالیه و موجب امتنان کامل گردید بکمال خجالت حاصل گشت
خانه جهان آباد و نعمت روزافزون همواره در ازدیاد
درینوقت که عالیشان مشارالیه دیگربار محرم حریم حرم حضور بود
از مقتضیات رتبه ارادتمندی بود که از نگارش
این صحیفه اخلاص نمود را مذکور خاطر فیض مظاهر نمود و شرح نماید که
عنایت مبذول داشته همواره بحقایق نگاری صور احوال
وارجاع هرگونه مهام ارادتمندان [illegible] خرسند و خوشحال نمایند

که قربان خاکپای جواهر آسای مبارکت شوم در زمانه
بسعادت و فیروزی قرین و اوانی بشادکامی [illegible] یمین
بزیارت یکطغرا فرمان قضاجریان قدر توامان مبارک مطاع
بیضا التماع که بافتخار این فدوی جاگر دولت ابد ارتسام
از معسکر ظفر فرجام عز اصدار و شرف اعلام پذیرفته بود و فرق
مباهی و بعواطف عنایت شاهنشاهی قرین عواطف مفاخر
لاانتهای گردیده و از مضامین فتوحات آئین آن
که مشتمل بر تشکیل و تحریک اشرار و مفسدین جهاله برگشته روزگار
آن سرزمین بوداماد و تهنیات این جاگر عبودیت شعار
بحصول موصول و مراسم تهنیت و تبریک نسبت باولیای حضرت
القوای دولت سلطانی معمول و مسامع عموم سکان و قطان
اقطاع و قاطبه رعیت و رعایع ارباع این ولایت مینو
التماع بتذکار و ذکر از خطبای منابر شرف که بحمدالله والمنه
مباهی قلب اب نیر اقبال پادشاه و بجاه معدلت بنیاد و نیروی جد و اجتهاد

غازیان جلالت نهاد و تیغ هلال اسای غازیان غضنفر
و دلیران کین تورد دشمن شکر حصون حصین و قلاع متین
مملکت خلدآیت خراسان را چون خور آسمان گرفت
طره دو درج لآلی ثمین و جیب و کنار صغیر و کبیر و برنا و پیر از
نثار و ایثار درهم و دینار رشک شهر برین و غیرت چین
وبهشت برین گشت و از حصول این فتح و حلول این تصرف
لب بابان خامه تقدیر منا شیر بشیر بر عنوان صحائف مختتم
و بعون الله تعالی تقوت نیشت میش نازان خیل اسلام
کثرهم الله و نصرهم الله علی الاعداء و ضعف و فتور
سربازان جنود گسسته زمام و خذله نکبت فرجام از
درجه مشی و تصور خواص و عوام گذشت امید که همواره
مددکاری جناب اقدس الهی جنود مسعود اسلام مظفر
و منصور و جیوش کفره و معاندین دولت ابد مدار
مخذول و مقهور بوده اولیای دولت منصوره و دین مبین

بسم الله الرحمن الرحیم

محمد و ما مطاع حاسد الله صر لوح کتاب آفرینش از ظلال احور ذوجود محتجب
دانش و بینش موشح و مذهب ست مجاوره رساله ذات ملک صفات مخدوم عالی
جنابعول مرجع نسل آمال و امانی مزین و مرتب مالاتعد از ملبوس سوز
مصادقت و وداد کل چینی رنگ ای مطالقت ذوالکلا سیماید که بین متمادی مدلل
اندیشه که صحیفه خاطر صداقت ذخائر از خید اول تبشار حقائق حالات
سعادت ولالات ساده و خالیست و رساله ضمیر مخالصت تخمیر از نقاد
شوق لبریزاک فیض ملاقات بمطالعات آراسته و حالا در این وقت که
رافع قلم تحریر عنبر شمامه مضمون صواب انجام را ر صفحه خاطر کشیده بوده

مولات دانسته که شرح نحو احوال کثیر الاشتیاق خویش بلا نظر عالی در آورده
هر چند قلم از طرح اسلوبی مفارقت مو و ضمیر از نقش خطوط مهاجرت چین و اراده
لکن ترتیب شکسته حال از رنگ ابیری قصد حضرت مصابیح بر زوال فروغ افتد
و حالات ائتلاف ... از محبت اکرام عطوفت آنست صحیفه یادآوری کمترین
در پای آستانه بوزه عرش درجه ملایک آشیان سپهر دوال دعای ملاطفت نشان ...
باشند و پیوسته صفوه مخالصت فکنش بالا از حاشیه سازی اعلان حقایق
حالات و علامه اندازی عیسلام مرجوعات و مهمات ... زمین تسدید داده باشد که
هر آینه باعث ثبت نسخه موالات خواهد بود سر سوره های الام ساده و سامان
نیک آغاز و کامرانی موسوم بالنبی و آله الا مجاد
طرق مهر و آیین وفا باز راننده باشد و گر مسند الم از یاران احوال با ما بسیار
نه آخر فرا آن بود که پیوسته به نگارش نامجات تمام یاد آوری و گذارش
سلامتی حالات سامی الانام شاد داری تا چه شد که در این عرض
مدت یکلا اوراق مراجعت مسدود و اسباب مفقود یکسر
بر باد دلت نسوخت ندانم چرا نسوخت

[illegible]

[illegible] ... از کسی که ... عرض نمی شد ... از آن خبر ... نظر ... در آن ... بیرون ... زیبا ... از ... های ... رنگ ... بالا ... از قران ... احوال ... آنکه ... [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

مخدوما مطاعا سایه آنکه سر لوح کتاب آفرینش از طلا الاجود و وجود مستوجب
دانش و فرش تو شیخ و مذهب است همواره رساله ذات نیکو صفات
مخدوم حاجات حضرت دل از سبیل آمال و امانی فرو مرتب باد بعد از اهدای
سرسورهای مصادقت و وداد کل چمن رنگهای مخالفت و نگارها
که چون نهالی ماند کشته که صحیفه مخالصت مرادف دعا را جدا اول اختصار
حقایق حالات سامی دولت شاد و خالی است و رساله ضمیر مخالفت تحریر از ...
شوق لبریز است فیض ملاقات بهجت علامات آراسته و ساده از اوقات
که اوقع قلم تحریر عنبر شمامه اشتیاق نموده نه آنکه مرا به صفحه نگاری کشیده اولویم

موالات دانسته که شرح شیوه احوال کثیر الاشتغال خویش را منظور خاطر داور ده
هرچند قلم از طرح اسلوب مفارقت مو و تحریر از نقش خط مهاجرت جوید
لکن تهذیب کتابت حال از رنگ آمیزی فیض حضرت صانع هر دو ال قرین ارزانی
و سعادت اشتمال نسبت توقع از جهت اتحاد و عطوفت اتفاق است صحیفه
یادآوری گرمی بازار های بیعانه موره عرش [illegible] ملاک انسان [illegible] دعائی
لا الفت شیتان می آراسته باشند و نوشته صنوف مخالصت مخلص [illegible] از حاشیه
سازی اشغال حقایق حالات و ملال اندازی [illegible] مرجوعات و مهمات [illegible]
مبداد و باشند که هر آینه باعث زینت نسخه موالات خاطر و [illegible]
ایام ملالت و نشاط ما جلس الانجمن [illegible] کامرانی موشح باد بالنبی و آله الامجاد

الا ای چهره آیین و فا را انسداد [illegible] وگر بسیار از بار اخر [illegible]
تا آخر قرار این بود که بهنجسته نگارش گرامی نامه هم یادآوری و گذارش
حالات ملالت آیات هم نادر [illegible] تا چه شد که در این عرض مدت [illegible] ابواب
مراقبت مسدود و اسباب مکاتبت مفقود بر ما لذت [illegible]

[illegible]

که تواند چهره وش بنده پروری داند
عزیز [illegible] محبت [illegible] تحقیق جوهرت
تحقیق مفهوم [illegible] عموم [illegible] و همچو [illegible] الایام
بعد از [illegible] طاق [illegible] فراموشی [illegible] حال [illegible] گشته [illegible]
نه بیانی [illegible] و [illegible] فراموشی و از [illegible] ابعاد [illegible]
بر خلاف [illegible] اقتضای شیوه مصافات [illegible] موانست [illegible] از اهتزاز نسیم
مراوده مفارضات و ارباب [illegible] شکسته کان [illegible]
پرداخته تحریر و ترسیل ناصحات [illegible] زیور [illegible] فیض مواصلت
ساخته [illegible] منقطع سازند و ارتجاع [illegible] باز [illegible]
خاطر [illegible] پردازند

نسیم دعا [illegible] که [illegible] دلارای دوستی [illegible] تواند گرد
و نسیم [illegible] که [illegible] مشام [illegible] خوش [illegible] محبت [illegible] تواند بود
هدیه محفل [illegible] مقدس [illegible] فضایل و کمالات حقایق [illegible]
[illegible] عوارف و معارف [illegible] آفاق و [illegible] راس المحققین [illegible]

زبدة الاواین والاواخر صاحب المناقب والمفاخر وحید الدهر فرید العصر
افضل الفضلاء الکرام ساحت نگارخانه نقش کاری گلستان سخن پرداخته
شود همیشه سبز که حدیقه گلهای الوان القاب است و از فوح خاطر خطرایش
ریاحین رنگین خلعت صد ساله چمن خضرای سخن و عطرها از تراوش
رشح خامه مشکین شمامه خضارت ست و آتش فروغ اوصاف القاب و رنگ
را از تقاطر رشحه رقم رابای ذی الفضایل در جلاوت و به پیش نهاد
خاطر محبت نهاد این است و گوهر ضمیر الفت شعار چنین که عندلیب خوش الحان
قلم است قمری را در گلستان مراسله نگاری تیزپرواز و طوطی کلک حجت
سلک را در شکرستان صحیفه نگاری شکرانه پرداز سازد و در این اوان
بهجت نشان که موجبات رسیله طرازی میسر بود و مراتب دوستداری
اقتضای این مسطور زبان قلم مشکین رقم را با دایی فضایل و اسلوب
دراز و تقالید خامه عنبرین شمامه الوان مسطورات را باز ساخت ریطی
این بنیان کذا رضمیمه سلک الفها منظور دارد که در این وقت تقریر
و کیفیت جناب فصیحی القاب قدوسی اسمای فضیلت و کمالات

الکتاب حقایق و شرایع ایمان فضائل قرآنی و اخص اسماء سلالة الاطیاب والاطهار
میرزا ابوالقاسم در این سامان حضور در نگارستان اشعر علیحده
نگارش مشار الیه قرار شد از آنجا که مشار الیه از جمله تلامذه های انجابت
هر طریقی که است او را آرامی و ترقی روانه سازند و همواره اجزای لازم
رسیله طرازی مهر و منظور روان نمایند در کارگاه آن را با بسیار مراسلات
خلعت نگارش در انجای مهمات قرین سرور غیر محصور نمایند والسلام

بر حیرتم که شرح کتاب سلامی را که چه شوق اساس بهم و مکنون ضمیر را
که چه شوق خدمت و ظهور ارادت بیت بکدام رو به شرح بهم
زمانی که به هوالتم الزام خدمت ذی قیمت محل لوطالی باری و بحث
نکرده که منظور دست آرزو اتم در دامان همه سعادت سرکار او بود و آنچه فضل را
اقتضای روی داده بود ناتوانستم ندانستم بیرون
ندانستم توانستم بود باری شد رهانیدند که دامن همت از سلسله پرتاب
پوشانم بلکه از دامن حلقه گوشان این سلسله میکنند که به مقطعان

خدمات حضور عالی را موظف شده و من از این فیض حظی را نصیب اگرچه از
خدمتگذاری بیرون بنده مشغول بوده عطای تقدیر چون قران سعادت
مخلص ارادت گستر چون بین ملکه حسن چه از سرکار و مراجع انجام
خدمات سرکار عالی شماره چه عجب که مصدر کاری و مظهر حسن توانم گشت
مستدعی آنکه یکی از خدمتگاران خویشم انگاشته خدمات و فرمایشات
لایقه را اشارت فرمایند که لزومات [illegible] در تصدیق و انجام کار آن خوانند
زایله چه جای اطالت و اطناب است که خواننده روشن بنده پروری و اندازه دان

خوش
جعلنی الله فداک و رزقنا لقاک خوشا آن روزگار خوش که ما را بود یار
جدا از آن یار خوش دیگر ندیدم روزگار خوش نه دماغ برای دارم
دستگاه به راحت با خویش کشیده تیمار و بود انشا خطی در خور بالای
قبول سرکار نگارگاه خویش قماشی برآرم و نه کاغذ و برکت نخواهی مهاسا
زیبای عروس نامه بخط و خال مجلس تحریر بر وجهی که دیده اقبال
از مطالعه آن استغنا نفرماید بر نگارم اطلس فلک قامت زیبای عبارات
نازان

نازساست و عذار عذرایی [illegible] چشم استعانت نازیبا
هزار جامه بویی اگر براندازم لطافتی بر تو داری قصوری آید جا از افراط غیرت
و اصلاقات [illegible] رحمت سپردم که مجاور کاشانم و مونس حضورت گنجد
فضل و شرف بست صبح [illegible] شاید دره [illegible] اهتمام انتساب آن
دعاگو ذات شریف مجالی نماند بلکه هست و پس از حرمان خدمت ملا که
قابل نگارش مقال آمد فرق خانه نشسته ام و سیه دولت و رابت دیده را
یگانه و آشنا گشته چو یوسف [illegible] چه شهبا که
دار و دیده یارش توقع آنکه گاه گاه چشم امید مقیمان بیت الاحزان
بهار [illegible] ابر [illegible] عنبر سواد [illegible] و کحل این تیره
روزان محرومی را از رشحات قلم [illegible] روشنایی فرمایند
تاریک شده و خامه را در طی طریق [illegible] سنگ [illegible] قاصر
چو در میان [illegible] امید [illegible] محبت [illegible] رسانیده ایم
تر از افلاک بکام ایام عشرت [illegible]
[illegible]

عجب حالیست که این سوخته آتش اشتیاق جدائی و ساخته کنج
ناشکیبائی را همیشه ولوله آن در سر است که بملازمت آن گلستان که قبلهٔ ارباب
مشتاقان شوق و محبت است مشرف شود اما چه توان کرد که غلبهٔ محبت و نهایت
الفت تقاضای صبوری و فراق میکند ما کیم و سوز عشق قدم در پای فراق ؛ داریم هزار
غم شبهای فراق ؛ هر چند که عاشق گرم است ؛ آری که کند عشق تقاضای
فراق ؛ هر چند که صفت نیاز انکسار در این شکسته خاکسار مشتهر است از جانب اعلان
عدم التفات و اظهار بیوفائی که موجب رسوائی اهل اشتیاق مشتهر شود ؛ از من سوخته
هر چند وفا مشهور است ؛ ای بی رحم ترا اسباب جفا مشهور است ؛ آری سرو قدان بهارستان
زیبائی و گلعذاران تا آن ناشکیبایان آشفته آن [illegible] را به کمند شوق و محبت خود گرفتار
سازند بعد از آن طریق بی التفاتی آغاز کنند ؛ ای پری چهره که دیوانه خود ساختی مرا
چه سبب بود که باز از نظر انداختی مرا ؛ هر چند طریق دلبران این چنین است اما گاه گاهی پرسش خاطر
شکسته دلان و دردمندان و مستمندان نیز در شرع جانان از لطف و محبت
گویم سخن نزد تو هر چند که کرده ؛ [illegible] لطیف تو همان لحظه فراموش خواهی که خدا در دو
جهان یار تو باشد ؛ زینهار تو در پاس خسته دلان باش و گاهی از عدم

التفات آن حضرت از زلال وصال که سرمایه حیات تشنه کامان بادیه هجران است
و گاهی از بخشش والا گوهر بایان که کیش بوقلمون مثال است [illegible] نوید کشته خنجر خاطر
بخاطر نزول میکند من بجان هر که با درد فراقش خو کنم ؛ هر جنس سخن که من کجا یابم وصال
و گاهی شکل محزون باین حال میشود ای [illegible] غم مباش که جانان [illegible] نیست در کام تشنه چشمه حیوان
رسید نیست ای مشتاق خبر مشوش احوال در آرزوی وصال چندین تو منال ؛
در وصل بود هم به هجران لیکن ؛ در هجر بود همیشه امید وصال و این معنی معتبر و مقرر است
که آفتاب حسن بتان [illegible] است ولیکن سریع الزوال است و از او وفائی و بقائی نیست پس باید که
بدریافت خاطر شکسته دلان و دردناکان و شیفته حالان تا لب خاک خفتگان کرده شود
که این عارض عارضی حسن صفتی معنوی جاوید مبدل گردد و مکرر چه گویم و چه نویسم که زبان
از شرح شده و حکایت دردی در بیان شکایت مهجوری آغاز کرده اما امیدوارم از کرم
باری جانست [illegible] جان که از که مرقوم قلم صدق و نیاز است تأثیر
تام کرده در مقام قبول افتد که بحجت این کمینه دیرینه رهنمائی خاطر غبار نشسته
محو و مرتفع کرده ام که چنین از وصال محروم ؛ شود که غم [illegible] معلوم نه [illegible] گردد چه
دلیل صبوری بود فراموشی از این جانب محال است ؛ [illegible] جانب [illegible] چه حال است

ان بیم تسلیمات و ثنا که از مراتب خلوص و صفا به حضرت عزیز [illegible] اعلاء الله

فواتح و تمیم خیر آمیز انگلیز و [illegible] ارم نظام و رایات [illegible] که ملک [illegible] بحر [illegible]
جامع [illegible] خیر [illegible] از سینه و جهت و [illegible] زیبا [illegible]
از یکه جهت و [illegible] شان تحرکت و حضرت [illegible] بالجمله [illegible] لطایف
طرائف و دعا [illegible] ضمیر علاء الملت [illegible] که از جانب [illegible] اعلیحضرت
قدر قدرت [illegible] ملک رفعت [illegible] اعظم [illegible]
بلغت الجمیع رسم اقامت از حضرت آن جناب والاشأن مأمور شده چند ماه است که
در این باب [illegible] از طرف [illegible] امیر [illegible] لوازم [illegible] میلاده
ان جناب [illegible] ان دولت علیه ایران و [illegible] دولت [illegible]
در محضر آن جناب والا شأن تقریر و بیان کرده است مخلص خیر خواه امیدوار است که [illegible]
مصلحت آمیز امیر [illegible] که [illegible] به [illegible]
آنحضرت [illegible] احترام [illegible] ایشان [illegible]
از [illegible] آنحضرت [illegible] اهتمام [illegible] بیان [illegible] این باب
خواهد که اعلیحضرت [illegible] قدر قدرت سپهر [illegible] دولت
شاهنشاه جمجاه ممالک محروسه ایران [illegible] سلطنته [illegible]

[illegible] از ادارات [illegible] ریاست [illegible] و آرامش سرحدات خراسان [illegible]
دولت علیه [illegible] که [illegible] بقیه [illegible] و رفع [illegible]
[illegible] لوازم [illegible] خاطر [illegible] اعلیحضرت
شاهنشاه ایران [illegible] باب [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] اعلیحضرت شاهنشاه جمجاه ایران که [illegible] مصالح [illegible] انگلیز
[illegible] دولت [illegible]
و [illegible] و آرامش [illegible] و نظم سرحدات [illegible]
[illegible] که مضمون آیه شریفه [illegible]
مکافات [illegible]
[illegible] و رفع [illegible]
و رفع [illegible] ممالک محروسه [illegible]
[illegible] صلاح [illegible] اعلیحضرت

[illegible] ایران و ان خان والاشان در رفع خون ریزی و فتنه انگیز که از نتایج خوشیت
شاهانه مترتب بود و کمال سعی و اهتمام را مصروف داشته از حضرت پادشاهی غازی
شوم که ترک این لشکرکشی را فرموده دفعه آخر نیز باشد که بر رفق و مدارا و مکاتبات
دوستی جهان آرا را مطالبه حضرات قرار فرمایند جناب جلالت و نصرت توأمان
و مناعت اشعه بلندمرتبت مهابان وزیر مختار دولت خداوند [illegible] با جناب خیرخواه مودت
شاهد و هم چنین [illegible] وثوق شده ز اعلیحضرت شاهنشاه ایران از فرط کمال [illegible] وثوق
خاطر اعیان که مصلحت [illegible] خیرخواهی [illegible] داشته و از دولت [illegible] را
با دولت علیه خود ایشان متحد و یکجهت [illegible] را بطه اتحاد و مصافات [illegible]
دار الخلافه حکم [illegible] عرایض [illegible] عمل [illegible] فرموده علی الجمله [illegible]
[illegible] خوشیت [illegible] موقوف [illegible] فرموده [illegible]
دولت علیه در باب [illegible] با [illegible] دولت [illegible] شده بود [illegible]
داشته [illegible] امور [illegible] که به نصیحت [illegible] مصلحت آمیز [illegible]
[illegible] دولت ابد مدت [illegible] خیرخواهی [illegible]
[illegible] اعلیحضرت شاهنشاه [illegible] رساله [illegible]
و جناب

و جناب جلالت [illegible] باب خیرخواه موافقت [illegible] مکتوب [illegible] ایشان را [illegible]
[illegible] رسانیده خود که مأمورات با ایلچی دولت [illegible] که [illegible]
[illegible] درباره [illegible] داشته [illegible] کمال [illegible] دارد که [illegible]
و الاشأن [illegible] ایلچی دولت فخیمه انگلیس [illegible] ایران [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] دولت [illegible] فرموده [illegible]
و [illegible] که [illegible] حضرت [illegible] عبارات [illegible] بلاد
[illegible] خان والاشان [illegible]
[illegible] که [illegible] دولت علیه ایران [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] دولت [illegible] عظیم الشأن [illegible]
[illegible] حضرات [illegible]
[illegible] ایران خان والاشان [illegible]
[illegible] صورت وقوع پذیرد [illegible] خواهد بود [illegible]
[illegible] مصلحت [illegible] عظیم الشأن
[illegible] خیرخواه [illegible] فرموده
[illegible] دولت علیه ایران
[illegible] همواره [illegible]
[illegible] خان والاشان [illegible] بوده [illegible]
[illegible] ۱۲۵۷

